بسم الله الرحمن الرحیم

نقدِ نقد

خانه کتاب
شهریور ۸۹

سرشناسه: محمدی سایر
عنوان ونام پدیدآور: نقدنقد/ گردآورنده سایر محمدی؛ طرح و اجرا دبیرخانه جشنواره نقد کتاب؛ ویراستار منیرالسادات حسینی.
مشخصات نشر: تهران: خانه کتاب، ۱۳۸۹
مشخصات ظاهری: ۱۸۴ ص.
شابک: ISBN:978-600-5505-39-9
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
موضوع: نقد کتاب
شناسه افزوده: حسینی، منیرالسادات، ۱۳۴۶ـ ویراستار
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۸ ۳ م ۷ ن/ PN۹۸
رده‌بندی دیویی: ۰۲۸/۱
شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۷۰۲۱۴

خانه کتاب

۱۹۳

جشنواره نقدکتاب

۱

عنوان کتاب: نقدِ نقد
طرح و اجرا:دبیرخانهٔ جشنوارهٔ نقد کتاب
ناشر: خانه‌کتاب
تهیه و تدوین: سایر محمدی
طراح جلد: علی علوی‌کامران
لیتوگرافی، چاپ‌وصحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
نوبت چاپ: دوم ـ شهریور ۸۹
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۸۰۰۰ ریال
شابک: ۹ـ ۳۹ـ ۵۵۰۵ـ ۶۰۰ـ ۹۷۸
نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین خیابان فلسطین و صبای جنوبی، شماره ۱۰۸۰، خانه کتاب، کدپستی: ۱۳۱۷۵، تلفن بخش توزیع: ۸۸۳۴۲۹۸۵، دورنگار: ۶۶۴۱۵۳۶۰

فهرست

پیش‌گفتار / علی اوجبی ۹
مقدمه / سیدفرید قاسمی..... ۱۱
آذرتاش آذرنوش ۱۳
مهدی آذریزدی ۱۴
یعقوب آژند ۱۷
آیدین آغداشلو ۱۹
منصوره اتحادیه..... ۲۱
کمال اجتماعی جندقی ۲۳
احمدرضا احمدی ۲۴
محمدرحیم اخوت ۲۶
شاپور اعتماد ۲۸
امیرجلال‌الدین اعلم ۳۰
حسن انوشه ۳۱
هلن اولیایی‌نیا..... ۳۳
محمد بهارلو ۳۵
سیمین بهبهانی ۳۷
علی‌اصغر بهرامی ۴۱
فتح‌الله بی‌نیاز ۴۳
حسین پاینده ۴۵
نصرالله پورجوادی ۴۸
ضیأالدین ترابی..... ۵۰
شاهرخ تندروصالح..... ۵۳

شاپور جورکش ۵۶
رامین جهانبگلو ۵۹
مهدی حجوانی ۶۰
خسرو حمزوی ۶۶
سعید حمیدیان ۶۷
بهاألدین خرمشاهی ۶۹
ابوتراب خسروی ۷۱
منوچهر دانش‌پژوه ۷۳
سیمین دانشور ۷۵
عبدالعلی دستغیب ۷۷
مژده دقیقی ۷۹
هوشنگ دولت‌آبادی ۸۲
علی دهباشی ۸۳
خشایار دیهیمی ۸۴
حسن ذوالفقاری ۸۶
ابوالقاسم رادفر ۸۷
محمود روح‌الامینی ۸۹
شهلا زرلکی ۹۱
صادق زیباکلام ۹۲
فرشته ساری ۹۴
محمدعلی سپانلو ۹۷
فرزان سجودی ۱۰۰
پروین سلاجقه ۱۰۱
بلقیس سلیمانی ۱۰۵
عنایت سمیعی ۱۰۷
سیدعلی صالحی ۱۰۸
غلامحسین صدری افشار ۱۱۱
محمدرضا صفدری ۱۱۲

کورش صفوی ۱۱۴
عمران صلاحی ۱۱۷
محمد صنعتی ۱۱۹
محمد ضیمران ۱۲۱
کامیار عابدی ۱۲۳
محمود عبادیان ۱۲۵
مشیت علایی ۱۲۶
فریدون عموزاده خلیلی ۱۲۸
احمد غلامی ۱۳۰
قاسمعلی فراست ۱۳۲
محمدتقی فرامرزی ۱۳۴
مهوش قویمی ۱۳۶
رضا قیصریه ۱۳۷
مدیا کاشیگر ۱۳۹
جلال‌الدین کزازی ۱۴۱
مجدالدین کیوانی ۱۴۳
فریده گلبو ۱۴۶
لیلی گلستان ۱۴۷
شمس لنگرودی ۱۴۸
هوشنگ ماهرویان ۱۵۱
جواد محقق ۱۵۳
عباس مخبر ۱۵۴
مجید مددی ۱۵۶
هوشنگ مرادی کرمانی ۱۵۹
حسن مرتضوی ۱۶۱
رضا مرزبان ۱۶۳
محمود معتقدی ۱۶۴
فرمهر منجزی ۱۶۶

ضیأ موحد ۱۶۸
علی موسوی گرمارودی ۱۷۰
فریده مهدوی دامغانی ۱۷۲
جمال میرصادقی ۱۷۳
حسن میرعابدینی ۱۷۵
افتخار نبوی‌نژاد ۱۷۷
سیما وزیرنیا ۱۷۸
ابراهیم یونسی ۱۸۰
فهرست انتشارات خانه کتاب..... ۱۸۱

پیش‌گفتار

به نام آن که جان را فکرت آموخت

یکی از اهداف موسسهٔ خانهٔ کتاب از بدو تاسیس، در کنار اطلاع‌رسانی در حوزهٔ کتاب، ایجاد بسترهای لازم جهت معرفی آثار خوب و نقد بررسی کتاب های کم مایه بود تا در نهایت منجر به گسترش و بالندگی و طراوت فرهنگ کتاب و کتابخوانی شود. در این راستا کارهای ارزشمند بسیاری آغاز شد که خوشبختانه اکنون به بار نشسته و به اعتراف اهالی فرهنگ بسیار تأثیرگذار بوده است:

۱. انتشار هشت ماهنامهٔ تخصصی نقد و معرفی آثار تازه انتشار یافته به همراه فهرست و چکیدهٔ محتوای کتابهای چاپ شده در هر ماه که در سال های اخیر با تفکیک ادبیات از فلسفه شمار آنها به ۹ عنوان رسیده است.

۲. انتشار هفته‌نامه *کتاب هفته*

۳. تأسیس تنها پایگاه خبری (چهار زبانهٔ فارسی، عربی، انگلیسی و اسپانیولی) حوزهٔ کتاب با عنوان ایبنا

۴. برگزاری نشست های تخصصی روزانه در سرای اهل قلم

۵. و در نهایت برگزاری شش دوره جشنوارهٔ نقد کتاب.

در کنار تمامی فعالیت‌های یادشده، در حوزهٔ نقد، به دلیل کمبود منابع و ناآشنایی نسل جوان با مبانی و اصول و اخلاق نقد، تلاش شد تا مباحث نظری این حوزه در قالب کتاب به پژوهشگران علاقه‌مند ارائه شود. عمدهٔ این آثار در سال‌های اخیر از سوی دبیرخانهٔ جشنوارهٔ نقد و همکاری گروهی از محققان و نویسندگان فراهم آمده است که از آن جمله است:

ـ کتاب نقد، نقدِ کتاب (مجموعه مقالات گروهی از نویسندگان)
ـ از دریچهٔ نقد (گفتارها و جستارهای انتقادی ادبی استاد عبدالعلی دست‌غیب)
ـ ادبیات منطبق بر حقیقت نوشتهٔ کامران پارسی‌نژاد
ـ عیار نقد / دفتر اول (مجموعه مقالاتی در حوزهٔ مبانی و اخلاق نقد)
ـ مجموعهٔ *نقد برتر* (نقدهای برگزیده شش دوره جشنوارهٔ نقد)

یکی از آثار ارزشمند این حوزه که زیر نظر دوست دانشور، جناب آقای سید فرید قاسمی (سردبیر پیشین مجلهٔ کتاب هفته) و همکاری آقای سایر محمدی فراهم آمده، کتاب *نقدِ نقد* است که در برگیرندهٔ دیدگاه‌های اجمالی گروه بسیاری از نویسندگان مطرح در این باره است.

این اثر نخست در زمستان سال ۱۳۸۳ منتشر شد و اینک بسیار خرسندیم که چاپ جدید آن در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

در پایان از تمامی عزیزانی که در به فعلیت رسیدن این کتاب مشارکت داشته‌اند سپاسگزارم. به امید روزی که آیین نقد در این مرز و بوم چون گذشته‌های نه‌چندان دور جانی دوباره گیرد که حیات و سرخوشی علم بسته به آن است.

علی اوجبی
معاون فرهنگی خانه‌کتاب

مقدمه

نقد به معنای سنجشگری آثار، پیشینهٔ دیرینه‌ای در فرهنگ ایران زمین دارد. چاپ نقد در دهه‌های نخستین نشر کتاب در ایران آغاز شد و در سپیده‌دم روزنامه‌نگاری چاپی ایران رواج گرفت. نقد ادیبانه با نگاه سیاستمدارانه سبب شد که نقد در مطبوعات ایران با تخریب متولد شود و فرصت چاپ در نشریات نیابد. اولین نقد مطبوعاتی را بارها به صورت رساله و یا به ضمیمه کتاب چاپ کردند. اما اولین نقدِنقد پس از ۱۴۲ سال هنوز چاپ نشده و دست‌نوشتهٔ نویسنده در کتابخانه علیقلی میرزااعتضادالسلطنه در مجموعه سپهسالار نگاهداری می‌شود.

سرآغاز نقد در مطبوعات ایران و آنچه که می‌توان نام نقد به مفهوم امروزی بر آن نهاد به‌وسیلهٔ علمی‌نویسان بنیان نهاده شد. به موازات نشر نقد در مطبوعات عهد ناصری، بسیاری ترجیح دادند که نشست‌های نقد برپا کنند تا سنت »نقد مجالس« احیا شود. گزارش چند نقد قهوه‌خانه‌ای در مطبوعات عهد ناصری به چاپ رسیده است.

از آغاز دوره مظفری تا پایان عهد قاجار کوشش‌هایی از سوی فرنگ‌رفتگان، زباندانان، ادیبان و روزنامه‌نگاران برای رواج نقد برداشته شد ولی سطح سواد عمومی اجازه نمی‌داد این کوشش‌ها به بدنه جامعه سرایت کند.

در دو دهه نخست سدهٔ کنونی نیز قلمداران بیش از نقد به فکر نگارش کتاب بودند و بیشتر نقدها در آن دو دهه یکسونگرانه بود. اما در این دو دهه (۱۳۲۰-۱۳۰۰ ش) اولین فهرست ادواری کتابخانه‌های ایران در تبریز و نخستین نشریه کتاب در تهران منتشر شد و دهه‌های بعد شاهد انتشار نشریه‌های نقد کتاب بودیم.[۱] آنچه که در شصت، هفتاد سال اخیر در نشریه‌های نقد کتاب بویژه سرمقاله‌های شماره‌های نخست این‌گونه نشریه‌ها خوانده‌ایم اشاره به این نکته است که »نقد آثار

۱ـ بنگرید به: مطبوعات کتابگزار: تاریخ نشریه‌های ادواری حوزهٔ کتاب در ایران، نوشتهٔ سیدفرید قاسمی، تهران: خانهٔ کتاب، ۱۳۸۲، ۲ ج.

ادبی و هنری در ایران از مفهوم حقیقی خود بسی دورافتاده و اصولاً نقد رواج کامل پیدا نکرده است». اما با وجود این توصیه‌ها در نشریه‌ها باز هم تقریظ و تخریب خوانده‌ایم و به جای نقد آثار، نقد اشخاص دیده‌ایم.

اکنون، اما دوران دیگری از حیات نقد را در کشورمان سپری می‌کنیم. پس از گذشت حدود یکصد و پنجاه سال از نگارش اولین نقد مطبوعاتی، نخستین جشنواره نقد کتاب در آذرماه ۱۳۸۳ برپا شد. این جشنواره در پربرگ‌ترین و بنا بر روایت‌های گوناگون در پربارترین دوره کتابگزاری و کتاب‌پژوهی در ایران، برگزیدگان خود را شناخت. از سوی دیگر در زمینه تألیف و ترجمه و نشر آثار در زمینه نقد دهه بی‌نظیری را پشت‌سر گذاشته‌ایم.

امروز گروهی ناقد جوان و منتقد پیشکسوت به سنجشگری آثار در مطبوعات می‌پردازند که این خود نیز نیازمند نقد است.

ارزیابی این که از کجا به کجا آمده‌ایم، در کجا ایستاده‌ایم و به کدام سمت و سو در حرکتیم خود نیازمند نقد و بررسی است. برگزاری جشنواره نقد کتاب و تشکیل دبیرخانه این جشنواره در خانه کتاب در پاسخ به این پرسش‌ها شکل گرفت. همچنین به مناسبت برپایی نخستین جشنواره نقد کتاب به جای برگزاری »همایش»، پرسشی دربارهٔ وضعیت نقد کتاب در ایران طرح شد و ۸۴ صاحبنظر برجسته پاسخ داده‌اند که در ویژه‌نامه‌های کتاب هفته به مناسبت هفته کتاب، پاره‌ای از این اظهارنظرها چاپ شد. اکنون نیز مجموعه ۸۴ پاسخ از سوی خانه‌کتاب در یک مجلد منتشر می‌شود، بدان امید که مورد استفاده قرار گیرد و گامی در جهت نقدِنقد انجام پذیرد.

سیدفرید قاسمی

آذرتاش آذرنوش

من فکر می‌کنم سنت نقد کتاب در ایران طی این چند سال اخیر یک روند عاقلانه‌تری به خودش گرفته است. این به آن معنا نیست که نقد کتاب امروز عالمانه و بی‌غرضانه شده و هدف از نقد بهبود بخشیدن محتوای یک اثر شده است. هنوز کشاکش‌هایی که بین افراد هست، چشم و هم‌چشمی‌ها، حسادت‌ها، انتقام‌گیری‌ها در این عرصه فراوان است. با وجود این که می‌بینیم نقدهای مؤدبانه هم زیاد نوشته می‌شود، در همه زمینه‌ها در حوزه ادبیات، در مورد کتاب‌های لغت، پیرامون ترجمه و حتی، در ترجمه آثار قرآنی. شاید یکی از بهترین جاها در نقد آثار، نقد در حوزه ترجمه آثار قرآنی است. بعد از انقلاب تا امروز حدود ۴۰-۵۰ ترجمه از قرآن توسط اشخاص مختلف صورت گرفته، افرادی هم که به این کار می‌پردازند نوعی نیت پاک و یک نظر خداجویانه در کارشان جلوه‌گر است. وقتی هم به انتقاد از ترجمه‌ای می‌پردازند، آن کسی که اثرش مورد انتقاد واقع می‌شود، عصبانی نمی‌شود. من در این زمینه مطالعات زیادی داشتم و حتی یکی از دانشجویانم پایان‌نامه تحصیلی‌اش را در همین زمینه با من گذراند که کار بسیار خوبی هم هست. می‌بینم نوع برخورد و نوع نقدی که در این زمینه نوشته می‌شود، بسیار دوست‌داشتنی و قابل احترام است. شاید این شیوه را در دیگر حوزه‌ها نبینیم. ترجمه‌هایی که از زبان انگلیسی، آلمانی و... در حوزه رمان و فلسفه می‌شود، با چنین وضعیتی روبه‌رو نیستند.

هنوز در زمینه نقد و نقدنویسی به مرحله ایده‌آل نرسیده‌ایم. اما دو تا بحث اینجا مطرح می‌شود. یکی شیوه کار است، دیگری محتوای کار. شیوه کار در درجه اول اهمیت قرار دارد. یعنی یافتن فرهنگ انتقاد. انتقاد کردن و انتقاد پذیرفتن. این کار

باید در یک فضای دوستانه و عالمانه و غیر مادی صورت بگیرد. فرهنگ نقدپـذیری باید در جامعه ما پیدا بشود که الحمدلله در برخی زمینه‌ها هـم پیـدا شـده اسـت. در مورد محتوا هم باید برخورد خیلی حساب‌شده باشد. مثلاً فردی می‌آیـد ترجمـه‌ای از قرآن ارائه می‌دهد. فردی با این که زبان عربی را خوب می‌داند و به همان اندازه بر زبان فارسی مسلط است، نقد این ترجمه از قرآن منحصر می‌شود به نقد صـوری، یـا به مسائل پیش‌پا افتاده و ابتدایی می‌پردازد. حالا فرد دیگری می‌آید نقد عمیـق‌تـری از همین ترجمه ارائه می‌دهـد. چـون اطلاعـات عمیقـی از فرهنـگ قرآنـی دارد. از واژگان قرآنی، از اتیمولوژی قرآن و از تاریخ قـرآن اطلاعـات وسـیع دارد. در زمینـه اسباب نزول، فقه، فلسفه سوادش را دارد و وقتی اظهارنظر می‌کند، می‌بینـیم چقـدر نظراتش صائب و درست و روشنگر است. این نوع نقد علمی و آگاهانه در جامعـه مـا بسیار کم است.

متأسفانه آثاری که تحت عنوان شیوه‌های نقد ادبی منتشر می‌شود، وقتـی مـورد مطالعه قرار می‌گیرد، می‌بینیم، این آثار تئوری‌هایی نیستند که بتـوان بـه آسـانی در یک زندگی عادی و به شکل ملموس آنها را به کار گرفت. این تئوری‌ها، ترجمه‌انـد. شما می‌توانید تمام این تئوری‌ها را بلد باشید اما منتقد یا مترجم بسیار بـدی باشـید. چنین مواردی فراوان رخ می‌دهد. می‌توانید همه کتاب‌های نقد را خوانده باشـید امـا نقاد بسیار بدی باشید. مخاطبان هم که نقدهای خوب و عالی را می‌پذیرند در جامعه ما آن‌قدر زیاد نیستند. هنوز علاقه‌مندان و خوانندگان نقد از جنگ و جـدال کـه بـین منتقد و نویسنده در می‌گیرد لذت می‌برند. امیدوارم ناقـدان خـوبی تربیـت بشـوند و نقدهای خوبی را در مطبوعات شاهد باشیم.

مهدی آذریزدی

من در زمینه نقد که در فضای فرهنگی و ادبی جامعه چه می‌گذرد، خبر دقیق نـدارم و صلاحیت پاسخ دادن به این مسأله را در خودم نمی‌بینم. من مدت‌هاسـت کـه در خانه گوشه‌نشین هستم و مجلات و روزنامه‌ها را این روزها نمی‌خوانم و نمی‌دانم که چه اتفاقاتی در عرصه ادبیات می‌افتد. این که می‌پرسید اهـل قلـم آیـا تحمـل نقـد آثارشان را دارند یا نه، باید بگویم معمولاً اهل قلم تحمـل و پـذیرش نقـد برایشـان

سخت است. معمولاً نقد را تحمل نمی‌کنند، چون نقد آثارشان را یک جور توطئه و یک نوع دشنام تلقی می‌کنند. غالباً فکر می‌کنند نقد برای تخطئه یک اثر و یک فرد نوشته می‌شود، مگر این که منتقد و نویسنده دوست هم باشند و از یکدیگر تعریف کنند. من غالباً اهل قلم را این‌گونه می‌بینم. قبل از انقلاب نقدها اصولاً محفلی بود و برای نان قرض دادن به هم نوشته می‌شد، یا این که منتقد می‌خواست از نویسنده انتقام بگیرد و نویسنده و اثرش را بکوبد. الان هم مثل گذشته است و فرق چندانی نکرده است. وقتی گاهی فلان مجله دولتی را که در حوزه ادبیات کودک چاپ می‌شود می‌خوانم می‌بینم، آش همان آش، کاسه همان کاسه است. همآن‌گونه هست که بود.

اما این که کتاب‌هایی در زمینه آموزش نقد و نقدنویسی پس از انقلاب زیاد چاپ می‌شود و زیاد چاپ شده، چه تأثیری در دانش منتقدان داشته و دارد، نمی‌دانم. نمی‌توانم جواب صحیح و قانع‌کننده‌ای به این مسأله بدهم.

گروهی هم که نقد ادبی را متأثر از نقد در حوزه‌های سیاسی- اجتماعی می‌دانند و معتقدند سابقه استبداد سیاسی در ایران اجازه پا گرفتن علم نقد و نقادی را نداده و به ناچار نقد در ایران شکل نگرفت و به تبع آن نقد ادبی هم عقیم ماند، نظر صددرصد درستی نیست، ولی من فکر می‌کنم تا حدودی فضای آزاد در حوزه نقد سیاسی بر نقد ادبی تأثیر می‌گذارد. افراد عموماً در نقد به منافع خودشان فکر می‌کنند.

به همین خاطر من به نقد و نقدنویسی خوشبین نیستم و تأثیرش را هم چندان مهم نمی‌دانم. نمی‌دانم چرا این‌طور فکر می‌کنم؟

من یکی از کسانی هستم که همه کارهایم را مسکوت گذاشتند، جلد اول «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» را که نوشتم، در سال ۱۳۳۵ بوده، در ظرف این چهل و چند سال هیچ‌وقت یک نقد اصولی و عالمانه در مجله‌ها و روزنامه‌ها درباره کتابم ندیده‌ام. در صورتی که الان می‌بینم، کتاب ماه کودک و نوجوان برای هر کتاب ۱۶ صفحه‌ای دهها مورد نقد می‌نویسد و چاپ می‌کند. دهها بار جلسه نقد و بررسی می‌گذارد و گزارش آن را نیز منتشر می‌کند.

من نمی‌دانم چرا مرا کنار گذاشتند؟ اصلاً از قبل هم از این هیاهوها برکنار بودم.

انگار من در این اجتماع نیستم. من اصلاً اجتماعی نیستم. منتها یک اخلاصی داشتم و کارهای خوبی می‌خواستم بکنم و تا حدودی هم کار کردم و اجرش را هم خداوند به من رسانده و برکت هم داشته، ولی اهل قلم و منتقدان هیچ‌وقت درباره آثار من حرفی نزدند. ظرف این چند سال اخیر فقط یک بار دکتر حسن حبیبی در مجله نامه انجمن چیزهایی در مورد من و آثارم نوشتند و چاپ کردند. دیگر هیچ‌کس در مورد آثارم حرفی نزده است. در اوایل کارم، یعنی قبل از انقلاب هم یکی ـ دو مورد راجع به آثارم در مجله‌ها نوشته بودند. پیش از انقلاب در آخر جلد اول »قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» نقل می‌کردیم مثلاً از نقدی که جلال آل احمد نوشته بود یا کس دیگری نوشته بود. اما بعدها همین مطالب را از کتاب من حذف کردند. حالا چرا؟ نمی‌دانم. این چه جور بخل و حسادتی است که وقتی کسی از کاری و اثری تعریف می‌کند و یا تعریف کرده، ناشر همان کتاب حاضر نیست آن نقد را در پایان کتاب بیاورد. من سر در نمی‌آورم چرا نقدی که آل احمد در مورد کتابم نوشته، از کتاب من باید حذف شود. آل احمد که فرد مورد قبولی به‌حساب می‌آید. مگر تبلیغ برای کتابی که ناشر چاپ می‌کند عیبی دارد؟ صد بار، هزار بار دیده‌ایم که دیگران این کارها را می‌کنند. همه این مسائل باعث می‌شود که فضای فرهنگی ما فضای نقد و نقدنویسی، پر از شک و تردید، پر از سوء ظن و بدگمانی باشد. پاداش کارم را خداوند به من داده و حدود سی سال است که از پول بچه‌ها زندگی‌ام را اداره می‌کنم، بچه‌هایی که کتاب‌های مرا می‌خرند و می‌خوانند. درآمد دیگری هم که ندارم. هزینه‌ام از راه کتاب‌هایی که نوشتم و چاپ کردم می‌گذرد، منتها آنهایی که اهل قلم هستند و نقد می‌نویسند و نقدشان اثر دارد، چه مثبت، چه منفی، هیچ‌وقت درباره آثارم حرف نزدند و نمی‌زنند. پیش از این نزدند، بعد از این هم نخواهند زد. در این سن و سال احتیاج به تشویق هم ندارم.

من تئوری نقد بلد نیستم، فقط بلد بودم چند تا قصه برای بچه‌ها بنویسم که نوشتم. این که منتقد کجا باید آموزش ببیند، این که آیا دانشگاه‌ها وظیفه تربیت منتقدان را دارند یا نه، نمی‌دانم. من از فضای فرهنگی و نقد و نقدنویسی دورم، از ده سال پیش که از تهران به یزد برگشتم، با این که پشیمان شدم، دیگر توان بازگشت به تهران را هم نداشتم. اصلاً در یزد نمی‌توانم کار کنم. چند کار نیمه تمام

دارم که همه را کنار گذاشته‌ام.

یعقوب آژند

روزنامه‌ها و مجلات را گاهی که تورق می‌کنم و نقدهای چاپ‌شده را می‌خوانم، به نظر می‌رسد فعلاً نقد دچار نوعی مصلحت‌گرایی شده، یعنی نقد کتاب به آن صورت، جدی و عمیق صورت نمی‌گیرد. اگر هم در بعضی جاها نقدی می‌بینیم شاید به‌صورت محفلی است. حالا چه شکل منفی‌اش، چه شکل مثبتش. این خط و خطوط را افراد اهل مطالعه خیلی زود می‌فهمند. نقد ما هم مثل ادبیات ما، مثل صنعت ما، مثل دیگر کارهای ماست. واقعیت این است که در بعضی از شاخه‌های علوم بویژه در علوم انسانی که خودم با آن سر و کار دارم، کتاب‌های خیلی عمیق و علمی که مخاطب مطلع را ارضا بکند، کمتر نوشته می‌شود. یا کمتر ترجمه می‌شود. نمی‌گویم آثار خوب اصلاً نیست. عناوین چنین کتاب‌هایی بسیار کم است. طبعاً کسی هم که می‌خواهد چنین آثاری را نقد بکند، باید علم آن حوزه را داشته باشد و بر دانش نقد هم مسلط باشد. حالا همه دچار یک نوع بی‌تفاوتی شده‌اند. آنهایی هم که علم و توان نوشتن نقد را دارند، فرصتی برای نوشتن پیدا نمی‌کنند. من با توجه به مطالعاتی که در این زمینه‌ها دارم، به چنین نتایجی رسیده‌ام. بارها از افراد متخصص و کسانی که دانش نقدنویسی دارند، شنیده‌ام: سری که درد نمی‌کند، چرا دستمال ببندیم. چرا باید با نوشتن یک نقد خودمان را خراب بکنیم؟ یک نویسنده را معذب بکنیم. می‌دانید که نقد به‌طور عام و نقدی بر ادبی به‌طور خاص در کشور ما از دوران مشروطه و حتی پیش از مشروطه بنایش کج گذاشته شده است. نقد سبب دوستی و دشمنی می‌شد و هنوز هم این وضعیت ادامه دارد. هنوز هم نقد جدی گرفته نمی‌شود. اگر هم نقدی بر کتابی نوشته می‌شود آن هم به‌صورت محفلی، یا می‌خواهند کتاب یا نویسنده‌ای را بکوبند و از میدان بیرون بکنند، یا می‌خواهند طرف را به عرش اعلا ببرند. البته طی یکی ـ دو دهه اخیر کتاب‌های تئوریک نقد خیلی منتشر شده است.

می‌توان خیلی از کتاب‌ها را نام برد که در این زمینه‌ها منتشر شده‌اند، ولی هنوز هم دانش نقد عمق و گسترش پیدا نکرده و فرهنگ نقد نهادینه نشده است. من

دوست ناشری دارم که مرتب تأکید و سفارش می‌کند کـه مقدمـه کتـاب را بهتـر و بیشتر بنویس. چون اغلب، مخاطبان مقدمه کتاب‌ها را می‌خواننـد و دیگـر وارد مـتن اصلی کتاب نمی‌شوند. این یک واقعیت است. ما در جامعه افراد کتابخوان خیلی کـم داریم. کتاب‌های تئوریک نقد باید خوانده بشود، آن هم به‌صورت جدی تا بعـد علـم این نقد در خواننده سرریز بشود تـا قـدرت انطبـاق آموختـه‌هـایش را بـا متنـی کـه می‌خواند، پیدا کند و صاحب قلم بشود. رمان و داستان عامه‌پسند خواننده خـودش را دارد، اما بحث بر سر آثار جدی و کتاب‌های ارزشمند در دیگر حوزه‌هاست کـه تعـداد مخاطبانش به شدت افت کرده است. برای کتاب‌هایی که در زمینـه هنـری و ادبـی، فلسفی و تاریخ منتشر می‌شوند، ندیدم برایش نقد جدی بنویسند.

نشریات هم که باید محل تضارب آرا و نقد باشد، صرفاً این کتاب‌هـا را معرفـی می‌کنند، یا یک ارزیابی مختصر از آن می‌کنند، نه نقد. نقـد شـرایط و ویژگـی‌هـای خاص خودش را دارد. نقد این گونه نیست که یک کتاب را بکوبند یا به عرش اعلـی ببرند. امروز نقد به یک علم تبدیل شده و شاخه‌های گونـاگونی پیـدا کـرده اسـت و دارای اصول و معیارهایی شده است. امروز دیگر باید علم و دانش نقد در دانشگاه‌هـا جدی گرفته شود، تا در آینده صاحب منتقدان حرفه‌ای باشیم.

در نقدنویسی دو رویکرد وجود دارد. باید این دو رویکرد را مورد توجه قرار دهیم. یک رویکرد خود اثـر هنـری را مـورد بررسـی قـرار مـی‌دهـد کـه دارای مـلاک و معیارهایی است که دقیقاً باید بر همین مبنا عمل کرد. رویکـرد دیگـر بـا هنرمنـد و اثرش سر و کار دارد. هر یک از این دو رویکرد گستره و دامنه وسیعی دارند. اما مـن هر وقت نقدهای منتشرشده را مرور می‌کنم، می‌بینم متأسفانه منتقد آگـاهی لازم را در این زمینه‌ها ندارد. گاهی این دو ساحت را از هم تمیز نمی‌دهـد. یعنـی در همـان الفبای کار دچار مشکل می‌شود تا چه رسد به این که مرزهای نقـد را در نوشـته‌اش مشخص و رعایت کند.

منتقد باید برای نوشتن به این مباحث مسلط باشـد، تـازه از درون ایـن دو نـوع رویکرد، نگرش‌های دیگری پیدا می‌شود، یکی نقد سیاسی می‌نویسد، یکی از منظـر جامعه‌شناختی، دیگری از منظر روانشناسی بـه یـک اثـر مـی‌پـردازد. لازمـه چنـین نگرش‌هایی تسلط بر آن اصول و تسلط بر دانش نقد است. نمی‌شود الله‌بختکـی بـه

نقدنویسی روی آورد. در مجموع به نظرم با چاپ آثاری که در زمینه‌های نظری نوشته شده، وضعیت نقد در ایران رو به پیشرفت است و حرکت‌هایی دیده می‌شود که امیدوارکننده است. ما داریم با مباحث بنیادین نقد آشنا می‌شویم.

آیدین آغداشلو

در تمام رشته‌های هنری، نقد ادبی شاید از قدیمی‌ترین و رایج‌ترین هنرها باشد. از دهه‌های خیلی پیش نمونه‌هایی از نقد ادبی و داوری در باب متون دیده می‌شود. بنابراین سنت نقد آثار، سنت رایجی است که در طول زمان از استحکام و قوت آن کم نشد و مخصوصاً پس از مشروطیت نقد ادبی به‌عنوان دریچه‌ای برای شناخت ادبیات به کار می‌رفت. نقدهای ما معمولاً به‌صورت نقد و بررسی شعر کلاسیک بوده اما با جامعه و قالب جدید جهانی نیز همگام شده است و در این میان به اولین نمونه‌های نقد ادبی معتبر نظیر نقدهای صادق هدایت می‌توان اشاره کرد.

امروز خوشبختانه چند نشریه ادبی به‌طور منظم و مستمر به مقوله نقد ادبی می‌پردازند و بسیاری از کتاب‌ها در این نشریات نقد و بررسی یا معرفی می‌شوند. اما در این میان حجم عظیمی از کتاب‌ها ناچار معرفی نمی‌شوند یا صرفاً در نشریات تخصصی نقد و بررسی می‌شوند، کتاب‌های علمی، کتاب‌های هنری و کتاب‌های ادبی و کتاب‌های تاریخی. بنابراین با هر چه تخصصی‌تر شدن نشریات، خوانندگان نقدهای مورد علاقه خودشان را پیرامون کتاب‌هایی که منتشر می‌شوند، در این نشریات می‌توانند پیدا کنند و بخوانند. در هر صورت کمیت نقدهای ادبی ما به اندازه کافی مطلوب نیست. علتش را هم توضیح دادم، چون تعداد نشریات تخصصی ما چندان فراوان نیست و تعداد کتاب‌های منتشرشده در طول ماه بسیار زیاد است. شاید این کمبود را با زیادتر شدن نشریات تخصصی از سویی و از سوی دیگر با قرار گرفتن نقدهای تخصصی مختلف در زمینه ادبی، سیاسی و تاریخی در روزنامه‌های متعددی که منتشر می‌شوند، بتوان به شکلی جبران کرد. روزنامه‌ها از نقدهای درخشان و زنده بهره چندانی نمی‌برند و حقیقتاً من روزنامه‌ای را نمی‌شناسم که برای نقد کتاب‌های مورد علاقه‌ام به آن رجوع کنم. اغلب نقدهای روزنامه‌ها، حالت گزارشی ساده را دارند. بسیاری از این روزنامه‌ها به علت کمبود نیروی متخصص و

یا به دلیل نبود امکانات مالی از منابع دیگر برای پر کردن صفحات هنری خودشان استفاده می‌کنند. در عین حال همین روزنامه‌ها می‌توانند محلی تأثیرگذار برای تربیت منتقد باشند. اما آنچه که به کیفیت نقدها مربوط می‌شود، باید گفت من نقدهای عمیق و قابل توجهی را دیده‌ام در باب کتاب‌های تاریخی، سیاسی و اجتماعی یا ادبی که برخی از این نقدها می‌توانند قابل اتکا باشند و در فروش یک کتاب حتی تأثیر فوق‌العاده داشته باشند. گمان می‌کنم وضعیت نقد ادبی در طول یک دهه اخیر وضعیت بسامان‌تری پیدا کرده باشد و برخی از نشریات تخصصی ویژه کتاب مثل نشریه کتاب هفته یا جهان کتاب یا جشن کتاب اگر مجال بیشتری را برای شکل‌گیری نقد علمی فراهم کنند و صفحات بیشتری را به این مقوله اختصاص بدهند، یقیناً نقد در ایران در همه زمینه‌ها از پویایی قابل توجهی برخوردار خواهد شد و طبعاً علاقه‌مندان بسیاری پیدا خواهد کرد.

کتاب‌هایی هم در زمینه تئوری‌های نقد ادبی در یک دهه اخیر در ایران ترجمه و منتشر شده‌اند که در افزایش آگاهی و اطلاعات منتقدان بی‌تأثیر نبود. اما نقدنویسی نیاز به شم و شعور غریزی دارد که صرفاً با دانش به دست نمی‌آید، درک و دریافت نکات اساسی یک اثر هنری یا ادبی به آسانی میسر نمی‌شود. خیلی هم مسأله تجربه و سن را عمده نمی‌کنم. به نظر من تفاوت منتقدان و تأثیرگذار و راهگشا بودنشان چه برای عامه مردم و چه برای هنرمند و نویسنده از جایی پیدا می‌شود که با دانش بسیار زیاد و با مطالعه و نثر درخشان همراه است ولی چیزی به اسم شم و شعور باطنی هم در حیطه نقدنویسی بسیار بسیار اهمیت دارد. البته اسباب و ابزار استدلال هم برای مجاب کردن مخاطب لازم است.

برای تربیت منتقد هم بحث دانشگاه‌ها مطرح نیست. دانشگاه‌ها حداکثر افراد باسواد می‌توانند تربیت کنند، اما منتقد احتیاج به عوامل و عناصر دیگری دارد. فقط با دانش و نثر درخشان و حتی فقط با استدلال‌های مجاب‌کننده هم یک نقد عمیق و علمی شکل نمی‌گیرد. توقع تربیت منتقد از دانشگاه تحمیل بار اضافه بر دوش دانشگاه‌هاست، اما اگر دانشکده‌های ادبی فارغ‌التحصیلان باسواد تربیت بکنند بخشی از این مهم را انجام داده‌اند.

این که آیا ما منتقد حرفه‌ای در حوزه ادبیات، فلسفه، هنر و تاریخ داریم یا نه،

باید گفت بله، تعدادی منتقد داریم که افزون‌تر از چند دهه پیش شده‌اند. اما چقدر باید زمان بگذرد تا تسلط لازم و مقبولیت عام در میان خوانندگان پیدا بکنند؛ باید صبر کرد. این را به‌عنوان یک بحث محافظه‌کارانه نمی‌خواهم طرح کنم. گمان من بر این است که نهادینه شدن نقد در جامعه ما احتیاج به مجال کافی دارد. این مجال هم باید به‌وسیله ارباب نشر فراهم شود. تعداد منتقدان حرفه‌ای به نظرم زیاد نیست ولی در میان جوانان بارقه‌های درخشانی دیده‌ام که از شم و شعور و سوادی که در فرصت‌های آینده بیشتر به کار خواهد آمد، برخوردارند.

موضوع دیگری که در زمینه نقد باید مطرح شود، فرهنگ نقدپذیری در جامعه ماست که متأسفانه جامعه ما نه تحمل نقد را دارد و نه از نقد حمایت می‌کند. هنرمندان ما با چنین آدابی چون در فضایی دموکراتیک با یک سابقه طولانی بار نیامده‌اند، نقد را معمولاً به‌عنوان یک توهین یا زیر سؤال بردن نویسنده و اثرش تلقی می‌کنند. جامعه هم نقد را معمولاً به‌خاطر ژورنالیسم بسیار پراکنده و غیر اصولی پس از ۱۳۲۰ که به نوعی منشأ غرض‌ورزی و توهین داشت، هضم نکرد. منتقدانی که به جای استدلال بیش از حد توهین کردند.

نمونه‌هایش را زیاد داشتیم، در همان دهه چهل هم داشتیم. اما گمان من بر این است که می‌توان امیدوار بود سلامت نقد در این سال‌ها بیشتر آشکار بشود، البته با کار زیادتر. شاید مردم بپذیرند که نقد به معنای هتاکی و کیسه‌کشی یک نفر نیست. نقد تعیین جایگاه و چند و چون یک اثر است. امروز زمینه پذیرش نقد در جامعه ما، به مراتب بیشتر از دهه‌های چهل و پنجاه فراهم شده است، که خود من اولین نقدهای نقاشی را در همان دهه‌ها نوشتم.

منصوره اتحادیه

نقد و نقدنویسی در ایران نسبت به گذشته، امروز خیلی مفصل‌تر و وسیع‌تر شده است و به لحاظ کمیت تعداد نقدهای منتشرشده هم خیلی بیشتر شده است. همچنان که کیفیت این نقدها هم بهتر شده. در مورد پذیرش نقد و فرهنگ نقدپذیری هم باید گفت اگر نقد، منصفانه و اصولی باشد، مطمئناً زمینه پذیرش آن هم در میان اهل قلم بیشتر و راحت‌تر است. ولی اگر نقد با نیت دیگری نوشته شود،

علاوه بر اهل قلم، افکار عمومی را هم وادار به عکس‌العمل می‌کند، یعنی آن را پس می‌زنند؛ نقدی اگر صرفاً برای کوبیدن یک نویسنده یا یک اثر نوشته شود، طبیعی است که عکس‌العمل منفی هم ایجاد می‌کند. در مجموع من فکر می‌کنم امروزه همان طور که زمینه نقد وسیع‌تر شده، زمینه پذیرش آن هم شاید مساعدتر شده باشد. اما در مقام مقایسه نقد امروز با گذشته، همان طور که گفتم گاهی نقد منصفانه که از سر علم و اطلاع نوشته می‌شود، وجود دارد اما گاهی این نقدها دوستانه نیست، از این لحاظ شاید وضعیت نقد نسبت به قبل از انقلاب تغییر چندانی نکرده اما به لحاظ حجم نقدهایی که چاپ می‌شوند، بیشتر شده است که باید رشد جمعیت را هم در نظر گرفت. امروز جمعیت ایران بیش از دو برابر شده است، به همین نسبت جمعیت اهل قلم نیز بیشتر شده‌اند و نویسندگان و محققانی پیدا شده‌اند که در عرصه‌های گوناگون قلم می‌زنند، به این ترتیب طبیعی است که نقدهای بیشتری هم نوشته شود.

من در حال حاضر در دانشگاه مدرس رشته تاریخ هستم و یکی از برنامه‌های من این است که به دانشجویانم یاد می‌دهم نقد کتاب‌های تاریخ بنویسند، چون اعتقاد دارم باید اصول و علم نقدنویسی در دانشگاه‌ها آموزش داده شود.

البته این در حالی است که منتقد در نقدنویسی به مطالعات وسیع نیاز دارد. منتقد هم باید در حوزه‌ای که نقد می‌نویسد، مطالعات عمیق و مستمر داشته باشد و هم نقدهای دیگران را که بر اساس اصول علمی نوشته شده‌اند، بخواند. نقدهایی که توسط منتقدان معروف و صاحب سبک چاپ شده‌اند باید حتماً مطالعه شوند. منتقد باید مباحث تئوریک نقد را بشناسد و جدیدترین نظریه‌ها را بخواند. من فکر نمی‌کنم کسی بدون تخصص در یک حوزه بتواند نقد قابل قبولی در همان حوزه بنویسد، یعنی زمانی که شما روی یک اثر نقدی می‌نویسید باید آن حوزه را کاملاً بشناسید و در آن حوزه تخصص داشته باشید. اگر راجع به هنر معاصر کتابی را نقد می‌کنید، لازم است که اطلاعات خاصی در این حوزه داشته باشید و هنر معاصر را از منظرهای گوناگون بشناسید. حالا ممکن است این شناخت را از راه تجربه و مطالعه زیاد و عمیق به دست آورده باشید یا در محیط دانشگاه و نزد استادان فن. من فکر می‌کنم برای نوشتن نقد جامع و علمی و نیز تربیت منتقدان حرفه‌ای، باید هر دو کار

را انجام داد، یعنی هم شناخت از راه مطالعه و هم پرورش و آموزش در محیط دانشگاه.

این که عده‌ای معتقدند دلیل نهادینه نشدن فرهنگ نقد در جامعه ایران به استبداد سیاسی حکومت‌ها در طول تاریخ مربوط می‌شود، این هم می‌تواند یک دلیل منطقی باشد. ما در طول تاریخ نقد به‌طور عام‌نداشته‌ایم. شاید در مقاطعی نقد عمومی داشته‌ایم. مثلاً در رژیم سابق هم نقد ادبی داشتیم اما آن‌قدر گسترده نبود. به‌اعتقاد من امروز در زمینه نقد آگاهی بیشتری وجود دارد و تعداد دانشجویان و تحصیلکردگان بیشتر شده است و اصولاً کتاب‌های بیشتری هم نوشته می‌شود، پس سطح سواد جامعه بیشتر شده است؛ به این ترتیب همه این مسائل می‌تواند باعث اعتلای نقد بشود. وقتی کتاب‌های بیشتری نوشته و منتشر می‌شود، پس طبیعی است که نقدهای بیشتر و بهتری هم داشته باشیم.

کمال اجتماعی جندقی

طی چند سال اخیر نقد کتاب روی هم رفته بد نبوده است. مثلاً مجموعه «فرهنگ بزرگ سخن» که منتشر شد و خود من هم یکی از ویراستاران آن بودم، نقدهای خوبی در موردش نوشته شد و در مجلات و روزنامه‌های کشور خیلی خوب معرفی شد. طوری معرفی شد که چاپ اول آن خیلی سریع فروش رفت. البته من آن‌قدر گرفتار کارهای ویرایشی هستم که نمی‌توانم نقدهایی که در مجلات و روزنامه‌ها چاپ می‌شود، به‌طور مداوم پیگیری کنم. در مجموع وضعیت نقد در حال حاضر در ایران خوب است. اگر نقدهایی که نوشته و منتشر می‌شوند بی‌غرضانه و اصولی باشد، همه آن را می‌پذیرند. اما نقد گاهی ابزاری برای تسویه‌حساب‌های شخصی می‌شود و اگر بخواهد نویسنده‌ای را زیر سؤال ببرد، مسلماً باعث عکس‌العمل نویسنده می‌شود. سابقاً اهل قلم، نقد را کمتر تحمل می‌کردند. اما در یکی ـ دو دهه اخیر قدرت تحمل در مقابل نقد بیشتر شده است. قبل از انقلاب گاهی یک نقد سبب درگیری و انتقام‌جویی می‌شد. حتی نویسنده و منتقد نسبت به هم هتاکی می‌کردند. اما بعد از انقلاب کمتر چنین وضعیتی پیش می‌آید. نقدها هم البته محترمانه‌تر شده‌اند.

کتاب‌هایی هم در زمینه معرفی و شناخت نقد در همین دوره بعد از انقلاب به بازار آمدند که منتقدان جوان بهره‌های فراوانی از آن برده‌اند و به بهتر شدن وضعیت نقد و محترمانه‌تر شدن زبان نقد منجر شده است. مسلماً این کتاب‌ها تأثیر خودشان را در فکر و ذهن نویسنده و منتقد به جا گذاشته‌اند و نقدها علمی‌تر شده و با آثار نویسندگان اصولی‌تر برخورد می‌کنند.

برخی از منتقدان هم هستند که در زمینه‌های خاصی تبحر دارند و زمانی که در آن حوزه تخصصی کتابی منتشر می‌شود به ارزیابی و نقد آن می‌پردازند یا کتابی منتشر می‌شود. این دسته از منتقدان تنها به یک جنبه از کار می‌پردازند و بر مبنای تخصص خودشان به نقد و بررسی آن می‌پردازند. این اتفاقات در حوزه نقد در طی سال‌های اخیر خیلی بیشتر شده است. در مجموع نگاه من به نقد و نقدنویسی در بعد از انقلاب، نگاهی مثبت است. گویی که الان وضعیت چاپ کتاب و میزان مخاطب و خواننده کتاب مطلوب نیست و بحران کاغذ مزید بر علت شده که کتاب و کتابخوانی شرایط مساعدی نداشته باشد. در تربیت منتقدان هم مسلماً اگر دانشکده‌ای باشد که اصول نقد و نقدنویسی و مکتب‌های نقد را به‌صورت علمی و عملی آموزش بدهد، می‌توان در حوزه نقد آینده امیدوارکننده‌ای را تصور کرد.

بدون سواد نقد و بدون ذوق و شوق آموختن، نمی‌شود کسی منتقد بار بیاید. حتی ممکن است این آموزش از طریق دانشگاه‌ها نباشد. من هم که نزدیک به نیم قرن به کار ویراستاری کتاب می‌پردازم. اگر قرار باشد نقد بنویسم مطمئن باشید از عهده‌کار برنمی‌آیم. و این صلاحیت را در خودم نمی‌بینم. نقد، اصولی دارد و آدابی می‌خواهد که علاوه بر خلاقیت یک جنبه آن، به آموزش مربوط می‌شود. حالا چه آموزش دانشگاهی باشد و چه آموزش خانگی، هر کسی هم نمی‌تواند نقد بنویسد. نقدنویسی یک نوع شم انتقادی خاص می‌خواهد. در حوزه سینما و نقد فیلم هم این مصداق‌ها صادق است. تا کسی سینما را نشناسد و به ابزار نقد مسلح نباشد نمی‌تواند وارد این حیطه شود.

احمدرضا احمدی

نقد عموماً در ایران، یا ستایش نویسنده و اثرش بود یا دشنام. اصلاً بحث کمی

و کیفی نقد مطرح نیست، امروز هم یا نقد نداریم و آنچه که هست یا تعریف صد در صد بدون منطق و استدلال است، یا دشنام و ناسزا است بدون استدلال.

نقد اگر واقعاً نقد باشد، اگر منتقد بتواند راه و چاه را به نویسنده یاد بدهد و کمک به بهتر شدن اثرش باشد، به طور قطع اهل قلم، ظرفیت پذیرش نقد را دارد. چرا نداشته باشد؟ ولی در اینجا محفل‌گرایی هست، باندبازی هست. من هیچ راهکاری برای بهتر شدن فضای نقد و عملی شدن نقد نمی‌شناسم. همیشه این نظر وجود داشت که منتقدان هنرمندانی بودند که در هنرشان شکست خوردند و به نقدنویسی روی آوردند. الان با این وضع مطبوعات یک مشت جوان بیست ساله به میدان آمدند که اصلاً نمی‌دانند ابتدا و انتها چیست؟ فاجعه نقد به همین خاطر بیشتر است. در آمریکا نویسندگان نسل بعد از جنگ مثل همینگوی و اشتاین بک با راهنمایی یک منتقد به آن جایگاه دست یافتند. ما چنین منتقدانی نداشتیم. این که برخی وضعیت نقد را به سابقه تاریخی استبداد سیاسی در ایران مربوط می‌دانند، اصلاً درست نیست. استبداد دیرینه در ایران هیچ ربطی به نقد ادبی ندارد. این وضعیت فقط مربوط به ذات اخلاقی جامعه ماست. شما دو نفر پزشک را در ایران به من نشان بدهید که از کار یکدیگر ایراد نگیرند و یکدیگر را قبول داشته باشند. دو تا شاعر را پیدا کنید که دشمن هم نباشند. هر چند در ظاهر اظهار دوستی کنند. این وضعیت نه ربطی به حکومت‌ها دارد و نه ربطی به سیاست. این یک چیز اخلاقی و ذاتی است و مربوط به درون ماست.

در پاسخ به نقدهای موردی و برخی از چهره‌های موجه در حوزه نقد مثل دکتر پورنامداریان، باید گفت: ابتدا باید وضعیت نقد را جدا کنیم که راجع به ادبیات کلاسیک یا ادبیات معاصر می‌خواهیم بدانیم نقد در چه وضعیتی قرار دارد. پورنامداریان و مرحوم زرین‌کوب از جمله چهره‌هایی هستند که به ادبیات کلاسیک و نقد ادبیات کلاسیک خدمت شایانی کرده‌اند. اما بحث من پیرامون نقد در ادبیات معاصر است. چهره‌ای مثل پورنامداریان در نقدنویسی آدم منصفی است. هم سوادش را دارد و هم صلاحیتش را.

اما منتقدانی از این دست بسیار کم داریم. در همه این سال‌ها تنها پورنامداریان را در این عرصه داشته‌ایم. البته آدم‌های بیکاری هم داریم که می‌نشینند در دیوان

سهراب سپهری می‌گردند و دو هزار واو پیدا می‌کنند و سه هـزار بـار واژه آسـمان را کشف می‌کنند. این نقد نیست. یک شوخی بی‌مزه و بی‌خاصیت است. این‌گونه نقد و بررسی چه کمکی به شاعر یا نویسنده می‌کند؟ هیچ! بحث نقد تخصصی هم راه بـه جایی نمی‌برد. این که یکی بیاید از دید زبانشناختی یا روانشناختی یـا سـاختارگرایی یک اثر را بررسی کند، در نهایت چه می‌شود؟ این‌گونه نقد به هیچ کـاری نمـی‌آیـد. مثل بیماری را می‌ماند که افتاده، حالا شما پزشکش را هم تخصصی کنید، چه فایده دارد. اشکال از کلیت نقد است. یعنی منتقـدان مـا بایـد آن عینـک سـیاه بـدبینی را بردارند و به نویسنده و شاعر به عنوان دشمن نگاه نکننـد. فاجعـه آمیزتـر از ایـن در حوزه نقد سینمایی دیده می‌شود. فلان کارگردان که منتقدان بـا او دشـمن هسـتند، هنوز در مرحله تهیه فیلم است اما دشنام‌ها شروع می‌شـود. حـرف منتقـد فرانسـوی درست است که منتقدان را خواجه‌های حرمسرا می‌دانند. حرف مشـهوری اسـت کـه می‌خواهند کاری بکنند اما ابزارش را ندارند. من بعید می‌دانم کتاب‌هایی هـم کـه در حوزه تئوری نقد در این سال‌ها به وفور ترجمه شده در دانش منتقدان تأثیـر گذاشـته باشد. همه چیز باید با هم باشد. بسیاری از این مباحث انتزاعـی اسـت و بـه صـورت مجرد هیچ رابطه‌ای برقرار نمی‌کند. به نظرم باید یک دستگاه دولتـی در رأس کـار، کتابی را انتخاب کند و در اختیار مترجم و محقق گذارد و بگوید روی ایـن آثـار کـار کنید.

یک مقدار از مشکلات هم مربوط به تأمین مادی افراد است. کسی که وقتش را روی این کارها می‌گذارد، باید بداند نتیجه‌اش را به لحـاظ مـادی مـی‌گیـرد. انسـان همیشه امیدوار است که ان‌شاءالله همه چیز درست می‌شود و نقد هم کم‌کم علمی و تخصصی می‌شود. من از منتقدان هیچ چیز نیاموختم، فقط دشنام شنیدم.

این که تربیت منتقد را وظیفه دانشگاه بدانیم، آنها هم اگر منتقدی تربیت کنند، یک چیز خشک و آکادمیک و بی‌مزه‌ای از کار در می‌آید. مثل شعر دانشگاهی.

محمدرحیم اخوت

اگر بپذیریم کـه «نقـد» اساسـاً یـک «دانـش» اسـت، قاعـدتاً بایـد نظـام‌منـد (سیستماتیک) باشد؛ و حرفه‌ای‌تر از آن که اکنون هست. یعنی منتقـدانی باشـند کـه

شغل و حرفه‌شان »نقد«، آن هم در حوزه‌ای خاص باشد و بتوانند نیازهای معیشتی‌شان را با این حرفه تأمین کنند. من نمی‌دانم آیا در دانشگاه‌ها چنین رشته‌ای داریم یا نه؟ نمی‌دانم آیا چنین منتقدانی داریم یا نه؟ من چون یک خواننده متفنن‌ام و این موضوع را به طور مرتب پیگیری نکرده‌ام، نمی‌توانم در این باره داوری کنم.

اما در نقد آثار هنری، مثلاً شعر و داستان و هنرهای تجسمی و نمایشی؛ علاوه بر آن »دانش«، نوعی »خلاقیت« و نیروی کشف هم نیاز است. خلاقیتی از جنس همان خلاقیت هنری که پایه و بنیاد هنر و ابداع است. به این نقد می‌گویم »نقد خلاق«. نقد خلاق است که می‌تواند ساز و کار ابداع را در اثر هنری کشف کند، آن را بشناسد و به دیگران بشناساند. چنین نقدی می‌تواند واسطه‌ای باشد میان خلاقیت و ابداع در هنر، با گروه علاقه مندانی که قاعدتاً مخاطبان هنرند.

اما در این زمینه هم کارها عمدتاً تفننی و ذوقی است. نمونه‌اش خود من که گاهی هم چیزهایی می‌نویسم شبیه نقد؛ اینها خوب است اما کافی نیست.

با تمام اینها «نقد کتاب در ایران» آنطور که من دیده‌ام نسبت به گذشته خیلی بهتر شده است. هم از لحاظ کمیت و هم کیفیت. این را البته به طور عام می‌گویم. در موارد خاص، گاهی نقدهای خلاق و راهگشایی داشته‌ایم که سال‌هاست نظیرش را ندیده‌ایم؛ یا من ندیده‌ام. باید یادآور شوم این که می‌گویم »نقد کتاب در ایران« بهتر شده، اصلاً به این معنی نیست که سازمان‌ها و متولیان فرهنگ و کتاب و نشر وظیفه خود را به درستی و به طور کامل انجام داده‌اند. این یک وضعیت عمومی است که شاید ناشی از گسترش مناسبات و رسانه‌های جمعی در جهان باشد. اما به هر جهت، منصفانه باید بگویم: توجه به »نقد کتاب«اگر هم »بهتر« نشده باشد «بیشتر» شده است. با این همه، عجیب این که: کتاب خواندن اهمیت خود را روز به روز انگار از دست می‌دهد! چرا؟ این موضوعی است که مفصل می‌توان به آن پرداخت و مثل هر چیز دیگری فقط یک عامل مشخص ندارد. شاید خیلی هم «عجیب» نباشد. در مورد تحمل اهل قلم در برابر نقد باید گفت این تحمل را باید داشته باشند. اگر ظرفیت و تحمل »نقد« را نداشته باشند، اول و بیش از هر کسی به خودشان ظلم کرده‌اند.

در مورد تأثیر انتشار کتاب‌های تئوری نقد و نظریه ادبی که ترجمه شده‌اند و می‌شوند، گفتم که: من این موضوع را به طور مرتب و عمیق پیگیری نکرده‌ام. اما چنین به نظرم می‌رسد که ترجمه یا تألیف »کتاب‌های تئوری نقد« و همچنین گسترش ارتباطات و آگاهی هر چند سطحی از کارهایی که در جاهای دیگر می‌شود در «دانش منتقدان» بی‌تأثیر نیست. برای چنین دریافتی نیاز به کشف و شهود نیست. بدیهی است که انتشار متن‌های نظری نقد در «دانش منتقدان» مؤثر است و امیدوارم این تأثیر فقط در «گسترش» دانش منتقدان مؤثر نبوده و در «عمق» آن هم تأثیر داشته باشد.

اما این که تربیت منتقدان به عهده دانشگاه هاست، باید گفت: نقش دانشگاه‌ها و مراکز آکادمیک در «تربیت منتقدان» شرط لازم است؛ اما شرط کافی نیست. ظاهراً در دانشگاه‌های ما به این کار توجهی نمی‌شود. اما ترس من این است که در این مورد هم یک رشته‌ای به نام »نقد« تأسیس شود؛ مدرک کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکترا هم بدهند و هیچ مشکلی هم حل نشود! همان بلایی که تقریباً سر تمام رشته‌های دیگر علمی و غیرعلمی آورده‌اند. از پزشکی و معماری بگیر تا هنر و ادبیات. گویا اسمش »تخصص‌گرایی« باشد؛ نمی‌دانم. من چون در هیچ رشته‌ای تخصص ندارم و در مقوله نقد هم به طریق اولی نمی‌توانم نظری بدهم، فقط حس می‌کنم که جریان امور آن‌قدر سریع و روزمره است که فرصتی برای ریشه‌دواندن به هیچ چیز، از جمله »نقد کتاب« و غیره(!) نمی‌دهد. گویا ما باید با سرعت خود را به سطح کشورهای پیشرفته برسانیم. فرصتی برای تأمل نیست!

شاپور اعتماد

وضع نقد کتاب در ایران واقعاً نابسامان است و به‌صورت جدی اعتنایی به نقد و نقدنویسی نمی‌شود، با این فاصله‌ای که بازار کتاب در ایران در مقایسه با بازار کتاب در دیگر کشورها پیدا کرده، نقد کتاب می‌توانست حداقل این فاصله‌ها را کمتر کند. از نقد واقعاً محروم بوده‌ایم. با این که تلاش‌هایی صورت گرفت تا نقد شکل مستمری پیدا کند، اما ما به‌طور جدی از نقد علمی محروم هستیم. همه این ابتکارها و تلاش‌ها از جانب بخش خصوصی بوده. نمی‌دانم به چه دلیل توفیقی در این زمینه

حاصل نشد و نتوانست نقد را در جامعه نهادینه کند. بخش دولتی که کمترین نقش را در گسترش فرهنگ نقد داشته و دارد؛ حتی برگزاری چندین دوره نمایشگاه بین‌المللی کتاب با آن امکانات عظیم و سرمایه‌گذاری کلان، این اندیشه را در مسؤولان و متولیان بیدار نکرد که می‌توان از این تریبون برای جریان‌سازی نقد در کشور حداکثر استفاده را کرد. این که مطرح می‌کنند اگر نقد ادبی در ایران نهادینه نشده، مربوط به استبداد سیاسی در طول تاریخ است، چندان به واقعیت نزدیک نیست. اگر هم استبداد سیاسی به نقد ادبی ارتباط داشته باشد، به هر صورت به دوره بعد از انقلاب ارتباطی ندارد، چون ربع قرن از انقلاب گذشته، و اگر کسی می‌خواست در قالب نقد حرفی بزند و نقدی ارائه کند، هیچ نهادی مانع کارش نبود. پس چرا نقد اصولی و علمی در این مدت پایه‌هایش را قوی نکرد و گستره همگانی پیدا نکرد. من معتقدم استبداد سیاسی مانع از نقد و نهادینه شدن آن در جامعه نشده است، از طرفی استبداد فرهنگی هم وجود نداشت که مانع نقدنویسی شود؛ پس یک ضعف ضمنی فرهنگی در ما وجود دارد؛ از نظر نقد ادبی شاید در دهه اول انقلاب از یک سری امکانات محروم بودیم و ضعف‌هایی بود ولی در دهه دوم انقلاب که اکثر آثار کلاسیک و آثار مرجع در این زمینه ترجمه شد و در اختیار عموم قرار گرفت، ولی باز هم نقدنویسی به یک جریان تبدیل نشد؛ چرا؟

اگر بخواهیم چیزی و کسی را مسؤول بدانیم، شاید لازم باشد به این نکته اشاره کنیم که ما اساساً یک جریان ادبی پر و پاقرص نداریم که نقدش وجود داشته باشد. ما می‌بینیم فیلم سینمایی که یک جریان هنری ـ صنعتی است. صاحب نوعی نقد شده است، اما در عرصه‌های دیگر هنر مثل نقاشی، داستان، شعر، مجسمه‌سازی و... ابداً چنین اتفاقی رخ نداده است. در حالی که ترجمه مباحث تئوریک نقد و نظریه ادبی دید منتقدان را گسترش داده و باعث شده عمیق‌تر به مسائل نگریسته شود.

این که ترجمه آثاری از این دست کمک خوبی به اهل قلم اعم از نویسنده و منتقد کرده حرفی نیست ولی این که آیا با شناخت این آثار، منتقد توانسته این مباحث را صورت‌بندی کند و این ابزار را به بهترین وجه به کار بگیرد، به نظر من چنین نبوده است. به نظر من منتقدان در فضایی قرار نگرفتند که بتوانند از این مباحث بهره بگیرند و ارزیابی مطلوبی از آثار داشته باشند. به عبارت دیگر کلیه

نظریه‌هایی که در جامعه ما مطرح شده‌اند، در پرتـو نـوعی سـرعت ادبـی و سـرعت تحولات در عرصه ادبیات مدرن و ادبیات پست مدرن بوده که در جهان شکل گرفته است. درحالی‌که ادبیات ما دچار یک گسست است و ما با یک سـنت خاصـی سـر و کار نداریم. تا این که منتقد حرفی بزند و حرفش مؤثـر باشـد. فرهنـگ نقدپـذیری ظاهراً در ما هست، اما هنوز به آزمون گذاشته نشده، آن هم به‌خاطر فقدانی است که در فضای فرهنگی ما وجود دارد.

اگر جریان نقد ما بتواند خودش را در این فضا سر پا نگه دارد بـه اعتبـار اهـداف بین‌المللی است، نه عرصه ملی. در نتیجه نمی‌توانیم در مورد فرهنـگ نقدپـذیری در میان اهل قلم صحبت کنیم. متأسفانه معدل نقدپذیری در کشور ما پایین است.

نقد ادبی باید به‌صورت برنامه‌ریزی شده در دانشگاه‌ها آمـوزش داده شـود و بـه نسل‌های دیگر نیز منتقل شود و اگر فکر کنیم که خلأ بـین جامعـه و دانشـگاه ـ در زمینه نقد ـ توسط دانشگاه‌رفته‌ها پر می‌شود تصور غلطی است، چون دانشـگاه هـیچ تکلیفی در تربیت و آمـوزش منتقـد نـدارد. امـا منتقـدان در غـرب غالبـاً یـک دوره دانشگاهی را گذرانده‌اند.

امیر جلال‌الدین اعلم

نخست »نقد کردن« را تعریف کنیم. نقد کـردن (یـا سـنجیدن) یعنـی ارج‌هـا و بی‌ارجی‌های یک اثر مکتوب یا موسیقایی یا نمایشی یا هنری را بر رسیدن و تحلیل کردن و از اینسان درباره‌شان داوری کردن و رای زدن و در موارد بسیاری ایـن کـار همراه با تفسیر کردن و توضیح دادن است.

اکنون می‌گویم که به روزگار ما در این سرزمین، نقد یا سنجشگری بـه دو نیـت انجام می‌شود. خوب و بد. نیت خوب، به کلی‌ترین وجه، عبـارت اسـت از آگاهانـدن جامعـه از چگـونگی یـک کـار فرهنگـی، بـه یـاری بررسـی و سـنجش و داوری و ارزشگذاری عقلانی، این‌گونه نقد را من کمیاب می‌بینم.

نیت بر سنجشگری چه بسا انگیخته همچو انگیزه‌هـایی اسـت: حـب یـا بغـض ناخردمندانه و زاییده در روانی نابهنجـار؛ شـهرت جـویی، میـل بـه مطـرح بـودن در محافل فرهنگی، به منزله چهره فرهنگی خود را قلم دادن؛ و یا امرار معـاش آسـان.

این گونه نقد را من فراوان می‌بینم.

بی‌گفت‌وگو، نقدشونده از رهیافت بدخواهانه نقدکننده، دل‌آزرده می‌شود. در مواقعی که نقد اثری با رهیافت نیک‌خواهانه صورت گرفته باشد، دو حالت ممکن است پیش بیاید. در حالت اول نقد شونده از سر بیخردی سنجش سنجشگر را برنمی‌تابد و خودپسندانه می‌خروشد. (حالت غالب) در حالت دوم، امکان دارد که او خردمندانه سنجش کارش را بپذیرد (حالت کمیاب).

من جز کتاب‌های اندک‌شماری، از باقی خبر ندارم. ولی آگاهم که آثار ترجمه شده در این زمینه اکثراً ترجمه‌شان ناخوب است. گیرم این‌گونه کتاب‌ها عموماً خوب باشند، ولی ذهن‌های بسته، بسیار داریم و اینها اندیشه‌های نیکوی مطرح شده در چنین آثار را به درون خود راه نمی‌دهند.

درباره نقش دانشکده‌ها در پروردن روحیه نقد و سنجشگری، باید بگویم که بجز دانشکده‌های علوم و پزشکی و مهندسی و فنی و مانند آنها، دانشکده‌هایی که عهده‌دار تدریس »انسانیات« اند، عمدتاً کارشان دادن مدرک به دانشجویانشان است و نه ارائه دانشی حقیقی به آنان.

حسن انوشه

هنوز هم در جامعه ما به جای نقد کتاب، نویسنده کتاب نقد می‌شود. اما به نظر می‌رسد طی این چند سال اخیر، تغییراتی در حوزه نقدنویسی پیدا شده و نقد کتاب شکل جدی‌تری به خود گرفته است. اما به نظر من مهمترین مورد در نقد هنوز و همچنان نقد صاحب کتاب است. این که چگونه نقد مؤلف جای نقد کتاب را گرفته، باید گفت برای این که عرصه بسیار مناسبی برای تصفیه حساب‌های منتقد و مؤلف است. پیش از هر چیز، نقد کتاب از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی شروع می‌شود. یعنی وقتی نمی‌گذارند کتاب اشخاص خاصی منتشر شود، کاملاً پیداست که نقد مؤلف هنوز هم حرف اول را می‌زند. در مورد فرهنگ نقدپذیری در جامعه هم می‌توان گفت هنوز ما تاب نقد آثار خودمان را نداریم. افرادی را در اینجا می‌شناسم که اگر کتابشان مورد نقد و بررسی قرار گیرد و ایراد و اشکالی بر آن وارد کنند، کار نویسنده از ناراحتی به بیمارستان کشیده می‌شود. یعنی تاب و تحمل این را ندارند

که کسی از کارشان ایراد بگیرد. موردی را چندی پیش شاهد بودم کـه کسـی گفتـه بود، نقد ادبی را در ایران فلان شخص شروع کرده و کارش هم خوب بوده است امـا پس از آن افراد دیگری آمدند و نقد را به پیش بردند و حرف‌های تازه‌تری زده‌اند. بـا چنین اظهارنظری، آن جلسه به جنجال کشیده شد. طرف به این بهانه که شما دارید قداست فلان منتقد را زیر سؤال می‌برید، همه چیز را به هم ریخت. یعنی اگـر نظـر دادیم کسی آمده و نقد را علمی‌تر کرده و نقدنویسی را بهتر شناسانده و حـرف‌هـای بهتری زده است، منظورمـان ایـن اسـت کـه قداسـت اولـی را زیـر سـؤال ببـریم؟ درحالی‌که نباید این‌گونه فکر کرد. من چنین برخوردهایی را شاهد بودم.

در بحث کمیت و کیفیت نقد در فضای امروز جامعه، به نظـر مـن کیفیـت نقـد خیلی بهتر شده است، یعنی در این سال‌ها حرف‌ها و نظرهای تازه‌تری را می‌خوانیم. به خاطر این که مباحث تازه‌تری در نقد ادبی پیدا شده است. حالا مـن بـا نقـدهای دیگر که در حوزه‌های دیگر نوشته می‌شود کاری ندارم. مباحث تازه‌ای در نقـد ادبـی پیدا شده، که در فضا و فرهنگ جامعه ما هم نمودش را می‌بینیم. نقدنویسی هـم در ایران خیلی بهتر و پیشرفته‌تر از قبل از انقلاب و حتی بیست سال پیش است و قـدم به قدم دارد جایش را در جامعه ما باز می‌کند. با همه این اوصاف هنوز هـم عـده‌ای فکر می‌کنند که نقد اثر با نقد صاحب اثر یکی است.

نقدهایی که در مطبوعـات کشـور چـاپ مـی‌شـود، بـه لحـاظ کمیـت خـوب و راضی‌کننده است. من مجلات و روزنامه‌های ادبی را که ورق مـی‌زنـم، بـا نقـدهای زیادی روبه‌رو می‌شوم که برخی از آنها بسیار جدی و عمیقند.

در یک دهه اخیر کتاب‌های فراوانی در زمینه تئوری‌های نقد ادبی و مکتب‌هـای نقد ادبی و رویکردهای مختلف نقد ترجمه و منتشر شده‌اند که به اعتقاد مـن همـین کتاب‌ها بودند که روی منتقدان ما اثر گذاشتند یا چهره‌هـای تـازه‌ای را وارد صـحنه کردند. صاحبنظرانی در این عرصه پیدا شدند که با استفاده از همین مباحث تئوریـک و با ذهنیتی خلاق، حرف‌های تازه‌ای می‌زنند.

دانشکده‌های ادبیات در ایران هرگز نتوانستند منتقد و ادیب تربیت کننـد. همـان طور که نویسنده و شاعر تربیت نکرده‌اند. می‌دانید که همیشه دانشکده‌های ادبیـات، از ادبیات معاصر و ادبیات روز عقب‌تر هستند. تا به حال من ندیده‌ام که دانشـکده‌هـا

درباره نقد ادبی یا درباره ادبیات جدید حرف تازه‌ای بزنند.

ما امروز خارج از حیطه دانشکده‌ها منتقدانی حرفه‌ای داریم که دارند خود اثر را با استفاده از شیوه‌های علمی نقد می‌کنند. همیشه هم محافل رسمی دنباله‌رو این افراد هستند.

بدیهی است که اگر می‌خواهیم به وضعیت ایده‌آل در حوزه نقدنویسی برسیم، هنوز راه زیادی در پیش داریم. به خاطر این که ذهنیت اغلب افراد هنوز تغییر نکرده است. حتی ذهنیت اغلب منتقدان ما هم عوض نشده است. به هر حال جای امیدواری هست که بتوانیم رفته رفته به یک نقد ادبی سالم برسیم؛ نقدی خالی از هر گونه شائبه دوستی و دشمنی. شائبه هم ممکن است دینی باشد، ممکن است سیاسی یا اخلاقی باشد. ما هنوز با نقد علمی، آن‌گونه که در جهان مرسوم است، فاصله داریم.

هلن اولیایی‌نیا

به لحاظ کمی امروز نقد خیلی خیلی کمتر از آن حدی است که ما انتظار داریم. امروز که این همه کتاب در حوزه‌های مختلف نوشته و منتشر می‌شود، در مقایسه با آنها نقد به لحاظ کیفی بسیار کم است اما نقدنویسی در جامعه ما رو به پیشرفت است. زمانی بود که نقدها منحصر می‌شد به معرفی ساده یک کتاب یا خلاصه‌ای از آن، اما امروز نقد به‌صورت جدی دنبال می‌شود و آثار به لحاظ ساختاری مورد بررسی قرار می‌گیرند که یا از دیدگاه روانشناختی نقد می‌شوند یا از منظر زبانشناختی. در مجموع کارهای جدی در این زمینه در حال صورت گرفتن است و خواننده می‌تواند پیرامون آثاری که چاپ می‌شود، مسائل تازه‌ای بیاموزد، اما هنوز تعداد این دسته از نقدها کافی نیست، چون هم مخاطبان هنوز نقد را چندان جدی نمی‌گیرند و هم نشریات خاصی هستند که نسبت به نقد حساسیت نشان می‌دهند.

در زمینه تخصصی بودن نقد یا غیر تخصصی بودن آن، نمی‌شود به نقدهای غیر تخصصی ایراد چندانی گرفت، چون در نقد ادبی، هر رهیافتی به هر شکلی که راهی به تحلیل و بررسی بهتر اثر باز کند، مجاز است و ناقد باید از آن استفاده کند، نه این که خودش را الزاماً محدود کند. اگر هم رهیافت خاصی پدید آید، بیشتر در

کارهای آکادمیک انجام می‌شود. مثلاً دانشگاه‌ها به شکل آکادمیک به یک اثر می‌پردازند و می‌گویند، رهیافت نقد باید مشخص باشد که قرار است در چه چارچوبی می‌خواهید کار شود و اگر هم نقد فرمالیستی است یا ساختارگرایانه یا اسطوره‌ای، باید از ابتدا چارچوب کار مشخص باشد و صرفاً در همان چارچوب خاص به اثر پرداخته شود، ولی در نشریات و مجلات که مخاطبان عام دارند، در مواردی از همه مکاتب نقد بهره می‌گیرند و در مواردی هم به شکل تخصصی‌تر عمل می‌کنند. به هر حال آنچه مهم است، هدف از انجام کار است. یعنی ناقد بداند که چه می‌کند و چیزی که در اینجا برعکس کشورهای غربی انجام می‌شود، نداشتن حوزه‌های مشخص است. در اینجا گاهی مترجم، ناقد است، گاهی نویسنده ناقد است و حتی شاعر ما هم ناقد است. همه دارند کار نقد انجام می‌دهند و کار نقد هم دارد مثل خیلی از کارهای دیگر در کشور ما، مد می‌شود و در حال تسری به دیگران است، مثل تب نویسندگی، تب سینما، تب نقاشی و... که در مقاطعی همه درگیر شده بودند، حالا هم تب نقد گرفته‌ایم.

اگر حوزه‌های کار تخصصی باشد و کار نقد به ناقد سپرده شود (ناقدانی که به‌طور جدی کار می‌کنند و دغدغه‌شان هم همین است) وضعیت خیلی متفاوت می‌شود.

ما امروز در فرهنگمان به مرحله‌ای رسیده‌ایم که پذیرش نقد به یک امر مسلم در میان اهل قلم تبدیل شده است. چون نقد زیاد نوشته می‌شود، همه اهل قلم احساس می‌کنند که به نقد نیاز دارند؛ بویژه نقد ادبی. در غرب در اواسط قرن بیستم این احساس پیدا شد، یعنی از سال ۱۹۴۰ به بعد که پذیرفتند در کنار ادبیات باید نقد هم وجود داشته باشد و با هم پیش بروند، چون ادبیات قرن بیستم پیچیده شده بود و تنوع زیادی پیدا کرده بود و چنین وضعیتی این ضرورت را ایجاب کرد که ناقد باشد تا مخاطب با تکنیک‌های جدید آشنا شود و آثار پیچیده را بهتر درک کند. ما فعلاً داریم به آن مرحله می‌رسیم. از طرفی کتاب‌های تئوری نقد که در ایران ترجمه شده‌اند، در دانش منتقدان ما هم تأثیر گذاشته‌اند و می‌گذارند. من فکر می‌کنم هر چه در زمینه تئوری کتاب چاپ شود، بیشتر به نقدنویسی ما کمک می‌کند. اما این آثار نباید باعث تئوری‌زدگی در جامعه شود. کما این که امروز برخی از نویسندگان

آن اصول بنیادین را فراموش کرده‌اند و اسیر این تئوری‌ها شده‌اند. امروز بخشی از آثاری که در زمینه شعر و داستان چاپ می‌شوند، به هیچ شکل نمی‌توان با آنها ارتباط برقرار کرد. به خاطر این که هنوز مباحث نظری برایشان جا نیفتاده، می‌روند سراغ بحث‌های دریدایی و....

محمد بهارلو

آنچه من در نقد ادبی ایران می‌بینم، توقف بر «سطح» است، که اغلب هیچگاه به »عمق» نمی‌رسد یا نمی‌پردازد. در حقیقت نقدهای ما، مثل بسیاری از آثار ادبی ما، واجد هیچ معنای تازه و «بازنمایی» خلاقانه‌ای نیستند و بازخوانی‌های «اصلاحی» و تعبیرهای مجدد را لازم نمی‌آورند. به عبارت دیگر نقد ما، به رغم ادبیات ما، که می‌توان از حیث »نوع‌شناسی» (یا «گونه‌بند») آن را تحلیل و صرافی کرد، هنوز به یک جریان فعال تبدیل نشده است و هر چه هست جنبه‌های تفننی و ذوقی دارد. منتقد ما، به سابقهٔ نقدهای سنتی، تمایل دارد. متن را به یک معنای خاص، از منظری گزینشی و انقباضی، تقلیل دهد؛ یعنی به جای تبیین و بررسی مواد و مصالح تشکیل‌دهنده متن، به صادر کردن احکام جزمی و کلیشه‌ای بپردازد.

تمایل پاره‌ای دیگر از منتقدان برای ارتباط برقرار کردن میان اجزای متن با جهان خارج و فرار وی از ساختار متن به ساختارهای فکری گوناگون، اغلب، موجه و معنی‌دار نیست و به اصطلاح راه به دهی نمی‌برد. تراژدی این دسته از منتقدان این است که دچار نوعی شیفتگی یا سوءتفاهم هستند؛ شیفتگی توأم با مرعوب‌شدگی نسبت به نظریه‌های ادبی غربی و سوءتفاهم یا کج‌فهمیدن آن نظریه‌ها که عموماً از دست چندم و در بسیاری موارد مغلوط و مجعول، وارد فضای ادبی یا هنری ما شده‌اند. آنچه این منتقدان در نظر نمی‌گیرند یا فراموش می‌کنند، این واقعیت است که عمر نظریه‌های ادبی از عمر آثار ادبی کوتاه‌تر است و اصولاً نظریه ادبی پس از آثار ادبی پدید می‌آید و شکل می‌گیرد. روزگار یک متن ادبی خوب هرگز سپری نمی‌شود. ما نیازی نداریم که داستان و شعرمان را با نظریه‌پردازی توجیه کنیم. نقد باید نشان دهد که این »فرم»ها و «تابو»های ادبی هستند که در معرض خطر فساد و اضمحلال قرار دارند، نه خود ادبیات.

گردها و صناعت‌های ادبی، هر چه قدر هم کـه نوآورانـه و خیـره‌کننـده باشـند، همین که به کار رفتند، دیگر تازگی و طراوت خود را از دست می‌دهنـد. اثـر خـوب، خواه داستان باشد، خواه نقد، باید سرریز کند و با زدن چاه مصنوعی نمـی‌تـوان آن را به جریان انداخت.

اما آیا می‌توان آثار ادبی را با نقد علمی تبیین کرد و اصولاً نقد علمـی در حـوزه نقد ادبیات در ایران چه جایگاه و نمونه‌هایی دارد؟

که من چیزی به نام »نقد علمی» در حوزه نقـد ادبیـات ایـران ندیـده‌ام و بایـد بگویم که شخصاً به وجود یا وجوب چنین نقدی هم اعتقادی ندارم. من نه ادبیات را علم می‌دانم و نه نقد آن را؛ بنابراین آن منتقدانی را که ادعای نقد «علمی» دارنـد و نوشته خود را متضمن فضیلت‌های بی‌چون و چرا می‌دانند، به هیچ وجه نمی‌توانم به جا آورم. اساساً اثر انتقادی باید زمینه را برای هرگونه تأویل یا تفسیر دیگری فـراهم بیاورد و همآن‌گونه که اثر ادبی را سزاوار نقد می‌داند خـود نیـز مـی‌بایسـت نقدپـذیر باشد. به عبارت دیگر نقد نمی‌تواند آزادی و انتخاب نویسنده را نفی کند و طبعاً ایـن آزادی را باید برای منتقدان دیگر، از جمله منتقدان نقد خـود، بـه جـا آورد و محتـرم بشمارد.

من شخصاً به هر نقدی، قطع نظر از این که از کدام دیدگاه یا جنبه بـه ادبیـات پرداخته باشد، فقط به عنوان نمودی از یک متن یا ساختار نگاه می‌کنم و طبعـاً ایـن نمود یا بازنمایی، فقط یکی از صورت‌های ممکن بیان ادبی یا انتقـادی را بـه دسـت می‌دهد. اصولاً هر متنی را چه مدرن و چه کلاسیک، باید «امروزی» خواند؛ زیرا مـا نمی‌توانیم متن را بدون در نظر گرفتن روندی کـه مـتن در آن قـرار دارد و فـارغ از «دانسته»های خود، مطالعه و وارسی کنیم. «امروزی خواندن» متن، به معنای حفـظ تفکر فردی و انتقادی ما در برابـر هرگونـه حرمـت‌گـزاری تحمیلـی و تکـریم‌هـای توصیه‌آمیز نیز هست. واقعیت این است که زبان یـا کیفیـت نقـد ادبـی در ایـران در قیاس با آفرینش ادبی، داستان‌ها و رمان‌هایی که نوشته می‌شوند، در تراز پایین‌تـری قرار دارد. ظاهراً در سال‌های اخیر مدیریت ادبی و هنری مـا بـه دسـت رسـانه‌هـا و دستگاههای تمشیت و مرید جمع‌کنی و پخش‌کننـدگان جـایزه و «لاتـاری» افتـاده است و به گمان من تأثیر این مراکز و محافل، که هر روز نیز به تعـداد آنهـا افـزوده

می‌شود و اغلب صلاحیت و اهلیت لازم را هم ندارند، در رواج آثار ورشکستگی و فقر مضمون ادبیات ما بی‌تأثیر نبوده است. به نظر من یکی از شیوه‌ها و نمودهای نقد مدرن یا بگوییم امروزی و معاصر، این است که بر ضد همه آن شکل‌هایی از قدرت و اقتدار بشود که قصد دارد نویسنده و منتقد و طبعاً خواننده و مخاطب را به عنوان مطیع و منتقد خود درآورد. شأن ما به عنوان نویسنده و منتقد حکم می‌کند که مطلقاً کنجکاو باشیم و همواره کند و کاو کنیم.

نقد رفتاری، مکانیکی با متن است؛ زیرا که منتقد به طور مشخص یا محوری یکی از ارکان یا اجزای متن را بر می‌گزیند تا مورد بررسی قرار دهد و معمولاً این امکان را پیدا نمی‌کند که همه ارکان یا اجزای متن را بکاود و وا برسد. از آنجا که اثر ادبی از مجموعه‌ای بسته‌بندی شده از عناصر مستقل و بی‌ارتباط با یک دیگر ساخته نشده است، طبعاً منتقد نمی‌تواند جایگاه واحدهای اثر را با رعایت مرزبندی مشخص کند و اگر چنین کرد رفتار او لاجرم ساختگی یا خودسرانه خواهد بود. واقعیت این است که داستان و رمان همچون موجود زنده‌ای است که مانند هر ارگانیسم زنده دیگری دارای نوعی انسجام و تداوم است، حتی اگر در صورت ظاهر آن انسجام و تداوم کاملاً مشهود نباشد. بنابراین ما در مقام منتقد نمی‌توانیم یکی از اجزای اثر ادبی را از بافت زنده ارگانیسم آن منفک کنیم و جداگانه مورد بررسی و استنتاج قرار دهیم، مگر این که از همان آغاز بر محدودیت و نقص کار خود آگاه و به آن معترف باشیم. در واقع مسأله بر سر به جا آوردن این واقعیت است که منتقد از پیش بر رفتار خود با متن، به عنوان امری گزینشی و ساختگی، واقف و مسلط باشد و با این پیش‌آگاهی مانع از این توهم شود که گویا واحدهای مجرد می‌توانند به شکل ناب در اثر ادبی وجود داشته باشند. آموزش آکادمیک ممکن است سنت‌های نقد و ذات ادبیات را ارج بگذارد، اما ماهیتاً محافظه‌کار است؛ زیرا جانب آزمایش‌گری و نوآوری و تخیل نویسنده را نمی‌گیرد و اساساً رو به گذشته دارد.

سیمین بهبهانی

این واقعیت را نباید فراموش کرد که در ایران نقد به معنای امروزین آن نداشته‌ایم و شاید به این سبب آنچه از انواع ادبی کلاسیک فارسی به دستمان

رسیده است یا «عالی» است یا «خوب» و در میان این آثار «متوسط» یا «بـد» کـم به چشم می‌خورد.

چرا؟ بی‌گمان به این دلیل که ثبت و نشر آثار به‌صورت کتاب، مثل امروز، آسان نبوده است و استخدام نسـخه‌نویسـان پرشـمار، کـه بـا زحمـت بسـیار و مـدت دراز می‌بایست به تهیه تعدادی از نسخه‌های یک کتاب بپردازند، مستلزم حمایت دستگاه یا شخص متمکنی می‌بوده که توان مالی لازم را داشته باشد.

کاغذ نیز مثل امروز آسان فراهم نمی‌شده و حریر و پوست آهو و برگ پـاپیروس و غیره و اینها هم دم دست نبوده و قطعاً این‌قدر زحمت و خرج باید بـرای مطلـب و مطلوب سودمندی به کار گرفته می‌شده. پـس نهایـت سـعی در شـناخت و انتخـاب مطالب به انجام می‌رسیده است. همین مشکلات موجب آن بوده که مطالب کم ارج و بیهوده از دایره تهیه کتاب بیرون بماند و عمده آثاری که از گذشتگان به ما رسیده خواندنی و سودمند باشد. چنین است که ما نقد به‌صورت امروزین نداریم، اما تفسـیر و شرح و مناظره میان ادیبان و دانشمندان بسیار داریم که به مثابه نوعی »نقد« باید به آنها بنگریم که بیشتر متوجه متون تاریخی و علمی و دینـی مـی‌شـده‌انـد و رد و قبول عقاید و فرضیات نیز در میان آنها بسیار است.

شعر قدیم ما نیز اصول مسلم و تردیدناپذیری داشته است که خیلی زود، درسـت آن از نادرست مشخص می‌شده و مثل امروز دامنه مکتب‌هـا و نظریـه‌هـای شـعری وسیع نبوده است که هر کس بتواند مدعی ابـداع نـوعی از شـعر باشـد، شـعر مـا از قصیده و غزل و مثنوی و رباعی و مسمط و ترجیع‌بند و ترکیب بند فراتر نمی‌رفـت و اوزان شعری نیز محدود بودند و اصول قافیه مسلم.

اگر کسی شعری می‌سرود که کوچک‌ترین تعارضی با این اصـول داشـت، فـوراً خود و شعرش مطرود شناخته می‌شدند. به این ترتیب ما در طـول هـزار سـال فقـط چند شاعر واقعاً بزرگ داریم و کمتر از صد خرده شاعر که آنها هم از اصول بزرگـان شعر تقلید کرده‌اند، پس در حیطه شعر هم نیازی به نقد و بررسی نداشته‌ایم.

پیش از رواج »شعر نو« انجمن‌های ادبی مکانی برای نقد شـفاهی شـعر بودنـد. شعر که خوانده می‌شد، نکات ضعف و قوت آن بی‌درنگ از دهان استاد بیان می‌شـد و گفتهٔ استاد تردیدپذیر نبود و شـاعران جـوان مـی‌بایسـت »سـمعاً و طاعتـاً« آن را

مراعات می‌کردند. از لحاظ آموزش اصول شعر، این انجمن‌ها مفید بودند. اما تفکر و تخیل و ابداع در آنجا میدانی برای تاخت نداشت و تقلید از گذشتگان، اصلی پسندیده به شمار می‌رفت و هرگونه نوآوری، با نفی و تمسخر مواجه می‌شد.

با حضور نیما و شاید هم بر اثر رویارویی با انواع ادبی نوظهور در شعر غرب، نقد نیاز واقعی ادبیات ما شده. از استادان پیشکسوت بیش از همه سعید نفیسی به کار بررسی شعر جوان‌ترها پرداخته است. مقدمه‌هایی که بر کارهای ادبی و گونه‌های دیگر می‌نوشت در واقع نوعی سخن‌سنجی توأم با گذشت و تشویق و بر پایه محبت بود. این نوع کار از جنبه تشویق پسندیده بود اما از بابت آموزش نمی‌توانست مفید باشد. نقد واقعی نباید نقاط ضعف را نادیده بگیرد، همچنان که نمی‌تواند ارزش‌ها را انکار کند.

شادروان بهار زیر عنوان سبک‌شناسی مقولات ارزشمندی نوشت که بهتر است آنها را بحث درباره مکتب‌های خراسانی و عراقی و هندی و... بدانیم. به هر صورت می‌توان »سبک‌شناسی» او را نقد شعر باستان دانست.

استاد فروزانفر درباره مولوی خصوصاً و درباره دیگر شاعران گفتارهای ارزشمندی دارد که غالباً با وقایع زندگی و شرح‌حالشان آمیخته است، اما در بررسی شعرشان نیز سهم فراوان دارد.

علی دشتی بی‌توجه به زندگی و شرح احوال و صرفاً با دقت در اشعار، درباره چند شاعر بزرگ ایران؛ مولوی، سعدی، حافظ، خیام و صائب کتاب‌هایی نوشته است که از نگاه و تفسیر تازه‌ای برخوردار است. غالباً با زبان استعاری و بدیع به توصیفی ملموس از ماهیت شعر این شاعران می‌پردازد. به‌عنوان مثال شعر سعدی را به خط منحنی تشبیه می‌کند که در مسیر آن هیچ زاویه‌ای وجود ندارد. این تعبیر ملموس را من در خواندن کلام سعدی خواه در گلستان و بوستان و خواه در قصاید و غزل‌ها حس می‌کنم. در شاهراه شعر سعدی می‌توان ساعت‌ها قدم زد بی‌آن که دست‌اندازی یا سنگی و مانعی راه را ناهموار کند.

دشتی، همچنین حافظ را نخستین مبدع اندیشه‌های سبک هندی می‌داند.

نیما با نگاه تازه‌ای به شعر نگریست. در «حرف‌های همسایه» و «ارزش احساسات» فراوان درباره ماهیت شعر سخن گفته است. تئوری‌های او درباره نزدیک

ساختن شعر به کلام معمول روزگار و استقلال بخشیدن به شعر تا جایی که دیگر در خدمت موسیقی نباشد، بسیار جالب توجه است.

از استادان جوانتر دکتر شفیعی کدکنی در کتاب »صور خیال در شعر فارسی« درباره انواع تصویر سخنانی دارد که مطالعه آن برای پویندگان راه شعر لازم است. او خود شاعر ارزشمندی است و گفته‌های او از تجارب شخصی او ناشی می‌شود و به همین سبب ملموس و زنده است.

از استاد ابومحبوب نیز یاد کنم. نقد او شیوه توضیحی و تشریحی دارد. به گمان من نقد دانشگاهی‌ست. به ظرایف نهفته و تلمیحات و لایه‌های چندگانه شعر توجهی قابل تحسین دارد، این نوع نقد و بررسی برای جوانان شاعر آموزنده است. کتابی درباره شعر شادروان حمید مصدق و کتاب دیگر به نام »گهواره سبز افرا« درباره شعر من و مقالات متعددی از او در دسترس است.

در دهه چهل حضور دکتر رضا براهنی در محافل و مطبوعات، شور و پویایی سرشاری پدید آورد. آن‌قدر به صراحت نوشت و آن‌قدر در آثار معاصر جست‌وجو کرد تا در صحنه ادبیات، نقد به شیوه غربی مطرح شد، قلم تند و چالاک او بسیاری را آزرد اما او به کار خود ادامه داد و با گذشت روزگار و افزایش سن و پختگی بر اثر تدریس و تماس با قشر جوان، قلمش به نوعی انعطاف و آرامش رسید. به این ترتیب او را باید از پیشگامان نقد مدرن بدانیم. علاوه بر «طلا در مس» و دیگر کتاب‌های نقدش، رمان‌های باارزشی دارد و مجموعه‌هایی از شعر مدرن.

در عرصه نقد ادبی محمد حقوقی بسیار کوشا و دارای مطالعه فراوان در ادبیات کلاسیک و مدرن ایران است. کتاب‌های نقد او می‌تواند راهنمای خوبی برای جوانان آغازگر ادبیات باشد. خود او در دو شیوه شعر کلاسیک و مدرن استاد است. عبدالعلی دستغیب نیز در صحنه نقد ایران معتبر است. محمدعلی سپانلو و اسماعیل نوری‌علا نیز در نقد ادبی صاحب سلیقه خاص هستند. شعر سپانلو از پختگی قوی و بی‌سابقه بهره دارد.

از میان خانم‌ها آذر نفیسی و حورا یاوری در نقد، زبردستند. از خانم مهری بهفر نیز چند نقد خوانده‌ام، نقد خانم هلن اولیایی را نیز می‌پسندم. از جوانان نقدنویس آقای عنایت سمیعی استنباط قوی و تحلیل درستی دارد. به کارش معتقدم. کامیار

عابدی چند کتاب درباره شاعران نوشته است که جالب توجه هستند. از محمدرضا عدل و محمود معتقدی هم چند نقد خوانده‌ام. به هر روی، امروز نقدنویس کم نداریم. منوچهر آتشی هم اخیراً چند کتاب نقد درباره پنج شاعر نوشته است. آیدین آغداشلو نیز در کار نقد است. چند توصیه هم دارم و آن این که نقدنویسی مایه تسویه حساب یا مجامله و دوستیابی نشود. جانب حق از دست نرود و اهل قلم هم تحمل نقد واقعی را داشته باشند. من از ناقدان خود چیزهایی آموخته‌ام که باید سپاسگزارشان باشم.

علی‌اصغر بهرامی

نقد دو جنبه دارد. در گذشته، نقد اخلاقی بود. اما امروز با نقد جدید یا نقد نو روبه‌رو هستیم. نقد نو فقط به متن می‌پردازد؛ یعنی نگاهی همه‌جانبه به متن یک اثر از نظر زبانشناسی، از نظر زیبایی‌شناسی، از نظر ساخت اثر و... دارد. یا در مورد یک شعر به ضرباهنگ شعر، فرم شعر یا به وزن آن اشاره می‌کند. یعنی بهترین نمونه این نوع نقد، نقدی است که در مورد شعر تی.اس.الیوت نوشته‌اند. تحولاتی که در عرصه ادبیات مدرن به‌وجود آمد. نقد نو را هم ناکارآمد نشان داد. نقد نو خودش را به خود متن محدود می‌کرد. حالا نقد مجموعه‌ای از مباحث را در بر می‌گیرد که همه مؤلفه‌های یک اثر را مورد بررسی قرار دهد. یعنی همه‌جانبه باشد، مثل دیدگاهی که امثال ادوارد سعید یا میلر مطرح می‌کنند. نقد امروز به‌عنوان یک ژانر مستقل قابل مطالعه است. دانش نقد الان از دانشگاه بیرون می‌آید. حتی اگر سخت‌گیرتر باشیم، باید گفت دانش نقد و آموزش آن از مدرسه شروع می‌شود. همان ساعاتی که به اسم زنگ انشا به هدر می‌رفت، اولین قدم‌ها در آموزش نقد می‌توانست یا می‌تواند باشد. تا برسیم به نقد دانشگاهی و بعد از آن نقد راه به عرصه‌های وسیع‌تر و عمومی‌تر پیدا کند. امروز در ادبیات جهان مکتب‌های مختلف و نظرگاههای تخصصی در حوزه نقد پیدا شده به اسم نقد روانشناختی، نقد جامعه‌شناختی، نقد ساختارگرا، نقد تفسیری و... که فکر نمی‌کنم هنوز این مکاتب نقد در جامعه ما رونق داشته باشد و افرادی پیدا شوند که به شکل تخصصی در این حوزه‌ها قلم بزنند.

آموزش نقد باید از مقطع دانشگاه باشد، درحالی‌که ما نقد را از دانشگاه‌ها شروع

نمی‌کنیم و تاکنون هم در آنجا منتقدی تربیت نشده است. یادم می‌آید برای اولین بار آقای براهنی نقد مدرن را در ایران مطرح کرد و نقدهای زیادی هم در زمینه شعر نو در مجله فردوسی چاپ کرد. اما خودش متأسفانه بعدها اصول نقد علمی و نقد نوین را رعایت نکرد و بیشتر به قصد کوبیدن و از میدان به در کردن حریف برآمد. مثلاً نقدهایی که در مورد فریدون توللی نوشت، مثال خوبی برای این موضوع است؛ براهنی حتی شاعران دیگر را هم بی‌نصیب نگذاشت، شاعرانی مثل رویایی، سپهری و...

من تردید دارم، کتاب‌هایی که بعد از انقلاب در زمینه شناخت و معرفی مکتب‌های نقد و تئوری نقد و نظریه‌پردازان این حوزه، ترجمه و منتشرشده، در دانش نقدنویسی ما تأثیر عمیق و قابل اعتنایی گذاشته باشد. خواندن صرف این کتاب‌ها و آشنایی با نظریات نقد جدید، به تنهایی هیچ فایده‌ای ندارد. منتقدان حداکثر استفاده‌ای که از این آثار می‌برند، این است که در نقد یک رمان یا یک شعر در زبان فارسی، جمله‌ای هم مثلاً از رولان بارت یا فوکو یا ریکور نقل می‌کنند تا مخاطب را مجاب کنند، درحالی‌که منتقد باید این دانش‌ها و تئوری‌ها را درونی بکند و در نقد و بررسی یک اثر به شکل خلاقانه و برحسب ضرورت از آن استفاده کند.

نقد علمی و اصولی را باید در کلاس درس دانشگاه‌ها آموزش داد و یاد گرفت. باید استادانی باشند که ادبیات امروز ایران و جهان را بشناسند. توجه به این نکته هم ضروری است که اهل قلم هم اغلب نقدپذیر نیستند و فرهنگ نقدپذیری هنوز در رفتار ما پیدا نشده است. مشکل دیگر در جامعه ما در زمینه نقد آثار نوعی باندبازی و محفل‌گرایی است، به‌طوری که رفیق بازی و نان قرض دادن بخشی از فرهنگ نقد را در جامعه ما تشکیل می‌دهد. گاهی در نقد می‌بینیم اشاره‌ای هم حتی به آثار پیشکسوتان نمی‌کنند، مبادا آن آثار مطرح شوند یا اثر مورد نظر منتقد را زیر سایه ببرند. به‌عنوان نمونه من اولین کسی بودم که آثار ونه‌گات را با ترجمه رمان «سلاخ‌خانه شماره پنج» در ایران مطرح کردم و بعدها هم »شب مادر» و دیگر آثارش را ترجمه و منتشر کردم. اما موقعی که از ونه‌گات در مطبوعات می‌نویسند، حتی اشاره‌ای به ترجمه‌های من نمی‌کنند.

تا زمانی که نقدپذیری در وجه عام و اجتماعی نباشد، نقد ادبی هم در جامعه پا

نمی‌گیرد. من یادم می‌آید، قبل از انقلاب هم نقد زیاد چاپ می‌شد، اما غالباً فحاشی بود. این‌یکی به آن بد می‌گفت و آن‌یکی به این. هر کس که داخل یک محفل بود آن محفل از او حمایت می‌کرد و افراد دیگر از محافل رقیب را می‌کوبید. اما در مجموع در یک مقایسه سرانگشتی، کمیت نقد نسبت به قبل از انقلاب، تفاوت فاحشی پیدا کرده و رو به افزایش است.

آنچه که امروز در مطبوعات و رسانه‌ها می‌بینیم، بیشتر بررسی و مرور کتاب است تا نقد به معنای دقیق کلمه. چون فکر نمی‌کنم آن تسلط در نقدنویسی در میان منتقدان وجود داشته باشد. البته من منکر نقدهای جدی و خوب که به‌صورت پراکنده و موردی نوشته می‌شود، نیستم.

اخیراً کتابی به بازار آمده به اسم »ایمان یا بی‌ایمانی« که فوق‌العاده جالب است. یک اته‌ئیست کامل و غیر مذهبی با یک اسقف سرشناس دیالوگ دارند. امبرتو اکو نویسنده معروف ایتالیایی؛ نویسنده رمان شاخص »نام گل سرخ« با اسقف مارتین که قرار است به مقام پاپ نایل شود، گفت‌وگو دارند. ولی این دو چگونه با یکدیگر گفت‌وگو می‌کنند؟ حتی یک قدم پا را از دایره ادب و احترام فراتر نمی‌گذارند و به یکدیگر بد نمی‌گویند. امروز نقد و ادبیات جنبه دانشگاهی پیدا کرده‌اند و وظیفه نهادهای آموزشی و مدارس عالی و دانشگاهی است که به تربیت منتقد و نویسنده بپردازد.

فتح‌الله بی‌نیاز

واقعیت این است که بعضی از نقدها به‌طور سیستماتیک نقدهای خوبی هستند. حالا چه نقد ساختارگرا باشند یا نقد جامعه‌شناسی یا نقد پست مدرنیستی یا فرمالیستی، به هر حال نقدهای خوبی هستند. من نقدهایی هم به زبان انگلیسی می‌خوانم. نقدهایی که در انگلستان یا کانادا و آمریکا چاپ می‌شوند. بعضی از نقدهایی که منتقدان ایرانی می‌نویسند در حد و اندازه آن نقدها هستند. من حتی می‌توانم نقدهایی از این نوع را به هر کسی که طالب باشد نشان بدهم. ولی خیلی از نقدهای ما در واقع به‌خاطر این که به قلم منتقد نیستند، یعنی آن‌کسی که راجع به کتابی می‌نویسد، معتقد به آن اثر نیست، آن نوشته، نقد از آب درنمی‌آید. مثلاً کسی

کتابی منتشر کرده، به‌عنوان شهروند یک جامعه، حق دارد اثرش را منتشر کند و حرفش را بزند. ولی نمی‌شود حرف‌های او را در دایره نقد گنجاند. بهتر است آنهایی را که در نوشتن نقد روش علمی دارند و جهان‌بینی خاصی دارند از بقیه کسانی که از سر تفنن راجع به کتابی قلم می‌زنند، جدا کنیم. اگر یک معدل از منتقدان واقعی در جامعه بگیریم و یک ارزیابی ساده داشته باشیم، می‌بینیم نقدنویسی در جامعه ما جلوتر از رمان‌نویسی است. علتش هم این است که طی این چند سال کتاب‌های زیادی در عرصه نقد و نظریه‌های ادبی در ایران ترجمه و منتشر شده است. این یک واقعیت است که عرضه این آثار بر دانش نقد در جامعه ما تأثیر مثبتی گذاشت. هر کسی به فراخور سواد و درکش از این آثار می‌تواند استفاده کند. چون مطالعات نقد و نقدنویسی مربوط به خودآگاه انسان است. اما داستان‌نویسی به امر ناخودآگاه انسان برمی‌گردد و هر کسی نمی‌تواند نویسنده یا شاعر یا هنرمند باشد. اما منتقد با مطالعات گسترده و عمیق و داشتن یک جهان‌بینی می‌تواند منتقد خوبی شود و نقدهای علمی و اصولی بنویسد. نقدنویسی به آموزش برمی‌گردد و می‌شود با خواندن تئوری‌های نقد و نظریه ادبی ابزار کار را شناخت و به کار برد.

فرض کنید الان دکتر محمد صنعتی نقدهایی در زمینه روانشناختی می‌نویسد، حالا ممکن است من نظراتش را قبول نداشته باشم و اصلاً اعتقادی به نقد روانشناختی نداشته باشم، ولی از نظر اجرای کار، نقد ایشان یا نقد دکتر شمیسا بنا به ضوابط و مؤلفه‌های علم روانشناختی، براساس نظریات یونگ، نقد درستی است. وقتی آقای شمیسا به نظریه‌های یونگ معتقد است، بر اساس نظریه‌های یونگ، نقد خوبی درباره *بوف کور* هدایت نوشته است. همچنان که دکتر صنعتی نقدهای خوبی در بارهٔ هدایت و ادبیات معاصر دارد. یا نقد اسطوره شناختی که جلال ستاری می‌نویسد، نقد عالمانه و خوبی است. یا نقد نشانه شناختی فرزان سجودی واقعاً ارزشمند است. کسی نمی‌تواند این نقدهای تخصصی را انکار کند. من نقد ساختارگرایانه می‌نویسم اما نقد پساساختارگرا که خلیل درمنکی می‌نویسد، با همه جوانی‌اش نقدهای خوبی هستند، هرچند ممکن است من با بخشی از آن موافق نباشم. ولی می‌بینیم مؤلفه‌های مکتب‌های مختلف نقد مطابق تعریف‌هایی که از آن به دست داده‌اند، رعایت می‌شود. یا نقدهای فمینیستی که دکتر حسین پاینده

می‌نویسد، از سر اطلاع و آگاهی می‌نویسد و با اصول نقد فمینیستی هم سازگاری دارد. در مجموع، امروز در جامعهٔ ما نقد تخصصی شکل گرفته، اما هنوز به یک جریان مسلط تبدیل نشده و نتوانسته گستره وسیع مخاطبان را در بر بگیرد.

صادقانه بگویم، فرهنگ نقدپذیری در میان اهل قلم بسیار کم و ضعیف است. یعنی حتی مترجمان کشور ما هم از این که کتاب نویسنده‌ای که اثرش را به فارسی برگردانده مورد نقد و بررسی قرار دهیم و ایرادی به آن نویسنده وارد کنیم، برافروخته می‌شوند و به دفاع از آن نویسنده برمی‌خیزند. مثلاً مترجمان ما توقع دارند زمانی که نقد می‌نویسم ـ با این که از هر ده مورد ضعف یک اثر سه موردش را بیان می‌کنم و غالباً به نقاط قوت اثر می‌پردازم ـ اصلاً هیچ موردی از ضعف اثر بیان نشود. این دیگر نقد نیست. من نه با نقد کوبنده که تخریبی است موافقم و نه با نقد ستایشگر. مخاطب از کلی‌بافی هم در نقد نو گریزان است. از ابتدا باید منتقد به متن بپردازد. حالا چه نقد روانکاوانه باشد و چه نقد ساختارگرایانه و چه جامعه‌شناختی و... به‌طور کلی نقدهای بدی نمی‌شود؛ مثلاً نقدهای شهلا زرلکی یا نقدهای بلقیس سلیمانی و بعضی از نقدهای عنایت سمیعی و جواد اسحاقیان. نمی‌توان منکر این نقدها شد. در هر ژانری که کار می‌کنند نقدهای خوب هم داریم.

امروز در بیشتر دانشگاه‌های معتبر جهان، از جمله دانشگاه‌های آمریکا رشته‌ای به‌نام نظریه‌های ادبی دارند که مدرک دکترا هم می‌دهند. در این دانشگاه‌ها چندین واحد ادبیات داستانی تدریس می‌کنند و منتقدان درجه یکی هم از این دانشگاه‌ها فارغ‌التحصیل می‌شوند. اما می‌دانید تمام منتقدان کشور ما که به شکل تجربی به نقدنویسی روی آورده‌اند، هیچ‌کدام تحصیلاتی در حوزه زیبایی‌شناسی یا در زمینه نقد و نظریه ادبی نداشتند. حتی براهنی هم در این رشته تحصیل نکرده بود. اما در دانشگاه هایی مثل هاروارد، برکلی، مریلند، ییل، آکسفورد یا سوربن، نقد و نظریه ادبی تدریس می‌شود. در اینجا چنین وضعیتی حاکم نیست. نمی‌گذارند داستان معاصر و شعر معاصر وارد دانشگاه‌ها شود.

حسین پاینده

بر اهل نظر و دست‌اندرکاران مطالعات ادبی و فرهنگی در کشور ما پوشیده

نیست که نقد ادبی در ایران وضعیتی نابسامان، غیر نظام‌مند و ناکارآمد دارد. برخی از مهمترین دلایل این وضعیت به قرار زیر است:

۱ـ کتاب‌هایی که درباره نقد ادبی به زبان فارسی ترجمه شده. نه برای مخاطبان ایرانی، بلکه برای کسانی نوشته شده‌اند که پس‌زمینه فرهنگی- ادبی متفاوتی دارند. بر این اساس، نویسندگان این قبیل کتاب‌ها، در بحث پیرامون بسیاری موضوعات، صرفاً به اشاره‌ای گذرا اکتفا می‌کنند و توضیح بیشتر را نیاز نمی‌بینند. از آنجا که بسیاری از مترجمان کشور ما، به سبب ناآشنایی با این پس‌زمینه فرهنگی- ادبی، این قبیل اشارات را برای خواننده ایرانی توضیح نمی‌دهند. متون ترجمه‌شده نقد ادبی به زبان فارسی، غالباً مبهم و نامفهوم‌اند و به‌ندرت می‌توانند به منظور نقد علمی ادبیات ما یا حتی به منظور ارائه بحث‌های علمی و آکادمیک در خصوص مسائل نظری نقد مورد استفاده قرار گیرند.

۲ـ از جمله دلایل ناکارآمدی نقد ادبی در کشور ما، گزینش نامناسب کتاب‌هایی است که تاکنون در این زمینه به زبان فارسی ترجمه شده‌اند. نقد ادبی در غرب قدمتی بس طولانی دارد و سرآغاز آن به پیش از میلاد مسیح(ع)، یعنی به زمان افلاطون و ارسطو بازمی‌گردد. از آن زمان تاکنون، انبوهی از رساله‌ها، کتاب‌ها، پژوهش‌ها و مقالات گوناگون از منظرهای گوناگون در خصوص مباحث نظری نقد نوشته شده‌اند. این گوناگونی آرا از زمان پیدایش فرمالیسم (نقد نو) در دهه ۱۹۳۰ به این سو، بویژه از زمان پیدایش رهیافت‌های پساساختارگرایانه، بسیار تشدید شده است. مترجمان کشور ما شاید به سبب شیفتگی به نظریه‌های جدیدی که غالباً خود نیز بر آنها اشراف نظری کامل نداشته‌اند، به ترجمه کتاب‌هایی اقدام کرده‌اند که پیش‌فرض نگارش‌شان آشنایی خواننده با نظریه‌های قبلی نقد ادبی (از قبیل نظریه‌های ساختارگرایانه) است. در فقدان منابعی که نظریه‌های بنیانی نقد ادبی را به زبان فهمیدنی به خواننده فارسی‌زبان معرفی کرده باشند، ترجمه کتاب‌های جدیدتر حکم ساختن عمارتی را دارد که طبقات فوقانی آن به جای اتکا به شالوده‌ای محکم بر هوا بنا شود.

۳ـ در غرب رسم بر این است که کتاب‌ها را بر حسب انواع خوانندگانی که به موضوع آن کتاب‌ها علاقه‌مند هستند، طبقه‌بندی می‌کنند. بر این اساس مثلاً نحوه

معرفی نقد روانکاوانه در کتابی که برای محققان مطالعات فرهنگی منتشر می‌گردد، با نحوه معرفی همین رهیافت در کتابی که برای دانشجویان دوره کارشناسی در نظر گرفته می‌شود، تفاوت دارد. به سامان نبودن نحوه گزینش کتاب‌هایی که به زبان فارسی ترجمه می‌شود، منجر به آن گردیده است که مترجمان بدون در نظر گرفتن این اختلاف سطح، صرفاً آنچه را خود سودمند یافته‌اند، به خوانندگان ایرانی ارائه کنند. چنان‌چه منابع موجود ابتدا به دقت مورد بررسی قرار گیرند و سپس با توجه به وضعیت فرهنگی کشور ما و نیازهای خاصی که ما داریم گزینش و با رعایت نوعی درجه‌بندی بر مبنای سطح خوانندگانی که برای آن منابع در نظر می‌گیریم ترجمه شوند، یقیناً می‌توان انتظار داشت که به‌تدریج هر کتابی مخاطبان خود را بیابد و تلاش‌های عمدتاً پراکنده، ناسنجیده و لذا بی‌ثمر موجود، به سمت نوعی کارآیی منطقی جهت یابند.

۴ـ از جمله بزرگترین موانع شکل‌گیری جریان هویت‌مند نقد ادبی در کشور ما، من عندی بودن معادل‌هایی است که مترجمان مختلف در متون ترجمه شده فارسی برای اصطلاحات نقد ادبی انتخاب ـ و در بسیاری موارد، وضع ـ کرده‌اند. نقد ادبی، به‌ویژه نظریه‌های متأخرتر آن، مملو از اصطلاحات تخصصی است که نظریه‌پردازان مختلف برای اشاره به جزئیات نظریه‌هایشان به کار برده‌اند. اکثر این اصطلاحات یا به کلی مبسوق به هیچ سابقه‌ای نیستند و یا اگر هم پیشتر به کار رفته‌اند، اکنون به مفهومی متفاوت و جدید کاربرد دارند. مترجمان فارسی با این مشکل خاص نیز روبه‌رو هستند که به سبب فقدان مفاهیم نقد ادبی در زبان و ایضاً مطالعات ادبی ما، غالباً حتی معادل‌یابی این اصطلاحات نیز برای افاده معنا کارساز نیست. تشتت در معادل‌یابی‌های مترجمان گوناگون، باعث شده است که خوانندگان این متون نتوانند بحث‌های ارائه‌شده در منابع مختلف را دنبال کنند. به بیان دیگر هر مترجمی معادل‌های مورد پسند خود را ارائه کرده و به کار برده است و به این ترتیب با ایجاد سردرگمی برای خواننده‌ای که برای یک اصطلاح واحد گهگاه به بیش از سه یا چهار معادل متفاوت در کتاب‌های مختلف برمی‌خورد، امکان نضج گرفتن بحث‌های فهمیدنی برای همه علاقه‌مندان به مطالعات نقادانه را سلب کرده است....

انبوهی از آثار ارزشمند و کم‌نظیر ادبیات کلاسیک و مدرن فارسی به سبب ناآگاهی

محققان ما از موازین، نظریه‌ها و رویه‌های علمی نقادانه، در هاله‌ای از تحسین‌گویی‌ها ـ یا به طریق اولی، مذمت‌گویی‌ها ـ که بر هیچ ملاک نقادانه‌ای استوار نیست، به شکلی سترون (نامرتبط با فرهنگ جامعه) باقی مانده است، باید افزود که فقدان جریان جدی و علمی نقد ادبی همچنین تشخیص سره از ناسره را ناممکن کرده است. به این ترتیب، کمک به شکل‌گیری جریان آکادمیک نقد، در واقع کوششی برای تقویت ارزش‌های فرهنگی و بی‌اثر کردن ضدارزش‌های شبه‌فرهنگی است.

نصرالله پورجوادی

امروز شاید از لحاظ کمی در جامعه ما نقد ادبی در حد مطلوبی نباشد، ولی از نظر کیفی به نظر من نقد کتاب برخلاف آنچه برخی از دوستان مطرح می‌کنند، وضعیت بدی ندارد. یا وضعیتی بدتر از دوران گذشته ندارد. چون بعد از انقلاب شاهد نقدهای خوبی بودیم که در کتاب‌ها نوشته شده‌اند و در نشریات ادبی مستقل چاپ شده و می‌شوند، این که انتظار داشته باشیم در مقایسه با تعداد عناوین کتاب‌های خوب منتشر شده، نقد خوب نوشته شود، دور از واقعیت و خارج از توان ماست. شاید تعادل معقولی بین این دو بخش برقرار نباشد، اما در همین حد هم که نقد ادبی نوشته و منتشر می‌شود، قابل تقدیر است.

آموزش نقد خودش نیاز به یک فرهنگ خاصی دارد که در هر صورت باید نقدهایی نوشته شود، افراد بخوانند و شیوه نقد کردن را یاد بگیرند تا کمبودها رفع شود. وقتی نقدنویس وارد حوزه‌ای می‌شود، باید تسلط کامل و اطلاعات وسیعی در آن زمینه داشته باشد. کتاب‌هایی هم که در زمینه تئوری‌های نقد و نظریه‌های ادبی طی سال‌های اخیر منتشر شده؛ چه کتاب‌های ترجمه و چه کتاب‌های تألیفی، تأثیر مثبتی در نقدنویسی و دانش منتقدان ما داشته است. اما برای این که تأثیرات عمیق‌تر و گسترده‌تری داشته باشد، نیاز به زمان داریم. یعنی باید نسل تازه‌ای تربیت شود که در سایه این نظریه‌ها به خلاقیت در نقدنویسی برسیم. اگر این آثار به‌صورت کتاب‌های درسی مورد استفاده قرار گیرد و دانشجویان وادار شوند آنها را بخوانند، به‌تدریج نسلی پرورش پیدا می‌کند که می‌تواند در این جهت صاحب تفکر تازه باشد. نباید انتظار داشت به محض این که دو تا کتاب در ایران ترجمه شد، تحولی عمیق

و اساسی در نقدنویسی ما صورت بگیرد.

نقدپذیری در میان اهل قلم هم آن‌گونه که انتظار می‌رود وجود ندارد. معمولاً افراد دوست ندارند ضعف کارشان بیان شود و آثارشان مورد نقد و بررسی قرار گیرد. اغلب، اهل قلم از منتقدان می‌رنجند. اهل قلم در هر صنفی به‌صورتی یکدیگر را می‌شناسند و در محافل و مجالس روبه‌روی هم قرار می‌گیرند. منتقدان می‌توانند یک نقد خوب و علمی هم روی یک کتاب بنویسند ولی عمدتاً از این کار امتناع می‌کنند، چون می‌ترسند به روابطشان با نویسنده اثر لطمه وارد شود و دوستی منجر به دشمنی شود. خودم یک زمانی خیلی راحت و بدون دغدغه می‌توانستم یک کتاب را نقد کنم و چندان ملاحظه جوانب کار را نمی‌کردم. ولی الان دیگر نمی‌توانم مثل گذشته بنویسم، چون ملاحظه افراد را می‌کنم. برای این که می‌دانم در برابر نقد از من می‌رنجند و ناراحت می‌شوند. اهل قلم هرچند در نقدپذیری تحمل بیشتری داشته باشند، اما بیان ضعف‌های آثارشان را خوشایند نمی‌دانند. من اعتقاد ندارم که اگر نقد ادبی در جامعه ایران نهادینه نشده و به‌عنوان یک ژانر ادبی مستقل پذیرفته نشده و جانیفتاده، مربوط به استبداد سیاسی- تاریخی کشور در طول قرن‌ها و نبود نقد در عرصه عمومی بوده است، چون نقد ادبی را معلول شرایط سیاسی به آن صورت نمی‌دانم. نوشتن نقد ادبی مستلزم داشتن دیدگاهی است که باید هر منتقدی داشته باشد تا بتواند اثری ادبی را نقد کند و پیدا کردن دیدگاه نسبت به ادبیات باید بتدریج در فرهنگ ما نهادینه شود. این دیدگاه در گذشته‌های دور در منتقدان وجود نداشت، بنابراین وضعیت نقد ادبی نمی‌تواند معلول شرایط سیاسی و پیشینه استبداد در ایران باشد.

از طرف دیگر درباره آموزش ادبیات در دانشگاه‌ها و تربیت منتقد به‌طور کلی باید گفت که ما دچار یک ضعف اساسی هستیم. ادبیات خودش یک زمینه معرفتی خاص است. شناخت ادبیات امروز، شناخت ژانرهای گوناگون و ویژگی‌های هر کدام و... معرفت خاص خودش را می‌طلبد که فکر نمی‌کنم در دانشگاه‌های ما عمومیت داشته باشد و مورد توجه قرار گرفته باشد.

اصولاً ادبیات معاصر نسبت به ادبیات کلاسیک در دانشگاه‌های ما خیلی بیشتر مورد غفلت قرار گرفته است. ضمناً این را باید اضافه کرد که مقدار زیادی از

ارزشگذاری‌های ما در مورد ادبیات معاصر، متأثر از شرایط سیاسی هم بوده است. ارزشگذاری‌هایی که نه ناظر بر نقد خود اثر، بلکه ناظر بر حواشی و مباحث جنبی می‌شده است. در گذشته مثلاً تفکر چپ، ارزشی را که برای ادبیات قائل می‌شده، ناشی از نوعی نگرش سیاسی بوده که چندان به ادبیت متن ارتباطی نداشته است و همین تفکر هم سال‌ها در جامعه ادبی ما تفکر غالب بود. اما امروز در نقد ادبی دیدگاههای گوناگونی مطرح می‌شود که با آن نگاه تک‌بعدی و سنتی گذشته تفاوت اساسی دارد.

ضیأالدین ترابی

نقد کتاب در ایران، امروز چندان رضایت‌بخش نیست. اکثر کتاب‌هایی که چاپ و منتشر می‌شوند، یا خوانده نمی‌شوند و یا دیده نمی‌شوند. اگر هم کتابی خوانده می‌شود یا آن را قابل نقد و بررسی نمی‌دانند و یا از کنارش به‌سادگی رد می‌شوند و تعداد نقدهایی که نوشته می‌شود معمولاً در مورد افراد تکراری و یکنواخت است. یعنی رمانی از یک نویسنده چاپ می‌شود، شاید ده نقد در ده نشریه در موردش نوشته می‌شود. در مورد شعر هم همین وضعیت وجود دارد. می‌توان گفت از یک فیلتر خیلی تنگ و از یک زاویه بسیار باریک به نقد نگاه می‌کنند. در نقد امروز چهره‌هایی را می‌خواهند مطرح کنند. چهرهٔ مطرح را نقد نمی‌کنند، بلکه چهره‌های خاصی را در جامعه ادبی ما به‌صورت غیرمستقیم با همین نقدها مطرح می‌کنند. به نظر من این نوع نقدها یک کار تبلیغی است. کاری هنری و بررسی یک اثر نیست.

گاهی نقدهایی هم می‌خوانیم که منصفانه است و اثر هم از یک زاویه خوبی دیده شده است و نقد به مفهوم واقعی درباره آن صدق می‌کند. اما نقدهایی از این دست بسیار کم است. مشکل این است که از جوان بیست‌ساله گرفته تا افرادی که در حوزه نقد دانش نقدنویسی ندارند، هر کس به خودش اجازه می‌دهد هر اثری را دلش خواسته، یا به او سفارش شده، نقد کند، بدون این که سواد و دانش کافی در این زمینه را داشته باشد.

کتاب‌هایی هم که در زمینه نقد ادبی و نظریه‌های نقد ترجمه شده‌اند، در بالابردن دانش منتقدان مؤثر بوده‌اند. ولی از آنجایی که این کتاب‌ها به‌نوعی

پراکنده‌کاری بوده و از روش خاصی پیروی نمی‌کرده، منجر بـه نقـدهایی شـده کـه نظام‌مند نیستند و مثل ابزاری هستند که یک فرد ناشـی مـی‌خواهـد از آن اسـتفاده کند. منتقد باید در درجه اول دارای یک نظریه و جهان‌بینـی باشـد. یعنـی بـه یـک نظریه مشخصی رسیده باشد. حالا ممکن است ایـن نظریـه مـال خـودش باشـد یـا برداشتی بر اساس دیدگاه نظریه‌پردازان معروف جهان ادبیات باشد. به هر حال منتقد با داشتن جهان‌بینی و نظریه، از همان زاویه اثر هنـری را نگـاه مـی‌کنـد. در غـرب منتقدانی مثل الیوت یا دریدا بر اساس زاویه دید خودشان اثـر را بررسـی مـی‌کننـد. یعنی یک بعد از اثر هنری را مورد مطالعه قرار می‌دهند. نمی‌توان گفـت همـه ابعـاد یک اثر را منتقدی مثل الیوت و دریدا در نظر می‌گیرند.

ما نقدهای مختلفی در مکتب‌های گونـاگون داریـم؛ نقـد جامعـه شـناختی، نقـد روانشناختی، نقد زبانشناختی. ولی نقد هنر هیچ‌یک از اینها نیسـتند. هنـر را بایـد بـا ضوابط هنری نقد کرد. یـک اثـر هنـری را مـی‌شـود از بعـد تـاریخی دیـد، از دیـد جامعه‌شناسی نگاه کرد یا از دید زبانشناختی آن را نقد و بررسی کرد. ولی از نظر من نقدی ارزشمند است که نقد هنر باشد. یعنی وقتی یک اثر را مطالعه می‌کنـیم، بایـد ببینیم آیا یک اثر هنری است یا موعظه اخلاقی؟ یا یک بیانیه سیاسی یا... هر اثری در درجه اول باید اثری هنری به معنای واقعی کلمه باشد. چه‌بسا بسیاری از کتاب‌ها از نظر هنری هیچ ارزشی نداشته باشـند ولـی از نظـر جامعـه‌شناسـی ممکـن اسـت ارزشمند باشند یا از نظر تاریخی مهم باشند. یک اثر را می‌توان از جنبه‌های مختلـف و از زوایای گوناگون بررسی و نقد کرد. این کار را می‌توان با یک کتاب تـاریخی یـا علمی هم کرد. یا یک اثر را می‌توان در یک مقاله روزنامه‌ای هم بررسی کـرد، ولـی آن دیگر نقد نیست، گزارش یک کتاب است.

متأسفانه هم چنان که ما اهل بحث و گفت‌وگو نیستیم، اهل نقد هـم نیسـتیم و نقدپذیری در فرهنگ ما جایی ندارد. به هر اهل قلمی اگر بگویید فلان اثر شما ایـن ضعف را دارد، دشمن مادرزاد شما می‌شود. همه ظاهراً دوسـت دارنـد کتابشـان نقـد شود اما منظورشان این است که از آن تعریف کنید.

کتاب‌هایی که از طریق باندبازی و رفیق بازی نقد آن چنانی می‌شود، بازار نقد را خراب می‌کند. منتقد باید منصف باشد، باید ایمان داشته باشد به کاری که مـی‌کنـد،

چون نقدش تأثیرگذار است. اگر از یک روش غلط و یک اثر خام تعریف کنیم، روی نسل آینده و نسل امروز اثر سوء خواهد گذاشت. متأسفانه این اتفاق در دهه شصت و هفتاد افتاده است. الان شعرهایی که به‌صورت کتاب منتشر می‌کنند، غالباً بی‌سروته و یک مشت لاطائلات است. این نتیجه همان غلط‌آموزی‌های نقد سفارشی است.

ما در ایران سابقه نقد نداشتیم. ولی در حدود همین شصت ـ هفتاد سال اخیر که با نقد مدرن از طریق مطالعه آثار غربی‌ها آشنا شدیم و مقالات و کتاب‌های فراوانی که در این زمینه منتشر شده، باید یک فرهنگ نقد را در کشور ما به‌وجود آورده باشد. مگر برای نهادینه شدن فرهنگ نقد، باید هزار سال از آن بگذرد؟

ما در قرن بیست و یکم زندگی می‌کنیم و وارد هزاره سوم شده‌ایم، یعنی در عصر شتاب به‌سر می‌بریم. یک سال در این مقطع مطابق صدها سال قرون گذشته است. باید با این سرعت و شتاب هماهنگ شد و پیش رفت. چون فرهنگ مطالعاتی ما ضعیف است، اکثر نقدها هم خوانده نمی‌شوند. فردی که پنج کتاب در مورد پنج شاعر نوشته، وقتی در یکی از این جلسات نقد راجع به یکی از کتاب‌هایش که پیرامون شاعری نوشته شده، بحث می‌شد، اصلاً کتابی که من راجع به همان شاعر نوشته بودم، ندید. طبعاً کتاب دیگران را هم ندیده است. پس نظر خودش مهمتر از هر چیز است. ما عادت کرده‌ایم قبل از آن که گوش کنیم می‌خواهیم حرف بزنیم. ما همیشه تک‌بُعدی بوده‌ایم و همچنان تک‌بعدی هستیم.

دانشگاه‌های ما هم خودشان دچار مشکل هستند. این دانشگاه‌ها نمی‌توانند منتقد تربیت کنند. برای این که خودشان حتی در نقد آکادمیک و سنتی هم مشکل دارند. آن نقدی که در دانشگاه‌های دیگر کشورها مطرح است، ما در دانشگاه‌های کشور نداریم. وقتی استاد دانشگاه که کرسی استادی دارد و دانشجو تربیت می‌کند و به او آموزش می‌دهد، سواد نقد ندارد، چگونه می‌تواند دانشجوی منتقد تربیت کند؟ اغلب استادان با نقد ادبی غریبه‌اند. حداکثر نقد سنتی را می‌شناسند و تحولات صد سال اخیر در عرصه نقد ادبی جهان را نمی‌شناسند. آیا با چنین وضعیتی می‌توان انتظار داشت که از این دانشگاه‌ها منتقد آگاه بیرون آید؟ منتقدان ما همه‌شان کسانی بودند که خودساخته‌اند و در طی سال‌ها مطالعه و کوشش و تمرین توانسته‌اند

نقدهای علمی و راهگشا بنویسند. از براهنی گرفته تا حقوقی، از شمیسا گرفته تا دیگران و دیگران.

شاهرخ تندروصالح

نقد در تعریف عمومی، پرسشگری از وضعیت‌ها است. پرسشگری نیز قابلیتی است که امکان انتقاد و نقد و انتقادپذیری را در بین عموم طبقات مردم – چه عام و چه خاص – تعمیم می‌دهد. برای این که ببینیم در جامعه‌مان چه مقدار میل به پرسش و نقد و انتقاد و این‌گونه مقوله‌ها وجود دارد، می‌توانیم گوشه چشمی به مسائل عمومی جامعه‌مان داشته باشیم. شاید در یک جمله کوتاه بتوان نقد را افق تفاوت ارتفاع واقعیت و حقیقت هر چیز تعریف کرد. به نظر من این افق به صورت عمومی در جامعه وجود ندارد. عدم وجود چنین قابلیتی نیز شاید به خاطر این باشد که معمولاً کسی در صورت ارتباطات اجتماعی و اندیشه عمومی خود، تفاوتی بین واقعیت و انتظارات حقیقی‌اش از چیزی به نام زندگی قایل نیست یا نمی‌تواند قایل باشد. ناگفته نماند که این اجبار را هیچ چیز جز میل پنهان عمومی، در کنار آمدن با وضعیت موجود بر گردن فرهنگ نگذاشته و نمی‌گذارد. پس کفه میل پنهان عمومی در پرسشگری و نقد همواره به سمت کنار آمدن و خواباندن غبار قضایا سنگین می‌شود. شناخت عمیق این مقوله و حرف زدن درباره آن نیاز به هشتصد و سی و دو اندیشمند وطنی و جهان وطنی دارد، که هر کدام از ایشان، روزانه هشتاد و شش هزار و چهار صد بار، کلنگ ارتقای فرهنگ عمومی را بر مخ مبارک خود فرود بیاورند و سر سوزنی ناامیدی به دل راه ندهند و آهی از نهاد بر نیاورند و بر رؤسای مهربان و با پشتکار و اندیشه‌ورز فرهنگ و اینجور مسائل امیدوارانه لبخند بزنند و خلاصه در یک کلام، امیدوار باشند. خوب! آیا می‌دانید که این بر آمدن افق امیدواری در ذهن، آن روی دیگر سکهٔ کنار آمدن عموم با قضایا است؟ این است وضعیت نقد عمومی در جامعه عزیز ما.

اما برای این که بتوانیم جامعه‌ای برخوردار از مواهب پالایشگاه نقد، گیرم در حاشیه پالایشگاههای عزیز نفت داشته باشیم، باید قدری اجازه بدهیم تا دیگران از همدیگر، راجع به هر چیز که ارزش سؤال کردن یا سؤال نکردنشان را خود

تشخیص داده‌اند، بپرسند و مثلاً آگاهی کسب کنند، حقی که ما هنوز به مرحله خواستن نقد نرسیده‌ایم. یعنی ضرورت سؤال پیچ‌کردن و فواید آن را به چشم نمی‌آوریم. هنوز نقدنویسی نداریم که کارش نشستن و خواندن و نقد نوشتن بر کتاب‌ها باشد؛ نه در ادبیات که منظور شماست و نه در رشته‌های دیگر علوم انسانی و علوم محض. این هم شاید به خاطر این باشد که در جامعه ما بیش از آنچه که نیاز و ضروری است، بر دوست داشتنی‌ها نور تابانده می‌شود، بی‌آن که سایه‌اش به حال خود رها شود. کتاب و علم و اندیشه هم موجودی دوست داشتنی از مجموع دوست‌داشتنی‌هاست. ما همه خر مرید به صفر رساندن‌ها یا به مرتبهٔ صد رساندن هستیم. اندیشه‌های بینابین و موقعیت‌های بینابینی را نه می‌بینیم و نه نیازی به وجود آن در برون تاختن از ظلمات خودبینی‌مان حس می‌کنیم. حال و روزگار ما در قضیه فرهنگ نقد، حال و روز کسی است که می‌خواهد به بالای یک برج صدطبقه برود و در عین حال خود را بی‌نیاز از پله یا آسانسور می‌بیند.

آنچه البته به جایی نرسد، پیشنهاد است. برای ترویج فرهنگ پرسشگری در عرصه کتاب و کتابخوانی رسانه‌های عمومی و ملی مثل رادیو و تلویزیون و مطبوعات بایستی این مقوله را به رسمیت بشناسند و جایی برای ابراز وجود پرسش و پرسشگری از همه چیز قایل شوند. این که ما بخواهیم آفاق زندگی عمومی را در قوطی‌های ۱۴ اینچ به بالای سخنگو و تلقی‌های صاحب قوطی خلاصه کنیم، آب از آب تکان نخواهد خورد. کتاب خودش رسانه است. نقد هم همین‌طور است. یک طرف این رسانه‌ها مطالبات عمومی به دانستن و یک طرف دیگرش تلاش برای ایجاد دانایی است. برای این که نقد به جایگاه خودش برسد، شاید یک راهش این باشد که مثلاً رادیو و تلویزیون در کنار این همه برنامه برای اوقات فراغت که به گمانم مردم برای دیدن تمامی آنها در شبانه‌روز وقت کم می‌آورند، برنامه‌هایی برای عادت دادن مردم به پرسش و انتقادپذیری و شیوه‌های انتقاد از خود و دیگران را بسازد. مثلاً وقتی می‌توان با فهم نابود شدن مهربانی و نوعدوستی برنامه‌ای تولید کرد که مردم بنشینند تخمه بشکنند و بخندند، خب می‌شود برنامه‌هایی هم برای فکر کردن و اینجور چیزها ساخت. اما بدبختانه این طور است که حالا تنگ‌نظری‌ها، حسادت‌ها، راه بر دیگران سد کردن‌ها، بد اخمی‌ها و گوشت تلخی‌ها

و خودبینی‌ها و دیگر فریبی‌ها و نان بـه نـرخ روز سـق زدن‌هـا و رئـیس‌بـازی‌هـای ارزان‌تر از مفت، به نوعی ویرانی فرهنگ ما را رقم می‌زنند و گاری فرسوده‌اش را به سمت زوال هل می‌دهند.

به گمانم اهل قلم صاحب عزای اصلی این ماجرا هستند. اهل قلم را به جان هم نیندازیم! فرهنگ نقدپذیری جز با احترام قایل شدن برای پرسشـگران و ارج نهـادن به پرسش‌ها، آن هم با عادت دادن عموم مردم به پرسیدن و جـواب شـنیدن و قـانع شدن امکان‌پذیر نیست. پرسیدن فعلی نیست که فقط بشود از تریبون‌های رسمی به آن پرداخت. ملت ما گمان می‌کنند که مثلاً اگر بخواهند چیزی از کسی بپرسند، باید حتماً یک مجری تلویزیون یا یک نماینده مجلس آن را مطرح کند. مردم هنوز خـود را صاحب پرسش نمی‌دانند. این شاید به این برگردد که کسی تا حالا سؤالات مـردم را درباره هیچ‌چیز جدی نگرفته و نشنیده است. خوب؛ به جـای جـدی گـرفتن خـود شاید بهتر باشد مردم و حق و حقوقشان جدی گرفته شود. آن وقت می‌بینید کـه بـه راحتی آب خوردن، فرهنگ نقد و نقدپذیری در جامعه رشد می‌کند. ایجاد کردن ایـن عادت در بین مردم جامعه ما که درباره هر چیز تعداد بسـیار زیـادی سـؤال در ذهـن دارند، کار مشکلی نیست، فقط قدری از خودگذشتگی می‌خواهد.

نشر کتاب‌های نظریه ادبـی، بـر دانـش نقـد و منتقـدان تـأثیـر داشـته، امـا در بهره‌رسانی به جای این که به ایران و اندیشه ایرانی برسد، به ترکستان رسانده شده است. این هم به خاطر عجله در رسیدن به تاریخ و ثبت شدن در تاریخ و گنده شدن و گنده ماندن تا ابد است که ذهن خیلی‌ها را بـه بـازی گرفتـه و الان، خـوب، تیغـه بولدوزرش را لای استخوان‌های خود حس می‌کنند. با این همه به نظرم ما مجبوریم راه رفته دیگران را حداقل در پیمایش مسیر مورد بازبینی قرار بـدهیم و بـه تعبیـری قدری آماده‌خوری کنیم و دندان روی جگر بگذاریم و غیرتی نشویم تا به جـایی کـه گمان می‌کنیم می‌خواهیم برسیم، برسیم.

اما در مورد موقعیت نقد حرفه‌ای و منتقد حرفه‌ای در ایران بایـد گفـت: دوسـت ارجمند! همه این چیزها که می‌فرمایید، حکم رقاص پای نقاره را دارد. منتقـد یعنـی پرسشگر و سمج که هیچ جایی هم در فرهنگ و ادبیات ایران خاصه امروزش نـدارد. آل‌احمد و ذهن‌های پرسشگر ایرانی همه به تاریخ موهوم پیوسته‌اند.

دانشگاه های ایران اگر حوصله کنار گذاشتن نـبش قبرهـای متمـادی را داشـته باشند و قدری به اندیشه جوانان احترام بگذارند و حوصـله دیـدن خطاهـای خـود در رفتار و اندیشه دیگران را داشته باشند، شاید آن وقت بشود قدری امیدوار بود. امـا بـا این دانشگاه؛ والله چه عـرض کـنم. دانشـگاهی کـه نیمـا و هـدایت بـرایش سـایه بختک‌هایی منحوس هستند و از صادق چوبک و ابراهیم گلستان هیچ نمی‌دانـد و از نثر نوین فارسی چیزی جز پس و پیش کردن افعال و جا گذاشتن مصـدر در بعضـی جاها به جای فعل اصلی چیزی نمی‌داند، چگونه مـی‌توانـد منتقـد و پرسشـگرآفرین باشد؟ دانشگاه‌های ما پدرخوانده پرورنـد. لقـب پدرخوانـدگی بـه اشـتباه در خـارج از دانشگاه روی زبان‌ها و در ذهن‌ها مرور می‌شود! دانشگاه‌های ما بی‌حوصله‌تـر از در و دیوارهایش هستند. دانشگاه زمانی می‌تواند در مورد نقد با فضای عمومی جامعه کـه سخت نیازمند نقد است به تفاهم برسد که دست از تفـأل‌زدن بـر دواویـن قـدیمی و متون بسیار کهن بردارد. در حقیقت دانشگاه صورتی از اداره ثبـت اسـناد را دارد کـه یک کارمند جزء دایره بایگانی به ریاست آن رسیده است. حالا ببینید چه بر سر نقـد مادرمرده می‌آورد این موجود بی‌پیر.

شاپور جورکش

نقد به‌عنوان یکی از ملزومات و پیامدهای مدرنیتـهٔ جامعـه دیـالوگی، نمـی‌توانـد در جامعه مونولوگ پرورش یابد. الگوی متکلم وحده، نافی هر نوع نگاه انتقـادی اسـت. این الگو در تمام شئون زندگی فردی و اجتماعی ما ریشه دارد؛ قومی کـه بـه‌عنـوان هنر ملی در پشت شعر ـ یعنی فردی‌ترین هنر ـ سنگر گرفته، نمی‌تواند تن به نقـد و گفت‌وگو بدهد. با وجود این می‌دانیم که بحران اصلی فرهنگ و ادب ما، بحران نقد است که باید در دو زمینه ادبیات کلاسیک و ادبیات معاصر فعال باشد.

در نقد آثار کلاسیک مکتوباتی که بتوان آنها را راهگشا دانست، انگشت‌شمارند. اثری مثل »چهار خوانش از *تذکرةالاولیاء*« از بابک احمدی، مغتنم، ولی نادر اسـت. اقتدار و فشار آثار کلاسیک بر ناخودآگاه جمعی جامعه ما چنان مسلط است که حتـی روشنفکران ما در هر حالتی یک مرجع تقلید کلاسیک در ذهن دارند و چـه‌بسـا کـه اندیشه‌ای استبدادآلود در جامه بیان اقتدارگرا ولی زیبای رومی بـه رفتـار روزانـه مـا

تحمیل شود. مردم ما هر چند که آثار معاصر را می‌خوانند ولی اغلب کهن‌الگوهای رفتاری خود را در ادب کلاسیک می‌جویند. نقد نظم آثار کلاسیک و عرفانی ما در واقع به معنای بازبینی الگوهای رفتاری ما هم هست.

در اهمیت نقد آثار معاصر همین بس که فکر کنیم اگر جریان شعر پسامدرن که در ایران آن همه انرژی بر سر آن صرف شد، از همان ابتدا با نقدهای قانع‌کننده‌ای روبه‌رو می‌شد، نه این همه کاغذ حرام می‌شد و نه آن همه انرژی.

متأسفانه به علت نبود نقد حرفه‌ای، سامان فرهنگ و ادبیات ما با خطر سقوط در ورطه اغتشاش دائمی روبه‌روست.

منتقد، بیشتر چشم‌انداز فرهنگی را مورد نظر قرار می‌دهد تا منافع افراد را. نقد در ایران نه‌تنها بی‌اجرترین کار ادبی است، بلکه کار مکروهی هم هست. خلق هر اثری در زمینه نقد، صرفاً از عشق بیعار منتقدان تغذیه می‌کند. فرهیختگانی چون شاملو هرگز در برابر نقد منطقی آثار خود رو در هم نمی‌کشیدند که گاه در هر نقد ضعیفی هم در پی نکته مثبتی بودند. دردسر منتقد از آنجا شروع می‌شود که بی‌مایگانی که پشت سر بزرگان سنگر می‌گیرند تا از آن نمد کلاهی برای خود بدوزند، گاه حتی از تهدید به قتل هم فروگذاری نمی‌کنند.

این که آیا کتاب‌های نقدی که در دهه اخیر منتشر شده‌اند (اعم از ترجمه و تألیف) در دانش منتقدان و گسترش نقد مؤثر بوده‌اند یا نه؟ باید گفت هر کتاب نقدی مطمئناً در این زمینه مؤثر است. اما این نکته مهم است که خواندن کتابهای نقد خارجی و حتی حفظ کردن آنها کمک خاصی به ما نمی‌کند. بلکه ما می‌توانیم از آنان بیاموزیم که نقد بومی و اقلیمی خود را بیافرینیم. کلیه کتاب‌های نقدی که در ادبیات جهان مؤثر بوده‌اند از تعداد ۱۰۰ عنوان کتاب تجاوز نمی‌کند که خیلی از این آثار تاکنون ترجمه شده‌اند. اگر دانشگاه‌های ایران این همت را داشتند که بقیه کتاب‌ها را هم به‌طور منظم به آرشیو ما اضافه کنند، آنوقت تازه ابتدایی‌ترین کار ما انجام شده بود. این نکته را من از کتاب ریچارد هارلند (نظریه ادبی از افلاطون تا بارت) آموختم که مثلاً کشوری مثل فرانسه از آثار نقد کشورهایی مثل یونان، انگلیس و ایتالیا فقط در آن حد استفاده می‌کند که قادر شود نقد بومی خود را بر اساس ساختار اجتماعی و فرهنگی خود بیافریند.

در مورد نقد تخصصی و منتقد حرفه‌ای هم به نظر من نیما یوشیج بیش از سی سال از عمر خود را روی نظریه‌پردازی و نقد تخصصی گذاشت. با این همه به قول آقای حقوقی کمتر کسی از مخالفان و موافقان نیما آثار او را به کمال مطالعه کرده‌اند. دیگر نظریه‌پرداز معاصر ما هدایت بود که گرچه رسماً نظریه‌ای نداد اما در داستان‌ها و رمان خود دیدگاههای تازه‌ای را معرفی کرد که به قول گلشیری معلوم نیست چرا دنباله‌روان راه او را رها کردند و حسینقلی مستعان را پی گرفتند. اما راهی جز این نیست که نقدهای تخصصی و علمی بیشتری نوشته شود. در ادبیات مهاجرت ما، هرچند شعرهای قابل توجهی به وجود نیامده، اما در زمینه پژوهش و نقد شاهد درخشش آثاری مثل ابوالهول ایرانی، علل انحطاط ایران و مشروطه ایرانی بودیم که همگی در روش نقد راهی نو را ارائه می‌دادند. البته طی دو دهه اخیر، در ایران هم شاهد کارهای باارزشی بوده‌ایم که از دقت مشاهده بالایی برخوردار بوده‌اند.

مخاطبان این‌گونه آثار هم نسبت به قبل از انقلاب تغییر کمی مثبتی داشته است.

عملی‌ترین کار دانشگاه در مقطع کنونی می‌تواند با همکاری مترجمان حرفه‌ای و تکمیل آرشیو کتاب‌های نقد جهان باشد. این آرشیو می‌تواند در راه‌اندازی گرایش نقد دانشگاهی که بعداً به منظور تدریس متمرکز نقد دایر می‌شود و ما را از اعزام دانشجو به خارج بی‌نیاز می‌کند، مؤثر باشد. در حال حاضر یکی از راههای تربیت منتقد می‌تواند اعزام دانشجو به خارج باشد. در مورد امکانات دیگر هم می‌توان از موارد زیر نام برد.

الف. جوایز ادبی

نهادها و گروههایی که بعضی جوایز ادبی را بنیان گذاشته‌اند و هزینه قابل توجهی که صرف مراسم اهدای جوایز می‌کنند، می‌توانند به جای پرداخت وجه به برندگان، همه هزینه را به امر نقد اختصاص دهند و به جای جایزه، یک کتاب نقد همه‌جانبه بر روی اثر مورد نظر انتشار دهند. آن کتاب نقد خواه ناخواه می‌تواند در فروش کتاب منتخب ادبی مؤثر باشد و نویسنده به جای جایزه، با چاپ‌های متعدد کتاب که انعکاسی همه‌جانبه یافته روبه‌رو شود.

ب. بزرگداشت‌ها

برای برخی از چهره‌های فرهنگی و ادبی مراسم بزرگداشت برگزار می‌شود، می‌توان بودجه مورد نظر برای چنین برنامه‌هایی را صرف نگارش یک مجموعه نقد حرفه‌ای کرد. در این صورت هنرمندی که قرار است برایش مراسم بزرگداشت برگزار شود از این شکل کار سود بیشتری عایدش می‌شود. ضمن آن که در تقویت نقد نیز قدمی برداشته شده است.

رامین جهانبگلو

والله ما چیزی به اسم نقد کتاب در ایران به آن صورتی که در غرب وجود دارد، نداریم. در حقیقت آن زحماتی که دوستان در نشریاتی مثل جهان کتاب چاپ می‌شود یا نقدهایی که در روزنامه‌ها چاپ می‌شود، اگر در تراز بین‌المللی مقایسه‌شان کنیم، مثلاً با نقدهایی که در Lamdreview of Books یا review Books چاپ می‌شوند، می‌بینیم که نقدهای ما نقدهایی نسبتاً کوتاه‌تر و اساساً مباحث تئوریک آن بسیار ضعیف‌تر است و بیشتر مسائل شخصی را برجسته می‌کنند. فکر می‌کنم دلیل چنین وضعیتی هم برمی‌گردد به اوضاع و احوال روشنفکری در ایران که نقد ادبی هم بخشی از دغدغه‌های آن است.

فرهنگ نقدپذیری هم در جامعه ما به آن صورت وجود ندارد. اصولاً ایرانیان از این که مورد نقد و داوری قرار گیرند، چندان خوششان نمی‌آید. در جامعه ایران نقد به‌صورت یک تابو درآمده، برای این که نقدنویسی به یک امر خصوصی تبدیل شده است. در حالی که نقد در حقیقت بخشی از فرهنگ گفت‌وگو است که به امر همگانی باید دربیاید، یعنی در یک فضای عمومی باید شکل بگیرد. ولی چون نقد به یک موضوع خصوصی تبدیل شده، به یک کشمکش و نزاع دونفره تبدیل می‌شود و بر مبنای انتقام‌گیری از یکدیگر عمل می‌کند، بنابراین فضای مناسب نقد هم به‌وجود نمی‌آید. فضای نقد تنها در یک جامعه آزاد و در یک فضای روشنفکری سالم شکل می‌گیرد.

در یک جامعه مدرن است که نقد متولد می‌شود. جامعه‌ای که در آن بحث‌های روشنفکری به‌صورت سیال و پویا وجود داشته باشد.

در مورد تربیت منتقدان و نقش دانشگاه‌ها هم باید گفت که دانشگاه‌ها در درجه

اول وظیفه تربیت دانشجویان باسواد را دارند؛ دانشجویانی که بیشتر به روش‌شناسی اهمیت بدهند تا به مدرک. اگر چنین وظیفه‌ای را دانشگاه‌ها به‌درستی به‌عهده بگیرند، مسلماً از درون آن منتقدان خوبی هم وارد جامعه می‌شوند؛ منتقدان ادبی، منتقدان هنری، سینمایی و... مسأله اصلی این است که باید آن دانش و روش‌شناسی درست را به دانشجویان آموزش داد تا دانشجو بداند هدف از آموزش در دانشگاه چیست؟

کتاب‌های تئوریکی که در زمینه نقد در ایران طی سال‌های اخیر ترجمه و منتشر شده، در کیفیت نقدها و افزایش دانش منتقدان هم مؤثر نبوده است. برای این که همه این مباحث در سطح و به‌صورت یک مد درآمده است و هنوز مدرنیتهٔ نقد نتوانسته جایش را در ایران باز بکند و با این که زحمت زیادی از سوی مترجمان برای چاپ این کتاب‌ها صورت گرفته، متأسفانه نتوانسته نسل جدیدی از منتقدان در ایران تربیت کند که بتوانند در حیطه نقد ادبی اغراض شخصی را کنار بگذارند و از نقدهای یک بعدی فاصله بگیرند و به روش‌شناسی نقد بپردازند. من طبیعتاً فکر می‌کنم وضعیت مطلوب نقد زمانی است که بتوانیم در گستره همگانی و در فضای عمومی بحث‌های علمی و روشنفکری مستمر داشته باشیم. در چنین فضایی می‌توانیم انتظار ظهور نقدهای پویا و سیال را داشته باشیم.

مهدی حجوانی

به‌عنوان پاسخی کلی به پرسشی کلی می‌توانم بگویم نقد، نه آن وضع بدوی و غم‌انگیز سابق را دارد و نه به شرایط مطلوب رسیده است. یعنی ما در میانه راه هستیم و برای این که پاسخ را کمی از حالت کلی خارج کنم، وارد محدوده کتاب و ادبیات کودک می‌شوم و از حوزه‌های دیگر حرفی نمی‌زنم. جریان نقد ادبی، حادثه‌ای صرفاً ادبی نیست و تا اندازه‌ای تحت تأثیر تحولات اجتماعی هم هست. در اوایل دهه ۷۰، رفته رفته فضایی در کشور ایجاد شد که از نوعی شفافیت نسبی خبر می‌داد. پیداست که در محیط شفاف، آدم‌ها در جریان رویدادها قرار می‌گیرند و به‌طور طبیعی نسبت به آنچه در اطرافشان می‌گذرد حساسیت بیشتری نشان می‌دهند و چنین حالتی زمینه را برای گفت‌وگو و نقد فراهم می‌کند. در حوزه ادبیات

کودک، انتشار فصلنامه »پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان« از سال ۷۴ و انتشار ماهنامه اطلاع‌رسانی و نقد کتاب کودک با نام »کتاب ماه کودک و نوجوان« از سال ۷۶ که هر دو بی‌وقفه تا امروز منتشر شده‌اند، باعث شده که حرکت‌های نوپای نقد کتاب کودک که در دهه‌های قبلی با آهستگی و پراکندگی آغاز شده بود، شتاب و قوامی نسبی بگیرد.

در این دورهٔ جدید، وضعیت نقد نه‌تنها از نظر کمی که از نظر کیفی هم رشد کرده است. مثلاً در کنار نقد ادبی، ادب نقد هم بیشتر شده و منتقدان با لحنی آرام‌تر و با نگاهی علمی‌تر به نقد آثار پرداخته‌اند. دیگر این که کسانی به میدان آمده‌اند که کار اصلی‌شان نقد کردن بوده، در حالی که پیش از آن، نقدها بیشتر توسط خود داستان‌نویسان و شاعران، آن هم به‌صورتی پراکنده و در پاسخ به ندای درون صورت می‌گرفت. در هر حال شکل‌گیری چنین جریاناتی به وجود سخت‌افزار هم بستگی دارد، یا دست کم در کشور ما سخت‌افزار خیلی مهم است. یعنی اگر مجله‌ای تأسیس شود و نگاهش هم ملی و همه‌سونگر باشد و زمینه را برای حرف زدن همهٔ طیف‌ها و سلیقه‌ها آماده کند، آن‌وقت قوه‌ها به فعل می‌رسند.

اگر بخواهم تعبیری بومی به جای سخت‌افزار به کار ببرم باید از واژهٔ »بانی« بهره‌بگیرم. می‌دانید که در ایران توانایی در زمینه‌های مختلف وجود دارد اما بانی کم است و مدیریت و استمرار ضعیف است. من قبلاً فکر می‌کردم ما آدم و نیرو کم داریم. مثلاً وقتی محمود رضا بهمن‌پور با علایقی کاملاً شخصی، جریان مهمی به نام نمایشگاه آثار تصویرگران کتاب کودک را راه‌اندازی کرد، خیلی‌ها وارد گود شدند و تصویرگری کتاب کودک ایران تکانی خورد و قوام بهتری پیدا کرد. یا مثلاً وقتی فریدون عموزاده خلیلی تصمیم گرفت برای اولین بار در ایران روزنامه‌ای برای نوجوانان راه‌اندازی کند، حتی خود من که دوست و طرف مشورت او بودم، بدون این که دلم بیاید ناامیدش کنم، به‌طور تلویحی و غیر مستقیم گفتم »فریدون، چه‌طور می‌خواهی روزی هشت صفحه مطلب وزین و غیر آبکی برای روزنامه‌ات تأمین کنی«؟ اما بعد که روزنامه راه افتاد، معلوم شد مطلبش هم تأمین می‌شود. تعطیلی روزنامه آفتابگردان هم دلایل دیگری داشت و به هیچ وجه به ضعف روزنامه در تأمین مطلب مربوط نمی‌شد. خود من یک سال معاون عموزاده در آفتابگردان بودم

و اینها را با اطلاع کامل می‌گویم. جریان نقد کتاب کودک هم از همین قاعده پیروی کرد.

وقتی مؤسسه نشر افق (در بخش خصوصی) به انتشار پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان اقدام کرده و همین طور مؤسسه خانه کتاب (به عنوان مؤسسه‌ای نیمه‌خصوصی) به انتشار ماهنامه کتاب ماه کودک و نوجوان همت کرده است، توانایی‌های فرزندان ایران در عرصه نقد و نظر از مرحله قوه به طرف فعل حرکت می‌کند و خود را نشان می‌دهد. این دو نشریه هیچگاه مشکل تأمین مطلب نداشته‌اند، به عکس بویژه در ماههای اخیر، دچار محدودیت در صفحه هم شده‌اند.

همان طور که مطلب با مطلب یکی نیست، منتقد هم با منتقد فرق می‌کند؛ بعضی منتقدان نقد را جدی‌تر گرفته‌اند و بیشتر مطالعه می‌کنند و طبیعی است که از تئوری‌ها بیشتر تأثیر می‌گیرند.

یکی از راههایی که می‌توان به میزان این تأثیر پی برد، مراجعه به خود نقدهاست. باید دید که ارجاعات مقاله چیست و نقل‌قول‌های مستقیم و غیرمستقیم از کجاست.

البته نمی‌توان به ظاهر مقاله هم اکتفا کرد. یعنی گاه بعضی از ارجاعات و نقل‌قول‌ها ارتباط زیادی با بحث منتقد ندارند و بیشتر جنبه تزئینی دارند و به‌اصطلاح خودمان به خورد مطلب نرفته و درونی نشده است. اما دست‌کم در حوزه ادبیات کودک می‌توانم بگویم که کتاب‌های مهم تئوریک و یا تحقیقی چند ماه پس از انتشار، به‌طور مستقیم مورد نقد و بررسی یک یا دو منتقد قرار می‌گیرند و یا منتقدان در نقدها و مقاله‌هایشان به آن کتاب استناد می‌کنند. مثلاً کتاب‌هایی مثل «روش‌شناسی نقد ادبیات کودک»، «فانتزی در ادبیات کودکان»، «تاریخ ادبیات کودکان»، «معصومیت و تجربه» و تعدادی دیگر که هم نقد شده‌اند و هم در نقدها از آنها استفاده و نقل قول شده است.

میزان تأثیرپذیری اهل قلم تا حدی به غنا و ارزش نقد بستگی دارد. آنها حتی اگر در ظاهر منکر نقد شوند، اما اگر نقد، مستدل و محکم و متین باشد ـ حتی اگر خودشان هم نخواهند ـ باز از نقد تأثیر می‌گیرند. عامل دیگر، میزان حرفه‌ای بودن اهل قلم است؛ از آنجا که می‌گویند آدم عاقل، از دشمنش هم می‌آموزد، داستان‌نویس یا شاعر حرفه‌ای حتی از نقدی هم که با غرض نوشته شده باشد،

می‌آموزد، چون نویسنده حرفه‌ای می‌داند که در نهایت هیچ نقدی به ضرر هیچ کتابی نیست. همچنین می‌داند که نباید منتقد را چنان بترساند که دیگر جرأت نکند به کتاب او نزدیک شود، زیرا غیر از منتقد، کتاب هم لطمه می‌بیند.

من در ابتدا که وارد گود شدم، پیش‌بینی می‌کردم که بسیاری از نویسندگان و شاعران حوزه کودک، نقدها را تحمل نکنند اما خوشبختانه الان بعد از گذشت دو دهه می‌توانم بگویم که آنها در مجموع، نقد را به رسمیت شناخته‌اند و حتی در مواردی که از نقدی آزرده شده‌اند، با بزرگواری اجازه داده‌اند که این جریان نوپا، اشتباه کند و زمین بخورد اما بایستد و راه رفتن را یاد بگیرد، ولی سرکوب نشود.

نهایتش این بوده که قلم برداشته و پاسخی به نقد داده‌اند. با این همه در این مدت مواردی از نوعی درگیری قلمی هم پیش آمده است که در مقایسه با حجم کاری که انجام گرفته، ناچیز است.

نکتهٔ عجیب برای من این است که تحمل و بردباری نسل جوان بیشتر از نسل‌های قبلی است. نمی‌دانم، شاید بعضی از بزرگترهای نسل‌های قبل، عادت کرده‌اند همیشه به آنها احترام گذارند. به این جهت به محیط مرید و مرادی و محفلی و دلبستگی دارند و بویژه احساس می‌کنند که در فضاهای غیر شفاف، همیشه راحت‌ترند و در حاشیه امن قرار دارند و در طایفه خود ریش‌سفید و گیس سفیدند. طبیعی است که وقتی نقد نهادینه شود، فضا را هم به طرف شفافیت پیش می‌برد. در محیطی که نقد و نقادی و شفافیت حاکم است، گرچه از نظر اخلاقی حرمت آدم‌ها حفظ می‌شود اما به لحاظ علمی و ارزش ادبی و هنری، ملاحظه هیچ‌کس نمی‌شود.

مثلاً شاعر محترمی که شهرتش در بین عامه مردم بیشتر از اعتبارش از جانب متخصصان ادبیات کودک است، اول نامه‌ای در ستایش ماهنامه کتاب ماه کودک می‌نویسد که چاپ هم می‌شود اما به محض این که منتقد جوانی از نسل جدید، او و آثارش را نقد می‌کند، برمی‌آشوبد و دیگر حتی وقتی در مجله فرهنگ و پژوهش درباره وضعیت نقد و پژوهش از او سؤال می‌کنند، حاضر نیست حرف‌های قبلی‌اش را تکرار کند. اینها نوعی سیاستمداری در حوزه کودک است. من که خودم در دوره میانسالی به سر می‌برم، تلاشم همیشه این بوده که دو نشریه پژوهشنامه و کتاب

ماه همیشه میدانی برای ظهور بچه‌های نسل جدید باشد. کوشیده‌ام پلی باشم که نسل قبل پا روی شانه‌ام بگذارد و بگذرد، هرچند که در این میان، جوانی و سرعت عمل آنها گاهی شانه‌ام را زخمی کند و دلم را بشکند. مهم این است که جنگ نسل‌ها به تفاوت نسل‌ها و درک متقابل آنها بدل شود.

وقتی جوان نوزده، بیست ساله‌ای به نام حسین شیخ‌الاسلامی چند سال قبل سلسله نقدهایی درباره کسانی که او آنها را چهره‌های تئوریک نسل قبل می‌دانست آغاز کرد، برای ما آسان بود که نقدهایش را چاپ نکنیم، اما چنین نکردیم. البته من در مورد دو نقدی که بر آثار دو نفر از آدم‌های زحمت‌کشیده نسل قبل نوشته بود با او جلسه گذاشتم و کلی دلیل آوردم که تو داری در مواردی اشتباه می‌کنی و مثلاً اینجای نقدت سوء برداشت یا تندروی یا صدور بی‌پشتوانه حاکم است ولی او نپذیرفت و در نهایت سلسله مطالبش چاپ شد. حتی وقتی شنیدم که می‌خواهد مجموعه کارهای خود مرا هم به‌عنوان یکی از متهمان نسل قبل نقد کند، دوستانه خواهش کردم که دچار رودربایستی نشود و با همان شقاوتی که قبلی‌ها را نقد کرده، مرا هم مشمول عنایاتش قرار دهد که خوشبختانه او هم از لطفش دریغ نکرد! در نهایت با چاپ مطالب او اتفاق خاصی هم نیفتاد. زیرا دیگر دوره تک‌صدایی به سر آمده است. ما باید به سمتی حرکت کنیم که نقد آن قدر زیاد شود و گسترش یابد که دیگر آن برندگی و تعیین‌کنندگی را نداشته باشد. یعنی دیگر کسی نگوید که فلان منتقد، فلان اثر را به عرش اعلا برد و یا با مغز به زمین کوبید. خیر، اولاً در کشور حلقه‌های مطالعاتی زیادی هستند که یا نقد می‌نویسند و یا برای انتخاب کتاب سال یا خرید کتاب به نقد شفاهی آثار می‌نشینند. پس این طور نیست که یک نقد مکتوب بتواند سرنوشت یک اثر را تعیین کند. در ثانی خواننده امروز آگاهتر از پیش است. یعنی به مجله نقد همچون مجله‌ای که در آن قیمت سکه و ارز و تمبر و بشکه نفت در جداولی اعلام شده و ارزش هر چیزی معین است، نگاه نمی‌کند. خواننده همزمان که نقد را می‌خواند، خود نقد را هم ارزیابی می‌کند، یعنی همان تعبیر «نقد نقد». بنابراین دیگر هیچ نظر و اندیشه‌ای در حاشیه امن قرار ندارد و کسی حرف آخر را نمی‌زند.

باید گفت: اگر منظور از حرفه‌ای بودن این است که منتقد از راه نقدنویسی امرار

معاش کند، خیر. اگر حرفه‌ای به این معناست که سطح نقدها به نقطه مطلوبی رسیده است، باز هم خیر. در واقع نقطه مطلوبی وجود ندارد و ما در این میدان هر چه بدویم و پیش برویم باز هم تلاشمان برای کمال و رشد، حدی نخواهد داشت. اما اگر حرفه‌ای شدن به این معناست که کسانی ظهور کرده باشند که کار اصلی‌شان در عرصه حیات فرهنگی، نقد ادبیات کودک باشد، خوشبختانه می‌توانم بگویم بله. اگر به نشریات مربوطه نگاه کنید در می‌یابید که منتقدانی هستند که در یک دوره چند ساله، کتاب‌های بسیاری را نقد کرده‌اند. حتی بعضی از دوستان منتقد نه‌تنها در حوزه کودک و نوجوان کار می‌کنند که حتی در این حوزه گرایش ویژه‌ای هم به یک زمینه تخصصی پیدا کرده‌اند؛ مثلاً نقد شعر کودک و نقد داستان‌های نوجوانان آن هم بیشتر با رویکردی اجتماعی، نقد آثار دینی کودکان و یا نقد تصویرگری. اجازه بدهید اسم دوستان را نبرم، چون تعدادشان زیاد و گرایش‌هایشان متنوع است.

البته به حرفه‌ای شدن و تخصصی شدن نقد از زاویه دیگری هم می‌توانیم نگاه کنیم و آن این است که ببینیم نقدهای موجود چقدر به خورد ادبیات رفته و چقدر بر روند کلی جریان ادبی تأثیر گذاشته است. پاسخ به این سؤال برای من دشوار است. وقتی ادبیات حرفه‌ای نباشد، نقد ادبیات هم معلوم نیست تا چه حدی حرفه‌ای و تأثیرگذار شود. نقد موقعی تأثیرگذار و تعیین‌کننده می‌شود که اولاً برای نویسنده مهم باشد که درباره اثرش چه قضاوتی شود. در ثانی جامعه و از جمله مدیرانی که در رأس مراکز خرید کتاب قرار دارند، برای انتخاب کتاب‌های برتر، به نقدها رجوع کنند و نه ملاحظات خاص مراکز دولتی. از طرف دیگر، باید گفت که نقد گویی جریانی مستقل از اثر ادبی است. یعنی خودش هم نوعی اثر است که به قلم منتقد خلق می‌شود. نوعی گفت‌وگوست. اتفاقاً اگر منتقد به تأثیر نقدش فکر نکند و احساسش این باشد که بنویسد و کار خودش را انجام دهد، شاید بهتر باشد. خیلی چیزها در این عالم هست که اگر بخواهیم به تأثیر آنها فکر کنیم، دچار سرخوردگی خواهیم شد. بعضی از شاعران می‌گویند که ما می‌خواهیم با هستی و عالم دیالوگ برقرار کنیم. ملاحظه می‌کنید چه پاسخ آرامش‌بخشی است!

خسرو حمزوی

نقد هم مانند داستان‌نویسی و شعر نو از مبحث‌هایی است که ما از مغرب‌زمین گرفته‌ایم. در ایران عرصه داستان‌نویسی و شعر نو سخت جا باز کرده و به جایی رسیده که دیگر از گزند ستیز استادان پیرو گذشتگان در امان مانده است. اما نقد پابه‌پای عرصه داستان‌نویسی و شعر نو گسترش نیافته است و انگشت‌شماری آن‌گونه که باید و شاید بر این فن تسلط دارند. هرچند روزنامه‌ها و مجله‌های ما انباشته از نوشته‌هایی است به نام نقد که به مفهوم دقیق و امروزی آن، نقد نیست بلکه کوشش‌هایی کلی است که گاه با ستایش یا نکوهش برگزار شده است. حال آن که وظیفه نقد نوعی کالبدشکافی اثر است. ناقد باید صرفنظر از باورهای خود ـ تا آنجا که ممکن است ـ کار را تجزیه و تحلیل کند و ببیند که خالق اثر چه می‌خواسته است بگوید و از عهده آنچه که می‌خواسته، برآمده؟ یا آنچه که می‌خواسته بگوید اساساً ارزش گفتن داشته و تا چه حدود مبین عهد و عصر خود بوده است و تا چه حدود با مجموعه فرهنگی خود دلسبتگی یا گسستگی داشته است؟

نقد در مغرب‌زمین عمری دو هزار و چندصدساله دارد؛ عمر نخستین منظومه‌ها و نوشته‌های منثور و نمایشنامه‌های یونانی کمابیش به هشت سده پیش از میلاد بازمی‌گردد. این مبحث با فن شعر ارسطو آغاز شد و همچنان با گسستگی‌هایی تا امروز از گذر پیچ و خم‌های بسیار گذشته است، معیارها و سرشت آن دگرگون شده، آیین‌های نویی در آن پدید آمده و سرانجام به نقد امروز رسیده است. در ایران تا آنجا که من پرس و جو کردم هنوز مجموعه‌ای غنی از ادبیات نقد فراهم نیامده است. جا دارد اگر نه همه منابع نقد، لااقل زبده ادبیات نقد گلچین و به فارسی برگردانده شود. شایسته است نوشته‌های ماتیو آرنولد، لیویس، ریچاردز، امپسون، لارنس، پاوند، الیوت، ویلسون، لوکاچ و دیگر بزرگان این عرصه به فارسی برگردانده شود و در دانشگاه‌ها به این مباحث بیشتر توجه شود تا دانشجویان هم ملزم شوند طی گذراندن دوران تحصیل یکی از کتاب‌های زبده نقد را ترجمه کنند. هرچند نویسندگان مغرب‌زمین در کتاب‌های نقد خود بر ادبیات مغرب‌زمین پرداخته‌اند، اما معیارهایی که آن ناقدان برای ارزیابی اثر ادبی خود به کار برده‌اند، می‌تواند راهگشای ناقدان ما باشد. غنای ادبیات نقد منشأ همه‌گیرتر شدن آن خواهد شد و

زاویه‌های دید و ارزیابی‌ها متنوع‌تر می‌شود و این مبحث از انحصار تنی چند بیرون می‌آید و از طرفی هم نقد که یکی از رکن‌های ادب است، بارور می‌گردد و بنیهٔ داستان‌نویسی و شعر ما را افزون می‌کند.

نگاهی به تحول و دگرگونی نقد در مغرب‌زمین نشان می‌هد که معیارهای این فن چوب‌خط‌های ثابتی نداشته‌اند، آنچه به نظر ارسطو یا هوراس مطلوب بوده، برای درایدن یا کالیریج مطلوب نبوده است و آنچه برای درایدن و کالریج مطلوب بوده، برای ازراپاوند یا لیویس مطلوب نبوده است.

بر عهده ناقدان پخته و ورزیده است که در بررسی‌هایشان عنصرهای بدیعی که در کار هنرمندان هست، بیابند و بازگو کنند. زیرا آنها واسطه بین هنرمند و مردم هستند و گاه نکته‌های ظریف و خوبی را به هنرمند گوشزد می‌کنند که بسی آموزنده است (البته نه به مفهوم واعظ). فی‌المثل نوآوری جویس در کتاب »تصویر مرد هنرمند در جوانی» باعث سرگیجه عده‌ای از ناقدان و نویسندگان معاصر می‌شود. ولز از این که جویس از اول شخص به سوم شخص رفته، دچار حیرت می‌شود، اما ناقدانی چون ازراپاوند و الیوت نوآوری جویس را ستایش می‌کنند. ازراپاوند است که او را می‌شناساند.

در اینجا هم بد نیست نامی از لطفعلی صورتگر ببرم که کتاب سخن‌سنجی خود را در سال ۱۳۱۹ یعنی ۶۴ سال پیش نوشته و با همه کم و کاستی‌اش نخستین گام قابل استفاده در زبان فارسی است و می‌توان اصطلاح سخن‌سنجی را در فارسی در برابر نقد که عربی است به کار برد.

سعید حمیدیان

به‌عنوان مقدمه باید بگویم برخی از پژوهشگران زمانه ما، نقد را ضعیف یا بیمار ارزیابی کرده و می‌کنند؛ از جمله شادروان دکتر زرین‌کوب که در مقدمه کتاب نقد ادبی خود چنین نظری داده‌اند. بنده تصور نمی‌کنم که نقد در ایران را به‌صورت کلی بتوان بررسی کرد و نظر قطعی داد. بیمار دانستن نقد، کلی‌گویی است و در واقع حکم صادر کردن است.

تصور می‌کنم روزگار ما از لحاظ نقد ادبی ـ با همه نوپایی‌اش که شاید بیش از

نیم قرن از شروع نقد جدید نمی‌گذرد ـ یکی از درخشان‌ترین دوران در زمینه ادبیات باشد، درحالی‌که یکی از پویاترین رشته‌ها هم هست. اگر توجه کنیم کل میراث نقد از گذشتگان ما، چندان زیاد نیست که این هم دلایلی دارد. علیرغم ادبیات عظیم و گرانسنگی که گذشتگان ما پدید آورده‌اند، در مباحث نظریه ادبیات از جمله نقد ادبی چندان مورد توجه قرار نگرفته‌اند؛ خواه در منابعی که ویژهٔ نقد بوده، خواه در منابعی چون تذکره‌ها و تراجم احوال که هر از گاه به نقد می‌پرداختند، یا منابع بلاغت که در برخی موارد به داوری و ارزیابی اثر نیز می‌پرداختند؛ در مجموع میراث چندانی نداریم. گذشتگان ما آنچه را که داشتند و آنچه را که از مباحث نقد می‌دانستند، به‌عنوان اسرار و رموز کارشان استفاده کرده‌اند و به‌عنوان نقد و مبانی تئوریک ادبی چیزی از خود به یادگار نگذاشته‌اند. این را گفتم تا فکر نکنیم آنها از نقد هیچ سررشته‌ای نداشتند یا ضرورتش را درک نمی‌کردند. به تصور من کسانی که آن آثار درخشان ادبی را در سطح جهان خلق کرده‌اند، نمی‌توانستند بدون زمینه‌های نقد ادبی و ظرافت‌های آن مسیر، طی طریق کنند. منتها ادیبان ما یا این امور را بدیهی می‌انگاشتند یا به مصداق »المعنا فی قلب الشاعر« این مسائل را با خودشان و در خودشان محفوظ می‌داشتند. به این ترتیب کمتر مطلبی را از رموز کارشان برای آیندگان به یادگار گذاشته‌اند.

کتاب‌هایی که در زمینه‌های تئوری ادبی و تئوری نقد در یکی ـ دو دهه اخیر چاپ شده‌اند، چه آثار تألیفی و چه ترجمه، صددرصد در نقدنویسی ما تأثیرگذار بوده‌اند و به‌خاطر همین است که ناگزیر، ما در دانش نقد ابتدا از ترجمه آغاز کردیم و طبعاً ادبیات نقد جدید، از مغرب‌زمین اقتباس شده و خوشبختانه ترجمه‌های بسیاری هم در این دو دهه از کتاب‌های مهم و مؤثر در زمینه نقد ادبی منتشر شده است. منتقدان ما هم آثاری که در حوزه نقد جدید تألیف کرده‌اند، کاملاً حال و هوای خاص خودش را دارد و با مواریث گذشتگان در زمینه نقد ادبی قابل مقایسه نیست. به همین خاطر من این رشته را با همه ضعف‌ها و ایرادهایی که در حواشی آن دیده می‌شود، به‌عنوان پویاترین رشته در علوم اجتماعی ارزیابی می‌کنم.

متأسفانه به دلیل نوپایی در نقد جدید شاید هنوز نتوانیم بگوییم فرهنگ نقدپذیری در میان اهل قلم و تولیدکنندگان آثار ادبی به‌صورت طبیعی و یک امر

پذیرفته‌شده و رایج جریان دارد. البته این موضوع به روحیات ما ایرانی‌ها هم بستگی دارد، ولی همین وضعیت با چند درجه تخفیف در کشورهای غربی هم وجود دارد و معمولاً خالقان آثار در زمره مخالفان نقد جا می‌گیرند. پس این معضل اختصاص به کشور ما یا این نویسنده و آن نویسنده ندارد.

اگر بپذیریم در همین نیم قرن گذشته در کشور ما این رشته، پیشرفت و پویایی لازم را داشته، طبعاً می‌توان ارزیابی مثبتی از پذیرش نقد هم داشت و می‌شود گفت بعضاً اهل قلم تحت تأثیر نقدهای اصولی و متدیک هم قرار می‌گیرند.

هر چه تعداد این نقدها زیادتر باشد، تأثیر خودش را بیش از پیش خواهد گذاشت. من در مورد پیوند نقد و دانشگاه، نگاه مثبتی ندارم. دانشگاه‌ها در حالت عادی باید به‌صورت اصولی پیشگام نقد ادبی باشند، ولی می‌بینیم که در محیط آکادمیک، نقد ادبیات، پویایی چندانی ندارد. همیشه محیط‌های خارج از دانشگاه‌ها و افراد خلاق، گوی سبقت را از دانشگاهیان ربوده‌اند و بهترین نقدها را نوشته‌اند.

بهاءالدین خرمشاهی

بازار نقد کتاب بیش و کم رونق دارد. یعنی نشریاتی هستند که در حوزه نقد منتشر می‌شوند؛ جدیدترین آنها نشریه ناقد است و نشر دانش هم یکی از قدیم‌ترین آنهاست. البته میراث مکتوب به نقد می‌پردازد، همینطور کتاب هفته، جهان کتاب و آینه میراث. یک نشریه هم در این زمینه فعالیت دارد. لازم به ذکر است به نام آینه پژوهش که بیشترین توجهش را به نقد کتاب معطوف کرده است. در رابطه با کمیت و نقدهای چاپ‌شده در این نشریه و نشریات دیگر باید گفت وضعیت ما بد نیست، اما درباره کیفیت این نقدها را نمی‌توان گفت در اوج و درخشان هستند یا در حتی حد مطلوب است، به‌طوری‌که بهتر از این مقدور نیست.

هر نقدی با نقد دیگر تفاوت دارد؛ گاهی نقدی صرفاً تقدیر یک اثر است و بعضی وقت‌ها هم سرکوب است و بعضی وقت‌ها شکل دیگری دارد، در نتیجه می‌خواهم بگویم نقدها از عواطف مثبت و منفی خالی نیستند.

با این حال نقدهای امروز در یک نگاه اجمالی با نقدهای چهل سال پیش قابل مقایسه نیست. امروز نقدها خیلی فنی‌تر و مستدل‌تر شده است؛ زبان نقدها بهتر

شده، ادب نقد رعایت می‌شود و روشمندی در نقد وضعیت بهتری دارد. نقد آثاری مثل نقد آثار شاهنامه‌پژوهی، یا پیش از آن باید بگویم نقد آثار قرآن‌پژوهی و ترجمه‌های قرآنی رواج خوبی دارد. بنده هم الان کتابی پیرامون چهل ترجمه از قرآن در دست تألیف دارم که رو به اتمام است و ان‌شاالله بزودی منتشر می‌شود.

از سویی دیگر آقای کوشا کتابی در دست آماده‌سازی دارند که نقدهایی بر ترجمه‌های ممتاز قرآن است. درحالی‌که ما کمتر کتابی داشتیم که فقط مجموعه‌ای از نقد کتاب دیگران باشد. الان نقدهایی که نوشته می‌شوند بسیار اثرگذار است. یعنی آن چیزهایی که مترجم یا مؤلف یا مصحح باید دریافت کنند در آینه نقد قابل دریافت است و اغلب نقدها نگاه و هدف اصلاحگرایانه و اثر تصحیح‌کننده دارند.

من تردید ندارم چندین کتاب در زمینه نقد ادبی و رهیافت‌های نقد ترجمه و تألیف شده که در حوزه جامعه‌شناسی، روانشناسی، یا در حوزه رهیافت‌های هرمنوتیکی و رهیافت ساختارگرایانه، بسیار تأثیرگذار بوده و خواهد بود که این رهیافت‌های متعدد و امروزین در وضعیت نقد ما جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده و منشأ تحول خواهند بود.

امروز اگر اکثر این بررسی کنیم، می‌بینیم به دست ناقدانی –یا حرفه‌ای یا متخصص– در آن حوزه‌ای که کتاب در آن رشته نوشته می‌شود، مورد مطالعه و کالبدشکافی قرار می‌گیرند. امروز کمتر کسی را می‌بینیم که بدون مطالعه و شناخت نقد بنویسد. مطمئن باشید ترجمه و چاپ آثار تئوریک نقد در دانش منتقدان تأثیرگذار بوده است.

امروز ما به سوی تخصصی شدن شاخه‌های مختلف نقد می‌رویم. شاخه‌های مختلفی مثل زبانشناختی، صورتگرایی، روانشناختی و... البته ضرب‌المثلی هست که می‌گوید «چاه ما همین قدر آب دارد». نباید انتظار داشت کتاب‌های تحقیقی ما مثلاً متوسط باشد، اما نقد این کتاب فوق‌العاده آکادمیک و علمی باشد.

همان کسی که دارد نقد آکادمیک درجه یک می‌نویسد، می‌تواند مؤلف باشد و به جای نوشتن پنج نقد، یک کتاب بنویسد. در این فضای فرهنگی همه حوزه‌های تألیف با یکدیگر نوعی هماهنگی و همبستگی دارند. یعنی مؤلف و مترجم و مصحح و حتی ناشر و مخاطب هم همه با هم رشد می‌کنند. نظر به سپهر و افق فرهنگی است که احساس رضایت و خشنودی در من ایجاد می‌کند، وگرنه من هم نقدهای

سست زیاد می‌بینم.

فرهنگ نقدپذیری هم آهسته آهسته در جامعه فراهم می‌شود. چون می‌بینیم نقدها اغلب منصفانه است و در آغاز و یا پایان نقد محسنات و امتیازات یک کتاب هم آورده می‌شود. البته این هم تابع اخلاق عمومی یا اخلاق فردی ماست که شاید سبب شده انصاف و عدالت را رعایت کنیم.

البته علی‌الاصول نقد برای گفتن محسنات نوشته نمی‌شود. نقدهایی که منفی باشند، بیشتر است و مثل صفحه حوادث روزنامه‌ها خواننده زیادتری هم دارند. با این همه نقد تخصصی و علمی نایاب نیست، بلکه کم است.

ابوتراب خسروی

من نظرم این است که چون کارم ادبیات است راجع به نقد ادبی حرف بزنم. در واقع نقد ما همگام با بسط ادبیات و توسعه آن پیش نرفته است. فکر می‌کنم ما نیاز داریم منتقدان آگاه و مسلط به مکتب‌های مختلف نقد داشته باشیم و خلأ نقد علمی و اصولی را پر کنیم. چون نقد بی‌معیار و بی‌انسجام و گسیخته و نقدی که روشمند و راهگشا نیست، معلوم نیست سرانجامش به کجا می‌انجامد. الان شرایطی ایجاد شده که منتقدان ما کار نقد را خیلی آسان فرض کرده‌اند. در واقع از نظر آنها اظهار نظر یا ابراز سلیقه به جای نقد نشسته است و نقد تلقی می‌شود. نوشتن نقد علاوه بر دانشی که باید منتقد داشته باشد، نیازمند خلاقیتی است همسنگ کار هنرمند. در واقع اگر ما نقد خلاقانه داشته باشیم؛ نقدی که حاصل اندیشه منطقی و منسجم باشد راهگشای نویسنده در خلق آثار بعدی خواهد بود.

به اعتقاد من نقد مثبت یا منفی وجود ندارد. نقد در واقع عیارسنجی کار ادبی است و به خواننده در درک بهتر اثر و کشف جهان ناشناخته داستان و رمان کمک می‌کند. در شرایط امروز که می‌نویسیم، نقدها یا مغرضانه است یا دوستانه. یعنی معمولاً طیف خاصی (طیفی که در اطراف نویسنده هستند) غالباً اثرش را تحسین می‌کنند، به تکریم نویسنده می‌پردازند و کار را خوب جلوه می‌دهند. یا اگر این منتقدان با نویسنده‌ای مشکل داشته باشند، عموماً اثرش را فاقد ارزش نشان می‌دهند، البته بدون هیچ معیار و الگوی مشخص نقد. بدون این که بر اساس

تئوری منسجمی که به نتیجه برسد، به ارزیابی آن اثر می‌نشینند. از طرفی یکی از پیش‌نیازهای ایجاد جریان نقد سالم و علمی، دموکراسی در کشور است. نقد به فضای باز برای گفت‌وگو و تعامل نیاز دارد. باید شرایطی فراهم باشد که هر کس بتواند آزادانه دیدگاهش را مطرح کند. اگر آزادی‌ها در عرصه‌های عمومی بسط و گسترش پیدا بکند، بخشی از آن منجر به فضاسازی برای نقد ادبی می‌شود ولی من فقدان نقد را از جنبه‌های دیگر هم قابل بحث و ارزیابی می‌دانم.

من خلأ تفکر فلسفی در جامعه را علت نهادینه نشدن نقد و نداشتن نقدهای جریان‌ساز و عمیق و علمی می‌دانم. چراکه فلسفه حتی در بین افرادی که علاقه‌مند به ادبیات هستند، جایی ندارد. به اعتقاد من اگر کسی می‌خواهد منتقد خوبی باشد، حتماً باید فلسفه بداند. تفکری که منجر به نقد سالم و سازنده باشد ریشه در علم فلسفه دارد و خلأ مطالعات عمیق فلسفی موجب خلأ نقد ادبی عمیق می‌شود.

کتاب‌هایی که طی چند سال گذشته در زمینه نقد ادبی و شناخت مکتب‌های گوناگون نقد ترجمه و منتشر شده‌اند، در شکل‌گیری و اعتلای نقد یقیناً تأثیرگذار خواهند شد. امروز هم اغلب جوانان منتقد این تئوری‌ها را خوانده‌اند و از بر کرده‌اند و هر اثری را با متر و معیارهای همین تئوری‌ها ارزیابی می‌کنند، درحالی‌که جامعه ما به منتقدانی نیاز دارد که بر اساس خلاقیت‌های خود و با درونی کردن این تئوری‌ها و با توجه به فرهنگ بومی، به نقد آثار نویسندگان بپردازند.

در شرایط فعلی وضع به این صورت است که برخی از منتقدان، آثار نویسنده را در فرمول محفوظات خود می‌گذراند، درحالی‌که اگر اثری در آن چارچوب گنجید، به ستایش آن می‌پردازند، اگر نگنجید روی تخت معروف پروگست درازش می‌کنند، اگر قدش بلندتر از تخت بود، دست و پایش را اره می‌کنند و اگر کوتاه‌تر بود، آن‌قدر آن را می‌کشند تا به اندازه تخت دربیاید. یعنی هیچ‌وقت نمی‌آیند بر اساس کار خلاقه‌ای که شکل گرفته و نوشته و منتشر شده با یک نقد کشاف و خلاقه به زوایای پنهان آن اثر دست پیدا کنند؛ نمی‌شود هر اثری را بر مبنای فرمول‌های شناخته‌شده، نقد و بررسی کرد. شکی نیست که نقدهای خوب و خلاقه هم در این سال‌ها نوشته شده که نشان‌دهنده زنده بودن نقد سالم و اصولی است، هرچند که این نقدها اندک است. ما حتی در بین جوانان هم با منتقدانی برخورد می‌کنیم که

نقدهای خلاقانه‌ای می‌نویسند، یعنی نقدهایی را دیده‌ام که بـه تعبیـر مـن یـک اثـر خلاقه محسوب می‌شود. در هر حال این نقدها باید به یک جریان تبـدیل شـود تـا بتوانیم ادعا کنیم نقد در ادبیات ما نهادینه شده است. نویسندگان ما بـه ایـن نقـدها نیاز دارند. نیاز دارند که خودشان را در آینه دیگری ببینند.

در این سال‌ها نقدهای تخصصی مثـل نقـد زبانشـناختی، نقـد سـاختارگرا، نقـد فرمالیستی و انواع دیگر نقد در جامعه به‌صورت پراکنده نوشته و منتشر می‌شوند کـه در مجموع سبب بسط و توسعه ادبیات ایران می‌شود، اما ای کـاش ایـن نقـدها بـه یک جریان فراگیر بدل شوند که بتوانند بر بحران رهبری نقد ادبی فایق آیند. به این معنا که یک جریان سالم نقد ادبی را راهبر شود. و ضعف‌ها و قوت‌های یک اثر را در آینه این نقدها پیدا کنیم. نقدی که سالم و راهگشا باشد و یـک اثـر را آنـالیز کنـد و مطابق قاعده‌مندی هر اثر به‌صورتی آن را بازخوانی کند، قطعاً مورد توجـه و تـأکیـد اهل قلم هم قرار می‌گیرد. اگر نقدی نوشته شود که قانونمندی خود اثر را کشف کند و الگویش را پیدا کند و بر اسـاس الگـوی مـورد نظـر نویسـنده بـه‌سـراغ آن بـرود، می‌تواند به‌عنوان پلی بین نویسنده و خواننده، ارتباط ایجاد کند.

از سویی لازم است که ما در رشته‌های دانشگاهی رشتهٔ نقـد ادبـی هـم داشـته باشیم. کسی که علاقه‌مند است وارد حوزه نقدنویسی شود، لازم است کـه دانشـگاه این امکان را برایش فراهم کند تا دانش و سواد این علـم را در آن جـا کسـب کنـد. البته بسیاری از منتقدان در جامعه مـا بـر اسـاس علایـق خودشـان و مطالعـه آثـار تئوریک به نقدنویسـی روی آورده‌انـد و بـا همـان دانسـته‌هـای خـود بـه کـار نقـد می‌پردازند. در شرایط موجود، همین گروهها هم خوب عمل می‌کنند، امـا تعدادشـان به اندازه انگشتان دو دست نمی‌رسد، ولی اگر نظام دانشگاهی ما خـوب عمـل کنـد؛ بویژه در پهنه ادبیات که عرصه وسیعی است، نقد ادبـی هـم بـه‌عنـوان یـک رشـته دانشگاهی پذیرفته شود، طبعاً نقد در ادبیات ما جریان‌ساز خواهد شد و بـه گسـترش ادبیات کمک می‌کند.

منوچهر دانش‌پژوه

با توجه به کثرت چاپ و انتشار کتاب در ایران، حجم نقد هم نسـبت بـه سـابق

خیلی بیشتر شده است. شاید ابتدابه‌ساکن این تصور به‌وجود آید که هر کس کتابی می‌خواند، می‌تواند نقد آن را هم بنویسد. درحالی‌که نقدنویسی یک علم و یک تخصص است که برای نوشتن آن علاوه بر داشتن دانش کافی و کامل راجع به اثر، دانستن شیوه‌ها و شگردهای نقد هم الزامی است، چون نه علم به‌تنهایی برای نوشتن نقد کافی است و نه آشنایی با شیوه‌ها و شگردهای نقد، به نظر من باید هر ـ دو را با هم داشت. کسانی که امروز نقد می‌نویسند ـ همچنان که از نقدها پیداست ـ یکی از این دو شرط را دارند، عده‌ای هم حتی نقد را با ویراستاری اشتباه گرفته‌اند. ویراستاری به انشای کلمات برمی‌گردد. هرچند که ویراستاری علمی دانش‌های خاص خودش را می‌طلبد، مثلاً کسی که ویراستاری یک کتاب فلسفی را قبول می‌کند باید دانش فلسفه داشته باشد و از نظر زبان فارسی و ظرافت‌های زبان هم تبحر داشته باشد. نقد هم چنین وضعیتی را لازم دارد. یعنی برای نوشتن نقد، هم تبحر علمی لازم است و هم آشنایی با شیوه‌های نقد. امروزه به علت افزایش مخاطبان کتاب و اقشار تحصیل کرده، وضعیت نقد نسبت به قبل بهتر شده است. کتاب‌های نقد ادبی، برخی در گذشته نوشته شده‌اند و طبعاً نظریه‌ها و تئوری‌هایی که در دهه‌های بعد پیدا شده‌اند در آن کتاب‌ها مطرح نشده‌اند. بعضی کتاب‌های نقد ادبی که از زبان‌های دیگر به فارسی ترجمه شده‌اند قابل تطبیق با ادبیات فارسی نیستند. از طرف دیگر در ایران نقد صرفاً مربوط به کتاب‌های ادبی و رمان و شعر می‌شود و کتاب‌های علمی چندان مورد نقد قرار نمی‌گیرد. من فکر می‌کنم باید آموزش‌هایی در زمینه نقد وجود داشته باشد. حتی خود افرادی که اهل نقد و نقادی هستند باید کتاب‌های جامع‌تر و روشن‌تری بنویسند.

در حال حاضر وقتی در دانشگاه بحث نقد ادبی مطرح می‌شود فوراً کتاب نقد ادبی زرین‌کوب در نظر می‌آید که خیلی تخصصی است و مقدار زیادی از مطالبش هم بر پایهٔ ادبیات اروپایی است. کتاب‌های معدود دیگری هم هست، از جمله کتاب «آشنایی دربارهٔ نقد ادبی» که آن هم به قلم زرین‌کوب منتشر شده است. امروز کتاب‌های خاصی در زمینه نقد ادبی منتشر می‌شوند که درباره آثار یک نویسنده نوشته شده، مثلاً کسی نقد آثار هدایت را می‌نویسد، یا نقد آثار چوبک، نقد آثار جمال‌زاده. خود این آثار برای کسانی که می‌خواهند نقد بنویسند، الگو قرار می‌گیرند.

منتها باید در نظر داشت؛ با توجه به کیفیت کتاب، وضعیت و کیفیت نقد هم فرق می‌کند. من فکر می‌کنم بعضی از نقادان ما که روی یک اثر یا یک نویسنده سال‌ها کار کرده‌اند، اثر ارزشمندتری نوشته‌اند و نقدهای خوبی درباره برخی از بزرگان نظم و نثر و نویسندگان معاصر پدید آورده‌اند. اما کسانی که به‌صورت تفننی و به شکل متفرق به نقدنویسی می‌پردازند، همه آنها دارای شرایط و ویژگی‌های مثبت نیستند.

کتاب‌های نقد و کتاب‌های تئوری نقد در آموزش منتقدان تأثیرگذار بوده‌اند، اما این آثار برای دانشجویان که البته می‌خواهند با الفبای نقد ادبی آشنا شوند، چندان قابل استفاده نیست. مثلاً کتاب »شیوه‌های نقد ادبی« که با ترجمه مرحوم یوسفی منتشر شده، خیلی سنگین است و علاوه بر سنگین بودن متن، اصولاً بخشی از مباحث آن با ادبیات فارسی قابل تطبیق نیست. من فکر می‌کنم امروزه ما کمبود کتاب نقد داریم. اگر نقد جایگاه واقعی خودش را در جامعه پیدا نکرده، نقادان جامعه و جوانان ما چندان تقصیر ندارند. الان در برخی از رشته‌های علوم انسانی صدها عنوان کتاب آموزشی و راهنما داریم؛ حتی در زمینه ویراستاری دهها عنوان کتاب وجود دارد، اما در زمینه آموزش نقد، تعداد عناوین کتاب‌ها، بسیار معدود است و بعضی از آنها هم چون بر مبنای ادبیات غرب نوشته شده، برای منتقدان ما و ادبیات فارسی چندان قابل استفاده نیست.

در عرف جامعه ما معنای کلمه انتقاد و نقد یکی است. وقتی می‌گوییم فلانی از شما انتقاد می‌کرد، یعنی آن فرد عیبجویی می‌کرد. متأسفانه نقد در ایران و حتی در میان اهل ادب و اهل قلم جایگاه شایسته‌ای ندارد، چون اساساً نقد عیبجویی و خرده‌گیری تلقی می‌شود تا بد و خوب، سره و ناسره را از یکدیگر جدا کردن. حتی اگر از هر ده نقد دو نقد با هدف کوبیدن و عیبجویی نوشته شود، این مسأله به همه منتقدان تسری پیدا می‌کند و سبب نقدگریزی می‌شود. یعنی همه مردم تصور می‌کنند در نقد حب و بغض حرف اول را می‌زند. با این که این همه نشریات نقد کتاب در جامعه ایران چاپ می‌شود، اما همچنان همان برداشت منفی از نقد وجود دارد.

سیمین دانشور

به دلیل این که مدتی است به ناراحتی چشم مبتلا شدم، نمی‌توانم مطالعه کنم

و در جریان نقدهایی که در مطبوعات چاپ می‌شود، نیستم.

قبل از انقلاب نقدهایی نوشته می‌شد، اما نقد عالمانه و بی‌غرض اندک بود. امروزه کتابهایی که در زمینه آموزش نقد و شناخت نظریه‌های ادبی ترجمه و منتشر شده، کمک زیادی به نقد ادبی کرده است؛ بویژه کتاب‌هایی که خانم فرزانه طاهری در این زمینه ترجمه و منتشر کرده‌اند. من ترجمه‌های خانم طاهری را در زمان انتشارشان خوانده‌ام، اما این که این کتاب‌ها چه مقدار و به چه شکل در دانش منتقدان تأثیر گذاشته، نمی‌توانم قضاوت کنم. ما ناقدی که سواد و دانش نقدنویسی آن گونه که در غرب رایج است، داشته باشد، خیلی کم داریم؛ حال چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب. می‌دانید که رضا براهنی در حوزه نقد خیلی کار کرده و نقدهای فراوانی در مطبوعات قبل از انقلاب نوشته که این نقدها در کتاب سه‌جلدی «طلا در مس» هم چاپ شده‌اند. در این نقدها اگر دقت کنید می‌بینید نظری در مورد شعر یک شاعر مطرح می‌شود و اصرار عجیبی هم براهنی در درستی نظریاتش دارد. اما چندی بعد می‌بینیم براهنی آن نظرات خودش را نفی می‌کند و آن شاعر و شعرش را تأیید می‌کند و حتی به تعریف از او می‌پردازد؛ یعنی همان شاعرانی را که به آنها مربع مرگ می‌گوید بعدها تمجیدشان می‌کند. من نمی‌توانم بگویم این شیوه نقدنویسی، شیوه درستی است، چون نمی‌شود که منتقد و هنرمندی امروز راجع به شعر یا شاعری یک عقیده‌ای داشته باشد و بدون هیچ دلیلی عقیده‌اش تغییر کند. در مورد این که ترجمه کتاب‌های تئوری چه تأثیری بر جریان نقدنویسی جامعه داشته، باید بگویم من عموماً ترجمه این آثار را نمی‌خوانم، اگر لازم باشد به متن اصلی اثر رجوع می‌کنم. اخیراً هم یک کتاب به زبان انگلیسی به نام ساکی خوانده‌ام که به معنی همان ساقی است. کتابی بسیار عالی بود ولی غیر قابل ترجمه؛ چون نویسنده هم آخرت را انکار می‌کند و هم خدا را.

این نویسنده اندیشه‌های خیام را از ترجمه فیتزجرالد گرفته و رمانی نوشته که خیلی جالب است، شاید عده‌ای بتوانند آخرت را انکار کنند ولی خداوند را که نمی‌شود انکار کرد. دار و ندار همه ما خداست و سرنوشت ما دست اوست.

نقد در ایران بیشتر یا تحسین بی‌جاست یا فحاشی. حتی نقدهایی که در مورد آثار من نوشته شده، همین‌طورند. مثلاً آقای رهگذر (رضا سرشار) در مجله ادبیات

داستانی بنده را کوبیده و گفته است در رمان ساربان سرگردان مقصود من سحر نبوده بلکه صبح کاذب است، منظورم از صبح کاذب همان انقلاب است و مقصود من از ساربان سرگردان هم امام است؛ درحالی‌که من اصلاً چنین نظری نداشتم. من رمانی نوشتم و اسمش را هم گذاشتم ساربان سرگردان. چون وقتی ما به جزیره سرگردان رفتیم، هیچ‌چیز پیدا نکردیم جز فسیل ماهی. حتی تمدن قدیمی و آثار باستانی نیز در این جزیره وجود نداشت.

وقتی آقای رهگذر آن مطالب را راجع به این رمان در مجله ادبیات داستانی نوشته بود، خیلی‌ها می‌گفتند چرا جواب نمی‌دهی؟ من می‌گفتم می‌شود به او حق داد که نظرم واقعاً همین بود؛ می‌شود این رمان را جوری دید که رضا رهگذر دیده است. آن‌وقت چه جوابی دارم بدهم؟ اما لحن نوشته رهگذر خیلی بد است، بیشتر فحاشی است. هرچند که نوشته این آقا مرا هشیار کرد، از یک نظرهایی حق با او بوده است. برای این که می‌شود چنین برداشتی هم از این رمان کرد. شاید از نظر یک آدم بدبین بتوان صبح کاذب را به انقلاب نسبت داد، اما ساربان سرگردان را نمی‌شود مصداق امام دانست؛ حالا چه ساربان باشد، چه سرگردان، اتفاقاً امام چیزی که نبود همان سرگردانی بود. کسی که رهبری انقلاب را داشت و مراد و مقتدای همه مسلمانان بود که نمی‌توانست سرگردان باشد، تأویل و تفسیر آقای رهگذر از اساس غلط است. منتها جزیره سرگردانی را می‌توان تعبیر ایران دانست. این وضعیت نقد امروز جامعه ماست.

عبدالعلی دستغیب

پرسشی که مطرح کرده‌اید، دو قسمت دارد. وضعیت نقد کتاب در ایران چگونه است؟ چکیده سخن این است که وضعیت نقد، وضعیت مطلوبی نیست، علل زیادی هم برایش می‌توان برشمرد. بی‌معلول و علت نیست. یکی از عللش این است که ما در دهه‌های اخیر نتوانستیم کلاس‌های نقد ادبی به‌طور جدی داشته باشیم و نتیجه‌اش هم این شد، کسانی که امروز نقد ادبی می‌نویسند، کارشان جنبه ذوقی دارد تا جنبه علمی. غالباً می‌بینیم کتابی در زمینه تحقیق یا در زمینه شعر و شاعری و یا در زمینه‌های دیگر چاپ می‌شود و مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد، اما کسی

که آن را نقد می‌کند، تخصصش در آن حیطه نیست. مثلاً کسی که در حوزه شعر نقد می‌نویسد و به مسائل این حوزه اشراف دارد، علاوه بر نقد شعر، در زمینه کتاب‌های تحقیقی و تاریخی هم نقد می‌نویسد.

حتی اساتید ما هم به این آسیب دچارند، مثلاً استادی که تحصیلاتش در زمینه ادبیات کلاسیک است درباره شعر و داستان مدرن، نقد می‌نویسد. یا استاد تاریخ است درباره حافظ و غزلیاتش و درباره سعدی و آثارش هم اظهار نظر می‌کند و مطلب می‌نویسد. حد و حدود مشخصی متأسفانه، نداریم. شاخه‌های نقد و مکتب‌های نقد هنوز برای منتقد شناخته نشده و تخصص هم پیدا نکرده است. در غرب مثلاً فلان شخص، متخصص آثار نمایشی قرن نوزدهم است، دیگر به خودش اجازه نمی‌دهد راجع به آثار نمایشنامه‌نویسان مدرن صحبت و اظهار نظر کند. محدوده کار خودش را می‌داند. حتی نقد جنبهٔ تخصص‌تری هم دارد.

فرض کنید کسی متخصص آثار یوجین اونیل است، دیگر نمی‌آید راجع به اوژن یونسکو بنویسد. ما به خودمان اجازه می‌دهیم درباره فلسفه، درباره نقد ادبی، تاریخ، درباره حتی زبان فارسی میانه صحبت کنیم، بدون این که تخصص این رشته‌ها را داشته باشیم. درباره اوستا مقاله می‌نویسیم، در حالی که یک کلمه زبان اوستایی بلد نیستیم.

نقدهایی که درباره ادبیات معاصر نوشته می‌شود ـ که این عیب دوم است ـــ بیشتر نظریه‌پردازی است تا نقد. یعنی ناقد ما مطالبی از میشل فوکو خوانده، هم می‌خواهد آن مطالبی را که از فوکو خوانده به رخ بکشد. مثل جامه‌ای که به زور می‌خواهند تن دیگری بکنند، این تئوری را می‌خواهد بر تن متن مورد نظرش بکند. در حالی که پیش از دانستن نظریه‌ها، باید متن را و اجزای متن را تشخیص بدهیم که در کدام مکتب فکری، فلسفی و انتقادی قابل ارزیابی است. گاهی می‌بینیم مطلب متحدالشکلی راجع به آثار افراد ارائه می‌کنند که مقام و مرتبه مثلاً تولستوی با مقام و ارزش یک نویسنده تازه کار کشور یکی پنداشته می‌شود. منتقد ما راجع به اولین رمان یک نویسنده جوان طوری می‌نویسد که اگر بخواهد راجع به آناکارنین هم بنویسد همان‌ها را می‌نویسد.

هم به لحاظ کمیت و هم به لحاظ کیفیت، جایگاه نقد در ایران بسیار پایین

است. در غرب می‌گویند اگر نویسنده‌ای کتابش نقد نشود، خیلی ناراحت و نگران می‌شود. در حالی که اینجا برعکس است. ما به نقد چندان بها نمی‌دهیم، فرهنگ نقدپذیری نویسندگان ما، بسیار ضعیف است.

منتقدان هم باید به فکر شناخت نحله‌های نقد در جهان امروز باشند. فرض کنید کسی می‌خواهد از منظر روانشناختی یک اثر را نقد کند. اگر این فرد فروید و یونگ را نشناسد و بر آثارشان مسلط نباشد و علم روانکاوی نخوانده باشد و روانکاوی را به شکل تجربی نیاموخته باشد، چگونه می‌تواند نقد روانکاوانه بنویسد؟ ناقد باید تکلیف خودش را در زمینه مکتب‌های نقد روشن کند، یکی نقد فرمالیستی می‌نویسد، یکی نقد روانکاوانه می‌نویسد، یکی نقد معناشناختی، یکی نقد ساختارگرا می‌نویسد، نمی‌شود تمام مکتب‌های نقد را به‌صورت نصف و نیمه روی یک اثر به کار بست. مثلاً دکتر محمد حق‌شناس حق دارد که نقد زبانشناختی بنویسد. چون استاد زبانشناس است. اما من و امثال من نمی‌توانیم وارد این حوزه بشویم. طرف صرف و نحو را نمی‌داند، دال و مدلول را نمی‌شناسد، اما راجع به نشانه‌شناسی در یک اثر بحث می‌کند.

از نظر ترجمهٔ آثار تئوریک نقد، پیشرفت‌های خوبی داشتیم و علاقه‌مندان زیادی هم داریم. آثاری که در زمینه نقد ادبی نوشته شده یا ترجمه شده، به اهل قلم و منتقدان کمک می‌کند که مکتب‌های نقد و روش‌های نقد علمی را بیاموزند.

مژده دقیقی

من فکر می‌کنم نقد کتاب در ایران خیلی بیشتر از اینها جا دارد که مورد توجه واقع شود. همان طور که نویسندگان و اهل قلم انتظار دارند، نقدنویسی کمک زیادی به آنها خواهد کرد. اما نقد خوب در این سال‌ها به‌ندرت نوشته می‌شود و ما به‌ندرت نقد خوب می‌خوانیم. برخی از نقدها در واقع معرفی و مرور یک کتاب است که متأسفانه حتی معرفی کاملی هم نیست. جای نقد عمیق و علمی در نشریات و روزنامه‌ها خیلی خالی است، روزنامه‌ها محل خوبی برای نقد و بررسی کتاب‌ها می‌توانند باشند که در عمل می‌بینیم صفحه ویژه کتاب در مطبوعات بسیار کم است. روزنامه‌هایی هم که صفحاتی را به این موضوع اختصاص می‌دهند، در معرفی

کتاب‌ها بسیار سطحی و شتابزده عمل می‌کنند. یعنی عکسی از جلد کتاب به همراه چند سطری از مقدمه کتاب را می‌آورند. دیگر هیچ ابتکاری دیده نمی‌شود. این معرفی‌ها هم گاهی آن‌قدر غیرحرفه‌ای است که می‌بینیم مثلاً کتابی را معرفی می‌کنند، اما مشخصات کتاب را به‌صورت کامل نمی‌نویسند و زمانی اگر یک نفر علاقه‌مند شد آن کتاب را تهیه کند، نمی‌داند باید سراغ کدام ناشر را بگیرد. روزنامه‌ها و نشریات ویژه کتاب به‌راحتی می‌توانند این نیاز مخاطبان را تأمین کنند. با کمی وقت و جدیت و به کارگیری نیروهای حرفه‌ای، این کار ممکن است. اگر کمی علاقه از طرف متولیان امر نشان داده شود، نقد و معرفی کتاب در همین حد هم کمک بزرگی به مخاطبان، نویسنده و ناشر خواهد بود. ما قبل از نقد کتاب‌ها خیلی بیشتر نیازمند معرفی آنها در رسانه‌ها هستیم، بخصوص روزنامه‌ها، چون گستردگی و برد آنها را هیچ‌کدام ندارند. روزنامه‌ها منتقد در اختیار ندارند، روزنامه‌ها ادبیات را شوخی گرفته‌اند. نیروهایی را که برای این بخش به خدمت می‌گیرند، به توان و تجربه‌اش توجه نمی‌کنند. انگار ادبیات برایشان یک مسألهٔ فرعی است. یا محض خالی نبودن عریضه، یک صفحه را به ادبیات و کتاب اختصاص می‌دهند و فکر می‌کنند هر کس می‌تواند این صفحه را بگرداند. به همین دلیل می‌بینیم صفحات ادبی و صفحات کتاب اغلب روزنامه‌ها پر از مطالب تکراری و شبیه هم است. کار تولیدی انجام نمی‌شود، اغلب با اخباری به نقل از خبرگزاری‌ها، صفحات را پر می‌کنند. روزنامه‌ها که امروز با حدود دو میلیون نسخه در روز منتشر می‌شوند، می توانند پایگاه خوبی برای کتاب و نقد و بررسی آثار باشند. شاید نقد فنی و پیچیده جایش در روزنامه‌ها نباشد و مخاطبان روزنامه‌ها هم حوصلهٔ خواندن چنین مباحثی را نداشته باشند، ولی معرفی مفصل کتاب و مرور یک کتاب که لازم است به رؤیت خواننده روزنامه برسد. الان نقد به‌صورت علمی و حرفه‌ای به‌ندرت نوشته می‌شود. پیشنهاد من این است که باید منتقد تربیت کرد. نهادهای فرهنگی متعددی می‌توانند چنین رسالتی را بر عهده گیرند، مثلاً اتحادیهٔ ناشران می‌تواند کلاس‌های آموزش نقد و معرفی کتاب بگذارد و از اساتید این حوزه و منتقدان جدی و روزنامه‌نگاران باسابقه دعوت کند هفته‌ای یک جلسه به نسل امروز این مباحث را یاد بدهند. نقد، دیدگاهها و مکتب‌های مختلف دارد. ما امروز در بدیهیات مانده‌ایم،

هنوز عده‌ای اصول اولیه معرفی کتاب را نمی‌دانند. در زمینهٔ تئوری نقد هم کتاب‌هایی که منتشر شده و می‌شوند، عموماً ترجمه‌اند، بسیاری از این ترجمه‌ها هم غیر قابل فهمند. ما در زمینهٔ نقد متون و مباحث نظری دچار مشکل معادل‌یابی واژگان و اصطلاحات هستیم.

یافتن این معادل‌ها خیلی مهم است. اگر این معادل‌ها درست انتخاب شوند کمک خوبی به علاقه‌مندان خواهد بود، اما اگر معادل‌ها به‌درستی انتخاب نشوند فهم موضوع را بسیار دشوار می‌کند. برای این که دانشی را که در جامعهٔ ما سابقهٔ طولانی ندارد، آن هم با اصطلاحات و واژگانی که در فرهنگ ما وجود ندارد، می‌خواهیم به کمک ترجمه در جامعه معرفی و نهادینه کنیم، فی‌نفسه کار مشکل است. در مجموع کتاب‌هایی که در زمینه نقد و تئوری نقد طی این سال‌ها منتشر شده، قطعاً اطلاعات و آموخته‌های منتقدان را افزایش داده، ولی وقتی فراگیر نیست و همه ابعاد را در بر نمی‌گیرد، در نتیجه موضوع به‌صورت تک‌بعدی باقی می‌ماند. منتقدی که فقط از راه ترجمه با نظریه‌ها و مکتب‌های نقد آشنا می‌شود، احساس می‌کند با نقد امروز جهان در تماس است. ولی در عمل آموخته‌هایش را نمی‌تواند روی ادبیات فارسی پیاده کند. نقدی هم که می‌نویسد جامعیت لازم را ندارد. منتقد باید انواع مکتب‌های نقد ادبی را بشناسد و بر تمام نظریه‌ها مسلط باشد و بعد آگاهانه به‌صورت روشمند و در چارچوب مکتب خاص، نقدش را بنویسد. وقتی چنین دانشی وجود ندارد و چنین منابعی در دسترس منتقد نیست، چه طور می‌تواند با انتخاب یک روش، در یک مکتب خاص، نقد علمی بنویسد؟ به گمان من مسألهٔ نقد در دنیای امروز خیلی تخصصی‌تر از اینهاست که ما فکر می‌کنیم. دانشی که از راه ترجمهٔ کتاب‌ها به دست می‌آوریم، دانش کاملی نیست. الان همین چند نشریه ویژه کتاب که منتشر می‌شوند، مطالب خوبی هم دارند. آن دسته از مطالب و مقالات خوب در خاطره مخاطبان باقی می‌ماند. نویسندگانی که خوب می‌نویسند و مرتب کار می‌کنند، آثارشان صیقل می‌خورد و خوانندگان این نشریات هم نوشته‌هایشان را در آنها تعقیب می‌کنند و می‌خوانند. به هر صورت ما چشم انتظار آینده روشن‌تری در زمینه نقدنویسی هستیم.

هوشنگ دولت‌آبادی

نقدنویسی در ایران، کاری با اهمیت است، آن هم در شرایطی که میزان کتابخوانی چندان زیاد نیست. تأثیر نقد می‌تواند به گسترش کتابخوانی بینجامد. نقد همیشه در ذهن ما ایرانیان مترادف با انتقاد است. به همین خاطر ورود به این عرصه کاری مشکل است و دردسرساز. در هر صورت اگر کسی علاقه به این مسائل داشته باشد و قصدش شناساندن یک اثر باشد و اگر هم انتقادی دارد در جهت بهتر شدن اثر عمل کند، چنین شخصی در عرصه نقدنویسی می‌تواند موفق باشد. به نظر من نویسندگان عموماً انتقاد را نمی‌پذیرند. بارها با چنین مسأله‌ای روبه‌رو شدم که رابطه نویسنده با منتقدی که اثرش را نقد کرده، به یک دشمنی عمیق تبدیل شده است. به اعتقاد من باید نویسندگان تحمل خودشان را در برابر نقد افزایش دهند و بپذیرند که هیچ اثری بدون عیب و ایراد نیست، اصلاً بی‌عیب بودن میسّر نیست.

اصولاً یک مسأله را هم باید در نظر گرفت، کسانی که نقد می‌نویسند، هم باید علم نقد را بشناسند و داشته باشند، هم برای نوشتن نقد، آن کتاب را چندبار و به شکل عمیق بخوانند. متأسفانه در ایران رسم بر این شده که اهل قلم در حوزه‌ای که می‌نویسند، حاضر نیستند آثار کسانی را که در همان حوزه می‌نویسند، بخوانند، مثلاً رمان‌نویسان، رمان دیگران را نمی‌خوانند یا شاعران، شعر دوستان خودشان را حتی نمی‌خوانند. من دیده‌ام در بسیاری موارد افراد برجسته‌ای که آثار منتشرشده در رشته خودشان را حاضر نمی‌شوند بخوانند و نظر بدهند. نقد چه در جهت شناساندن اثر و معرفی آن به دیگران باشد و چه در جهت نشان دادن نقص کار، خوب است. متأسفانه نقدهایی که امروز در مطبوعات چاپ می‌شوند، وجه جانبدارانه آن بسیار پررنگ است. اغلب نقدهای چاپ‌شده، به این صورت نوشته می‌شود که منتقد یا نسبت به نویسنده نظر مثبت بیش از اندازه جانبدارانه دارد و در جهت ستایش و رفاقت است یا برای این می‌نویسد که نویسنده را تخطئه کند و به‌قول معروف، طرف را خراب کند. در نتیجه خود اثر در این‌گونه موارد، مطرح نیست. آنچه که الان اتفاق می‌افتد، همین است و به نظر من این روش، خوب هم نیست.

الان کتاب‌های خوبی در زمینه شناخت نقد در بازار هست که مطالعه آنها هم برای نویسنده و هم برای منتقد خیلی خوب است و می‌تواند چارچوبی به دست دهد.

اما آنچه که من به تجربه دریافته‌ام این چارچوب‌ها در نقدنویسی ما وجود ندارد.

در مطبوعات خارجی هم به مقوله نقد فوق‌العاده اهمیت می‌دهند. ما باید به اهمیت نقد پی ببریم. به نظر من کسی که نقد می‌نویسد، باید این تعهد رابرای خودش قائل شود که کتاب‌هایی را نقد کند که در حوزه تخصصی‌اش باشد و موضوع و محتوای کتاب را بشناسد. اگر یاد بگیریم که بین نقد و انتقاد تفاوت قائل شویم، بسیار از مشکلات در این زمینه حل می‌شود.

علی دهباشی

همان طور که مستحضر هستید نقد ادبی به صورت عموم در بدترین شرایط خود به سر می‌برد. این فترت در زمینه نقد ادبی در چند دهه اخیر بی‌سابقه بوده است. این مسأله حتی در نشریات ادبی هم وجود دارد و این که می‌فرمایید چگونه است؟ و چگونه باید باشد؟ داستانی دیگر است که باید در فرصتی دیگر به تفصیل بدان پرداخت.

اما نقدنویسی دیگر آن ارج و قرب سابق را ندارد. برای نوشتن یک نقد ایده‌آل و خواندنی نویسنده باید حداقل یکی ـ دو ماه وقت بگذارد تا یک مقاله پانزده یا بیست صفحه‌ای تحویل دهد. آن وقت مگر چقدر حق‌التألیف می‌گیرد که جبران حداقل گذران این دو ماه را جواب دهد. پس می‌بینید که از هر جهت شرایط جمع است برای این که نقدنویسی ما جا نیفتد و شکل نگیرد.

اما این که نقد چقدر در جامعه ما نهادینه شده، باید گفت بی‌ارج شدن نقدنویسی باعث شده است که دیگر کمتر کسی وقت خود را صرف نوشتن نقد کند، از طرفی هم نود درصد اهل قلم تاب و تحمل نقد را ندارند؛ اغراق نمی‌کنم! شما بندرت و شاید به تعداد انگشتان یک دست بتوانید نویسندگانی پیدا کنید که تحمل شنیدن و خواندن نقد را داشته باشند.

همه اینها را داشته باشیم و اضافه کنیم که بازتاب کار نقد هم تا بخواهید منفی است و کلی خاطرات ناخوشایند به دلیل چاپ نقد در نشریه خودم داشته و دارم! با این که نقدهایی که ما منتشر می‌کنیم با حفظ همه شئونات ادبی و فرهنگی و اخلاقی است اما یک تعداد دشمن قسم‌خورده به خاطر چاپ بعضی از نقدها برای

خودمان درست کرده‌ایم که اگر دستشان برسد با سپر اتومبیلشان در خیابان ما را به جوی آب پرت خواهند کرد.

شما چند جا باید حساب پس بدهید؛ خود مخاطب که بی‌طاقتی می‌کند و یقه می‌دراند و بعد مریدان ریز و درشت که هر کدام در کوچه و خیابان به شما دندان‌قروچه می‌روند.

اینها در حالی است که آینده‌ای هم برای نقد نمی‌بینم، چون آن قدر تاریک است که امیدی نیست. شما نگاهی بیندازید تا به صحت گفته‌های بنده پی ببرید. تا وضعیت چنین است، کاری نمی‌شود کرد. آدم‌های کوچک در عرصه روزنامه‌نگاری همه چیز را قبضه کرده‌اند و فرصت برای نویسندگان جدی نیست. سردبیران باسواد و شجاعی نیاز داریم تا یک خانه تکانی راه بیندازند و آماده چوب خوردن باشند.

خشایار دیهیمی

وضعیت نقد واقعاً اسف‌بار است، هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی و هم به لحاظ تربیون؛ یعنی ما الان مجله‌ای یا نشریه‌ای که اختصاص به نقد کتاب داشته باشد، حال چه ادبی، چه فلسفی، چه سیاسی، نداریم؛ در نتیجه نقد جدی هم آن‌گونه که مرتب و منظم باشد، نوشته و منتشر نمی‌شود، از نظر کیفی وقتی تربیون نباشد، آن چیزهایی که در غیر تربیون رسانه‌ها مطرح می‌شوند، نمی‌توانند طبیعتاً خیلی تخصصی و با کیفیت باشند. نشریاتی مثل کتاب هفته یا جهان کتاب و غیره، نشریات تخصصی نقد کتاب نیستند. جهان کتاب البته کمی بیشتر در این زمینه فعال است که آن هم بیشتر به معرفی کتاب می‌پردازد. اما نشریات ادبی ممکن است گاهی صفحاتی را به نقد اختصاص دهند. اما در گذشته مجلاتی مثل نقد کتاب را داشتیم که صرفاً به نقد می‌پرداختند. من فکر می‌کنم در این زمینه باید اقدام اساسی صورت بگیرد. بخصوص نشریات نقد تخصصی باید منتشر بشوند. برای ادبیات نشریه‌ای جداگانه، برای فلسفه جدا، برای علوم اجتماعی جدا و... چیزی که ضروری است، همین است. بخصوص این آشفتگی‌هایی که در بازار نشر وجود دارد و کتاب‌های تقلبی زیاد تولید می‌شود و ترجمه‌های بد زیاد چاپ می‌شود. فقط با نقد می‌شود جلو این دغلکاری‌ها را گرفت. نهادینه نشدن نقد، قطعاً به استبداد سیاسی در

ایران در طول تاریخ برمی‌گردد، چون تفکر انتقادی اصولاً سرکوب می‌شده است. به طور کلی با استبداد سیاسی، یک ضعف فرهنگی به‌وجود می‌آید. واقعاً نقد در حد اعلا به همان اندازه تولید فرهنگی و ادبی و تولید فکر اهمیت دارد. ولی وقتی فرهنگ فقیر باشد، طبیعتاً نقد هم نخواهد بود. کتاب‌هایی که در زمینه نقد ادبی، تئوری نقد و نظریه‌پردازی منتشر شده‌اند، هیچ تأثیری در دانش منتقدان و شکل‌گرفتن یک جریان گسترده نقد نداشته‌اند. من فکر می‌کنم اگر یک مجله تخصصی نقد وجود داشته باشد، باید به نقدهای عملی بپردازد. یعنی نمونه‌هایی از نقدهای علمی و اصولی را ببینیم که در این نشریات چاپ می‌شوند.

نقد هم یک دانش عملی است. یعنی با نظریه که نمی‌شود به نقدهای جدی و علمی رسید. طرح نظریه‌ها برای اشراف داشتن بر مسائل است که منتقد لازم است آن را بشناسد، اما شیوه نقد کردن و نحوه نوشتن نقد، یک دانش عملی است که باید نبوغ و خلاقیت این کار را داشت. بنابراین ما باید نمونه‌هایی از نقدهای منتشرشده در آن سوی جهان را بیشتر چاپ و ترجمه کنیم تا کم‌کم شیوه کار و نوع نگاه به یک موضوع را بیاموزیم. حتی معرفی کتاب را هم باید از آنها بیاموزیم. در مملکت ما فاصله بین مرور کتاب و نقد کتاب مشخص نیست. یعنی اسلوب کار را بلد نیستیم. یعنی معرفی کتاب و نقد کتاب حیطه‌شان در آن سوی دنیا از هم کاملاً جداست و هر کدام شیوه خاص خودش را دارد.

در مورد پذیرش و تحمل نقد از سوی اهل قلم باید بگویم، هیچ جای دنیا آدم‌ها از این که نقد جدی بشوند، خیلی خوششان نمی‌آید و لذت هم نمی‌برند. ولی لذت بردن نویسنده‌ای که نقد می‌شود، هدف نقد نیست. درحالی‌که نقد همیشه به معنای منفی نوشتن نیست. ممکن‌است منتقدی یک ارزیابی مثبت از یک اثر داشته باشد، بنابراین اگر نقد رونق بگیرد و جایگاه خودش را پیدا بکند و با اسلوب‌های شناخته‌شده نوشته شود، من فکر می‌کنم جامعه روشنفکری و اهل قلم تحمل و پذیرش آن را پیدا خواهد کرد. الان نقد چون مثل تک‌تیرهایی است که به‌سوی نویسنده پرتاب می‌شود؛ خیلی زهرآگین به نظر می‌آید.

کتاب‌هایی که به‌صورت تخصصی به تجزیه و تحلیل آثار ادبی می‌پردازند، مثل کتابی که دکتر محمد صنعتی روی بوف کور نوشته یا دکتر شمیسا روی بوف کور

نوشته، کتاب نقد نیستند، این کتاب‌ها را می‌توان تأویل اثر نامید. این شیوه، تفسیر و شرح آثار نویسندگان است. یعنی با نقد کتاب فرق دارند. در اینجا هرچند این کتاب‌ها به‌عنوان کتاب نقد شناخته می‌شوند اما در اساس این کتاب‌ها تأویل و تفسیر آثار هستند.

من اعتقاد ندارم تربیت منتقد به عهده دانشگاه‌هاست. نقد کاری آکادمیک نیست. این وظیفه کل فرهنگ جامعه است. یعنی در دل یک فرهنگ، تفکر انتقادی را به‌وجود آوردن و با آن اسلوب آشنا شدن، باید جزء وظایف همه ارکان فرهنگ باشد. یعنی نمی‌شود منحصر به این کرد که آموزش آکادمیک موجب تربیت منتقدان طراز اول می‌شود.

حسن ذوالفقاری

برای نقد و بررسی در زمینه ادبیات، در گذشته نشریاتی مثل راهنمای کتاب وجود داشت که به این مهم می‌پرداخت. البته نشریات دیگری مثل سخن و یغما و... هم بودند، اما راهنمای کتاب به‌صورت ویژه به نقد می‌پرداخت و معرفی کتاب را هم در برنامه خود داشت. الان هم نشریاتی مثل کتاب هفته، کتاب‌های ماه، جهان کتاب و مجلاتی از این دست وجود دارند که به نقد و معرفی کتاب می‌پردازند. در حوزه رسانه‌ای، نقد یک چنین جایگاهی پیدا کرده است. در حوزه غیررسانه‌ای هم مجامعی که به شکل خاص برنامه نقد را در دستور کار داشته باشند، بسیار اندک هستند. مثلاً مجله ادبیات و فلسفه بخشی از فعالیتش را به‌صورت ماهانه به نقد کتاب اختصاص می‌دهد. شاید برنامه‌های دیگری هم باشد که گروههای دیگر برگزار می‌کنند اما من اطلاع چندانی از کم و کیف آنها ندارم. به هر حال این نقدها، در نوع خود مثل یک فیلتر عمل می‌کنند. برای این که وقتی کتابی نقد نشود و محافلی چه رسمی و چه غیررسمی، چه دولتی و چه غیردولتی کتابی را از گردونه نقد و بررسی خارج کنند، این دسته از آثار روند تولید خودشان را بی هیچ قضاوتی ادامه می‌دهند و شناخته نمی‌شوند. در حالی که اگر کتاب‌ها قضاوت شوند، مخاطبان بیشتری این کتاب‌ها را خواهند شناخت.

به لحاظ کمیت و کیفیت اگر بخواهیم نقدهای نوشته شده را ارزیابی کنیم، باید

گفت، تعداد نقد بسیار کم است. اما همین مقدار هم غنیمت است.

این که می‌گویند نقد نوعی نان قرض دادن است یا نقد محفلی شده، یا نوعی تسویه حساب با نویسنده است، همه اینها هم هست. ولی من فکر می‌کنم این چند مجموعه‌ای که من در جریان کارشان هستم، چنین وضعیتی در برنامه آنها نیست. نقد صحیح و سالم باید به‌عنوان یک جریان مستمر در جامعه نهادینه شود و فراگیر هم باشد و شامل همه آثار باشد.

در حوزه ادبیات فکر می‌کنید چند کتاب جدی در سال منتشر می‌شود؟ تعدادشان بسیار کم است. همین تعداد کتاب را می‌شود به شکل آبرومندانه نقد و بررسی کرد. در مرحله بعد می‌توان به نقد آثار متوسط پرداخت.

نقد، امروز به‌عنوان یک علم مطرح است و چارچوب‌هایی دارد که با ابزارهایی که در اختیار منتقد قرار می‌گیرد، می‌شود آن را به همه جا تسری داد.

وقتی کتابی را می‌خواهیم از زاویه شکلی و فرم بررسی کنیم یا به لحاظ محتوا و درونمایه، باید در همان رشته دانش و تخصص داشته باشیم. در واقع نقد جدید این معیارها را در اختیار ما گذاشته است. با چنین رویکردی می‌توان به شکل سالم و عادلانه به‌سراغ کتاب‌ها رفت. به هر حال، اگر نقد نباشد کتاب‌های خوب هم تولید نمی‌شود.

ابوالقاسم رادفر

به نظر من وضعیت بازار نقد چندان مطلوب نیست. مقداری آشفتگی در این حوزه وجود دارد. البته نقدهای خوب هم به‌صورت پراکنده داریم و کارهایشان قابل دفاع است و می‌شود از این نقدها استفاده هم کرد. نقد در واقع باید راهنمای دیگران باشد، از جمله مؤلف کتاب. ولی در خیلی از جاها می‌بینیم که نقد نوعی نان قرض دادن است و بر اساس روابط و دوستی نوشته می‌شود. چنین نقدی بازاری گرم دارد اما مخاطب چندانی ندارد. نقد خوب و علمی هم که بازار ندارد.

اگر دست به مقایسه‌ای بزنیم و بخواهیم در مورد نقدنویسی قبل از انقلاب و امروز یک ارزیابی کلی داشته باشیم، باید گفت امروز با توجه به دیدگاههای تازه‌ای که در حوزه نقد به‌وجود آمده و نظریه‌های جدیدی که از طریق ترجمه آثار رواج

یافته و کتاب‌های بیشتری که نسبت به گذشته ترجمه شده و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته، پس طبیعی است که در برخی از زمینه‌ها وضعیت نقد و نقدنویسی بهتر شده باشد ولی در زمینه‌هایی هم وضع همچنان مثل سابق باقی‌مانده است و همچنان دیدگاههای قدیمی را در نقد رعایت می‌کنند که چندان مطلوب نیست. برای همین باید با دانش روز به جلو رفت.

البته وضعیت نقد در مجموع نسبت به گذشته بهتر شده است؛ ما در گذشته در زمینه تاریخ نقد از نقدهای اصولی محروم بودیم ولی الان با گسترش مکتب‌های نقد یک اثر را می‌توان با دیدگاههای مختلف نقد کرد که در گذشته کمتر به این مسائل توجه می‌شد.

در مجموع فکر می‌کنم موقعیت و شرایط نقد بهتر شده و نسل تازه‌ای وارد عرصه شده‌اند که تا حدودی مکتب‌ها و روش‌های نقد را می‌شناسند. البته نقدهای ضعیف هم همچنان داریم. در کنار نقدهای ضعیف، نقدهایی هم وجود دارند که بسیار خوب و قابل استفاده‌اند اما این نقدها هنوز گستره همگانی پیدا نکرده و با توجه به حجم کتاب‌هایی که چاپ می‌شود و با توجه به انتشار مجلات و نشریاتی که به نقد می‌پردازند، کمیت نقد در مقایسه با گذشته خیلی متفاوت است.

در گذشته چند نشریه بیشتر نداشتیم که به مسأله نقد توجه می‌کردند ولی الان هر روز شاهد تولد نشریه جدیدی هستیم که اقدام به چاپ نقد کتاب می‌کنند. هرچند نقدهایی که چاپ می‌شوند، دارای کیفیت و ارزش یکسانی نیستند، ولی در یک ارزیابی کلی تعداد نقدهایی که چاپ می‌شوند، بیشتر شده و بیشتر قابل بررسی هستند. و این امکان فراهم شده که بتوان از دیدگاههای مختلف به مقوله نقد نگاه کرد و آثار مورد نظر را ارزیابی کرد.

این که عده‌ای عقیده دارند اگر نقد در ایران نهادینه نشده و پا نگرفته، به استبداد سیاسی در طول تاریخ برمی‌گردد و اعتقاد دارند که نقد ادبی را نمی‌شود جدا از نقد در حوزه عمومی بررسی کرد، درست می‌گویند؛ با توجه به این که ما در گذشتهٔ دور به معنای واقعی نقد و نقادی نداشتیم و فقط از لابه‌لای کتاب‌های بلاغی مثل کتاب‌های *چهار مقاله* و *قابوسنامه* و *المعجم*، با مقولهٔ نقد آشنا بودیم. دیدگاههای کلی و بیشتر را هم بر اساس نقد اخلاقی و بلاغی آثار امروز مرور

می‌کردیم؛ در واقع ما بعدها توانستیم با نقد رسمی به مفهوم امروز آشنا شویم و آن معیارهای اساسی هم که امروز نقد در حوزه نقد مورد توجه است، در گذشته به هیچ‌وجه وجود نداشته، به‌همین جهت پایه و بنیان نقد از گذشته در ایران ضعیف بوده و هست. تا همین مقدار هم که با فرهنگ غرب آشنایی پیدا کردیم و با دیدگاههای جدید و نظریه‌های نقد امروز آشنا شدیم، نقدهای ما کمی اصولی‌تر و دقیقتر از گذشته شده است.

متأسفانه نویسندگان و اهل قلم خیلی کم ظرفیت پذیرش نقد آثارشان را دارند و در مجموع افراد معدودی هستند که نقد را می‌پذیرند. بقیه در برابر نقد آثارشان خیلی زود عصبانی می‌شوند و از کوره در می‌روند. البته این برخوردها مختص امروز نیست. در مورد نویسندگان بزرگ هم که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم آنها مثلاً نقادان را خرمگس‌هایی می‌دانند که بر شانه‌شان می‌نشینند و آنها را اذیت می‌کنند. پس کلاً دید خوبی از گذشته‌های دور نسبت به نقد وجود نداشته و الان هم وجود ندارد. البته کمابیش افرادی هستند که نقد را می‌پذیرند. آن هم نقدی که روی اصول و منطق نوشته و معیارهای نقد در آن کاملاً رعایت شده باشد. عده‌ای که با معیارهای نقد آشنا نیستند و زیاد هم می‌نویسند، فکر می‌کنند هر چه می‌نویسند، درست است.

من فکر نمی‌کنم دانشکده‌ها و دانشگاه‌های امروز این توان و ظرفیت را داشته باشند که دست به تربیت منتقد بزنند. تصور می‌کنم در خیلی از موارد منتقدان و علاقه‌مندان بر اساس ذوق و خلاقیتی که دارند و با استعداد و مطالعات مستمر و پردامنه می‌توانند به‌عنوان منتقدان حرفه‌ای خلأ نقدنویسی علمی را در ایران پر کنند. در هر صورت یکی از وظایف دانشگاه‌ها می‌تواند تربیت منتقدان طراز اول هم باشد.

محمود روح‌الامینی

در جامعه سنتی ایران، شمار باسوادان و اهل قلم بسیار کم بود و فاصله بین اقلیت عالم و عامه مردم (رعیت) بسیار. درس‌خوانده‌ها موقعیت اجتماعی و فرهنگی ممتاز و مشهودی داشتند و نقد و انتقاد در جامعه طبقاتی گذشته هیچ جایگاهی نداشت. نقد کردن، مفهوم عیب‌جویی، خرده‌گیری و در نهایت تخطئه کردن را با

خود داشت. در حال حاضر هم نقد در ایران یا تعریف و تمجید است یا تخطئه و غرض‌ورزی. نقد از یک نوشته یا یک کتاب معمولاً به نقد و انتقاد از نویسنده و صاحب اثر می‌انجامد.

این که آیا اهل قلم نقدپذیر هستند یا نه، پرسشی است که حداقل از دو نظر باید به آن نگاه کرد. ابتدا این که نوشته چیست؟ و نقدکننده کیست؟ در ابتدا لازم است منتقد به مورد نقد احاطه داشته باشد و موقعیت زمانی و مکانی نوشتار را بشناسد. البته این موضوعی نیست که بتوان به‌راحتی پاسخ داد.

من خاطره‌ای از کلاس‌های درس، در فرانسه به یادم می‌آید. دانشجویی حین درس خطاب به استاد گفت: به نظر من مطلب شما درست نیست و پس از توضیح دانشجو، استاد پذیرفت و از او تشکر کرد. برای من که در ایران تحصیل و تدریس کرده بودم، این اتفاق فراموش‌شدنی نیست. چون چنین برخوردی در فرهنگ ما جایگاهی ندارد. نقد، گاهی در قالب طنز بیان می‌شود، چه در مورد یک کتاب و چه در مورد پدیده‌ای دیگر. این مسأله نشان می‌دهد که انتقاد صریح در ایران کاری مشکل است. هیچ نویسنده و اهل قلمی در ایران آثار خود را دارای عیب و ایراد نمی‌داند. پیش می‌آید پس از خواندن یک کتاب، چند نفر به مواردی از ضعف اثر پی می‌برند اما از بیان آن به‌صورت تذکر شفاهی یا کتبی خودداری می‌کنند، چون کار نقد به گونه‌ای بدخواهی، دشمنی و عیبجویی تلقی می‌شود. اگر منتقدی چندین مورد از نقاط قوت یک اثر را بگوید و بنویسد و به تعریف از آن بپردازد، پذیرفتنی است اما اگر راجع به یک موضوع یا یک مورد، انتقادی داشته باشد، باعث رنجش نویسنده می‌شود. نمونه‌های فراوانی از برخوردهای منتقد و صاحب اثر می‌توان ارائه کرد که پیامد آن منجر به قطع رشته الفت و دوستی آن دو شده است.

به اعتقاد من بهتر است برخورد با منتقد در مواجهه با یک نقد، همراه با سعه صدر باشد تا پیامد آن منجر به ادامه نقد و نقدنویسی و علمی و اصولی شدن جریان نقد و فرهنگ نقدپذیری در جامعه شود. از طرفی نقد هر چقدر صمیمانه و خیرخواهانه باشد، در اختلاف‌های سیاسی، ادبی، عقیدتی و مذهبی پیامدهای چندان مطلوبی نخواهد داشت و سرانجام به تفاهم نمی‌انجامد.

شهلا زرلکی

نقد به‌عنوان یک ژانر مستقل ادبی جایگاه خاصی در میان ما ندارد. در واقع نقد در ایران دانشی نوپاست و در سال‌های اخیر وضعیت آن به‌ویژه از طریق مطبوعات و ماهنامه‌های ادبی رو به رشد و گسترش نهاده است. ادبیات مدرن یک نوع دانش وارداتی است که ترجمه کتاب‌های آموزشی و تئوریک نقد سبب شده که نقد ادبی رو به گسترش و اعتلا باشد. هرچند که چنین کتاب‌هایی در این زمینه باعث شده نقد ادبی از آن حالت ذوقی و خلاقه خارج شده و مبتنی بر تئوری صرف و نظریه‌های وارداتی باشد؛ به‌طوری‌که امروزه نقدهای ادبی کمتر از فرهنگ بومی کمک می‌گیرد. و این در حالی است که ادبیات ما ساختار و جنسیتش بومی است و آثار بومی هم که احتیاج دارد با نقد و نظریه بومی مورد ارزیابی قرار گیرد، با همان تئوری‌های غرب نقد می‌شود. برای همین به نظر من ترجمه تئوری‌های نقد و نظریه ادبی که به‌صورت کتاب منتشر شده و می‌شوند، هم جنبه مثبت دارد و هم جنبه منفی. بنابراین نمی‌توان در نقد و بررسی هر اثری صرفاً به همین نقد و نظریه توجه کرد و آن را ملاک داوری قرار داد و یا متکی به این تئوری‌ها بود.

جامعه ما هنوز نقدپذیر نیست و از طرفی مخاطبان نقد هم در مقایسه با مخاطبان آثار ادبی بسیار کم هستند. یعنی نقد هم در طیف خوانندگان عادی علاقه‌مندان زیادی ندارد و هم در بین اهل قلم.

نقش دانشگاه‌ها را در تربیت منتقدان نمی‌شود انکار کرد، اما الان دانشگاه‌های کشور در رشته نقد ادبی چندان نقشی ندارند و حتی به آن شکل اهمیتی برای ادبیات معاصر قائل نیستند. اما اگر با برنامه‌ریزی دقیق و علمی به نقد امروز بپردازند مسلماً در گسترش دانش نقد و نقدنویسی مؤثر خواهند بود و حضور نقد و نقادی را در فضای فرهنگی جامعه رسمیت می‌بخشند. اما نقد و منتقد، توأمان با مطالعات مستمر و نبوغ و ذوق، جایگاه شایسته‌ای پیدا خواهد کرد و به‌عنوان یک ژانر ادبی مستقل ظهور خواهد کرد. فردی که خصوصیات و توانایی نوشتن نقد را داشته باشد، در دانشگاه‌ها این توانایی را می‌تواند به‌صورت روشمند اعتلا ببخشد، اما فعلاً با این سیستم آموزشی در دانشگاه‌ها نمی‌توان انتظار تولد منتقدان آگاه و مسلط را داشت. امروز اکثر منتقدان در محیط خارج از دانشگاه‌ها پرورش می‌یابند؛ حتی اگر

تحصیلات دانشگاهی هم داشته باشند متکی به آموزه‌های دانشگاهی نیستند بلکه با تحقیقات و مطالعات گسترده خود، سعی در افزایش توان علمی خود دارند.

صادق زیباکلام

نقد کتاب برخلاف تصوری که شاید خیلی‌ها در ایران داشته باشند یک مسأله بسیار پیچیده، علمی و ظریف است، این علمی و پیچیده بودن نقد مثل خیلی از حوزه‌های دیگر علوم انسانی باعث شده که در حوزه نقد کتاب هم بسیار ضعیف باشیم.

در غرب نشریات بسیار معتبری وجود دارند که این نشریات کارشان فقط این نیست که آثار جدید را معرفی کنند، بلکه آنها را نقد می‌کنند و نقاط قوت و ضعف آن را نشان می‌دهند و این که آیا کتاب مورد نظر حرف تازه‌ای دارد؟ در مقایسه با دیگر آثار این حوزه چه جایگاهی دارد و کجا قرار می‌گیرد؟ مزیت این کتاب نسبت به آثار مشابه چه بوده است؟ چه نگاه ویژه‌ای نسبت به پدیده مورد نظرش دارد؟

یا فرض کنید اگر آن کتاب، جنبه آگاهی‌بخشی یا جنبه اطلاع‌رسانی دارد و یا داعیه معرفی اندیشه نویی را دارد، یا آن کتاب یک فیلسوف و اندیشمند را در حوزه سیاست، تاریخ، فلسفه و گفتمان دینی معرفی کرده، چه نکات جدیدی دارد که در آثار پیشینیان نبوده است؟ نثر کتاب چگونه است؟ و... اینها نکاتی است که متأسفانه در جامعه ما و در میان صاحبنظران و نویسندگان و شخصیت‌های دانشگاهی و حوزوی ما خیلی کم رعایت می‌شود. وقتی کتاب جدیدی منتشر می‌شود، می‌بینید روزنامه‌ها و برخی از نشریات حداکثر آن را معرفی می‌کنند و می‌نویسند چند صفحه دارد، چند فصل دارد. بدون این که به داوری و نقد و بررسی بپردازند. یا زحمت بکشند و ارزش‌گذاری کنند و نقاط ضعف و قوت آن را بنویسند.

جان‌کلام این است که چون نقد وجود ندارد ـ نقد به آن معنایی که در غرب وجود دارد ـ متأسفانه اهل قلم هم نقدهای اصولی و جدی را برنمی‌تابند و اگر خود بنده کتابی بنویسم و در مطبوعات با تعریف و تمجید همراه نباشد، ممکن است به روی خودم نیاورم ولی قلباً رنجیده‌خاطر می‌شوم، به‌طوری‌که حمل بر یک موضع‌گیری سیاسی یا شخصی و حتی حمل بر رقابت و حسادت می‌شود.

حتی کتاب‌هایی که در یک دهه اخیر منتشر شده‌اند، چه کتاب‌های ترجمه و چه کتاب‌های تألیفی، در افزایش دانش منتقدان ما هم متأسفانه تأثیر نداشتند. برای این که یک مشکل اساسی که ما داریم، این است که پوپر در جایی می‌گوید: «هیچ چیزی ساده‌تر از دشوارنویسی نیست.» این حرف یک پارادوکس در خودش دارد. یک تناقض است. پوپر در ادامه می‌گوید: «ساده نوشتن کاری بسیار مشکل است.» تا کسی که خودش اهل نظر نباشد، اهل نوشتن نباشد، اهل قلم نباشد، نمی‌تواند بفهمد این حرف‌های پوپر چه قدر درست است. برای این که اگر می‌خواهید مطلبی را ساده و روشن بنویسید که خواننده بفهمد، نیاز به امر اولیه دارد. این که ساده بنویسید، نیاز به این است که خودتان آن مطلب را درست فهمیده باشید و اگر هر مطلبی را درست بفهمید می‌توانید آن را ساده و روان به دیگری انتقال دهید. متأسفانه بسیاری از ترجمه‌هایی که داریم، چه در حوزه فلسفه، چه در حوزه جامعه‌شناسی و چه در حوزه روابط بین‌الملل و علوم سیاسی و... ترجمه‌های تحت‌اللفظی هستند و در بسیاری از موارد مترجم منظور نویسنده را نفهمیده، اما کلمه به کلمه متن را ترجمه کرده، اما نمی‌داند چه گفته شده. در حالی که هنر مترجم این است که اول مطلب را خودش درک و دریافت کند، بعد به آن صورتی که برای مخاطب قابل فهم است، ترجمه کند. متأسفانه در بسیاری از ترجمه کتاب‌های تئوریک نقد این موارد رعایت نمی‌شود. من تردید ندارم بسیاری از مترجمان که از همکاران بنده هستند در دانشگاه‌ها، مطلبی را که ترجمه کرده و می‌کنند، درک درستی از آن مطلب ندارند. بعضی از همکاران سطح کارشان بسیار نازل است. کتابی را برای ترجمه انتخاب می‌کنند و آن را ده صفحه، ده صفحه بین دانشجویان تقسیم می‌کنند و از دانشجویان کارشناسی ارشد، به‌عنوان کار تحقیقی و پژوهشی می‌خواهند آن صفحات را ترجمه کنند. بعد یک جا مطالب را جمع می‌کنند و به‌صورت کتاب به نام خودشان منتشر می‌کنند و در بسیاری از موارد هم ناشران دولتی این قبیل آثار را چاپ می‌کنند. آن‌وقت آن دانشجویان فلک‌زده باید از چنین متن‌هایی به‌عنوان کتاب درسی استفاده کنند. گاهی دلم برای دانشجویان می‌سوزد. ترجمه کتاب‌های تئوری نقد هم اغلب سرنوشتی بهتر از این ندارند، چون غالباً غامض و دشوار ترجمه شده‌اند.

تربیت منتقد، قطعاً به‌عهده دانشگاه‌هاست. یعنی یکی از کارهای ویژه دانشگاه‌ها پرورش منتقد است. متأسفانه، یکی از دلایلی که سبب می‌شود بنده بگویم علوم انسانی در جامعه ما به مراتب از علوم کاربردی و علوم دقیقه عقب‌تر است، همین نکته است، برای این که قبل از این که بتوانید به تربیت منتقد مجهز شوید، باید پیش از آن به مرحله‌ای برسید که بتوانید فکر و اندیشه را نقد بکنید. متأسفانه چنین مطالب و برنامه‌هایی را در دانشگاه‌ها در حوزه علوم انسانی نداریم. سال گذشته یکصدمین سال تأسیس علوم انسانی را در ایران گرامی داشتیم. علوم انسانی از زمان مظفرالدین‌شاه در این مملکت بنا نهاده شده، اما شما بیایید ظرف این یکصدسال، یا در طول پنجاه سال اخیر، یا بعد از انقلاب به این سو را بررسی کنید و آمار بگیرید. ببینید در این بیست سال چه تعدادی مقاله توسط اساتید علوم سیاسی، اساتید جامعه‌شناسی و استادان تاریخ در ژورنال‌های معتبر بین‌المللی چاپ شده است؟ من خدمت شما عرض می‌کنم: صرفاً دلیلش این است که ما نقد نمی‌کنیم. نقدی وجود ندارد. دانشجو چهار سال علوم سیاسی می‌خواند و با اندیشهٔ افلاطون آشنا می‌شود، با اندیشه متفکران و فلاسفه و استادان علوم سیاسی آشنا می‌شود، بدون آن که بتواند آنها را نقد کند. بسیاری از همین دانشجویان در مورد مثلاً افلاطون و اندیشه‌هایش توانایی نوشتن را دارند و می‌نویسند، اما از نقد اندیشه‌هایش عاجزند. چون دغدغه و خلاقیت در نقد وجود ندارد. چون در خانه، در دانشگاه، در کشور، فرهنگ نقادی را در او نهادینه نکرده‌اند. اصولاً در حوزه علوم اجتماعی و علوم انسانی نقد و نقادی وجود ندارد. آنچه هست یا دفاع مطلق است یا محکومیت، یا جانبداری است یا از میدان به در کردن.

فرشته ساری

نقد کتاب از نظر کمیت نسبت به دهه شصت و دهه‌های قبل رشد چشمگیری داشته است. علت اصلی این افزایش کمی، وجود تریبون‌های گوناگون است. یعنی اگر در اواسط دهه شصت فقط دو مجله نخبه‌گرا، صفحات محدودی را به نقد کتاب و آن هم کتاب نه هر نویسنده‌ای، اختصاص می‌دادند، در سال‌های اخیر تعداد مجلات و بویژه روزنامه‌هایی که صفحات ثابت و هر روزه را برای ادبیات و نقد

گشوده‌اند، تقاضا برای نقد را افزایش داده‌اند و گاهی هم تقاضا بیش از عرضه است.

نکته این است که از نقش اینترنت و فضای مجازی نباید غافل شد. که یکی از تریبون‌های بسیار مهم در جهت افزایش کمی نقد بوده است. البته در دهه شصت گاهی جُنگ‌هایی مانند جُنگ آگاه سعی می‌کردند کمبود به‌وجود آمده، بحث نقد را جبران کنند اما پروسه طولانی به بار رسیدن یک جُنگ در آن سال‌ها کجا و سرعت انتشار در اینترنت و روزنامه‌ها کجا؟

از لحاظ کیفیت نقد هم به چند نکته اشاره می‌کنم، معرفی کتاب، ارائه نظر درباره کتاب و نقد کتاب سه موضوع جداگانه هستند که متأسفانه هر سه به‌عنوان نقد مطرح هستند و البته سرعت تولید و انتشار روزنامه و مجلات بر این درهم‌آمیزی مؤثر است. اما عامل اصلی، عامل اصلی نداشتن حس مسؤولیت حرفه‌ای و عدم شناخت حرفه‌ای است؛ هم از سوی منتقدان و هم از سوی نشریاتی که مطلب می‌طلبند.

اضافه کنم که معرفی کتاب هم کار باارزش و حرفه‌ای است که به شکل مرتب در نشریات غرب هم به آن می‌پردازند. ولی نباید با نقد کتاب یکی گرفته شود. اما نقد کتاب یک کار علمی و تخصصی است و منتقد باید علاوه بر مجهز بودن به ابزار و دانش کارش سلیقه و پسند شخصی خودش را دخالت ندهد. نقد مانند هر پژوهش علمی دیگر برای بیان خود به زبان شفاف و علمی نیاز دارد. منظور من از علمی بودن در اینجا این است که باید توافق شود که مقاله دارد از کدام فرضیه‌های مشخص پیروی می‌کند. نقد باید همانند یک فرضیه علمی دارای قابلیت ابطال‌پذیری باشد و اصولاً ارزش هر کار علمی به‌واسطه همین اصل ابطال‌پذیری است. در حالی که نقد ما فاقد این ویژگی است. زبان نقد محلی برای عرض اندام منتقد می‌شود و گاهی هم اگر همان نقد پیچیده، ساده نوشته شود، معلوم می‌شود که حرفی برای گفتن ندارد. البته هر منتقد می‌تواند دارای سبک نوشتاری باشد اما نقد میل به وضوح دارد، برخلاف هنر که ماهیتاً خود را پنهان می‌کند و قابل تأویل است.

نکته دیگر، از همه مهمتر سوپ و سالادی از انواع فاکت‌های تئوریک است که پایه و مبنای نقد و نظر قرار می‌گیرد و البته برای یادآوری و انصاف باید اضافه کنم

که نقدهایی هم شیوه‌مند و اورژینال که به نقد علمی نزدیک است گاهی نوشته شده و می‌شود و جای امیدواری را برای مقوله مهم نقد که به نظرم از عوامل بسیار مهم برای پیشرفت ادبیات یک جامعه است، بازمی‌گشاید. هنر در یک جامعه می‌تواند فراتر از سطح آن جامعه برود (به دلیل عنصر شهود و خلاقیت) اما نقد معمولاً نشان‌دهنده معدل فکری یک جامعه است. ولی از آنجایی که جامعه ما ویژگی‌های منحصر به فردی را در دهه‌های اخیر یافته، به‌شدت مستعد فراروی از پیله تنگ شرایط تحمیل شده بر تاریخ توسعه نیافتهٔ خود است و نقش نقد علمی و حرفه‌ای در ورود و شناسایی توانمندی‌ها و استعدادهای بالقوه و بالفعل جامعه ما بسیار ضروری و بسیار مؤثر است. البته نه‌تنها در عرصه ادبیات که در همه عرصه‌ها.

به نظر می‌رسد تحمل در نزد اهل قلم در پذیرش نقد آثار خودشان وجود ندارد یا بسیار اندک است. اما شیوه بروز این عدم تحمل بستگی به شخصیت و کاراکتر آن اهل قلم دارد. گاهی این عدم تحمل به‌خاطر ضعف کار و یا شخصیت مؤلفان و مترجمان است اما با توجه به آنچه که درباره وضعیت نقد پاسخ داده‌ام، به نظرم گاهی عدم تحمل از سوی اهل قلم به دلیل مطلوب نبودن وضع نقد در جامعه است. گرچه علت بنیادین آن، اصولاً نبودن تحمل و مدارا در فرهنگ جامعه است.

در اینجا مجبورم کمی نگاهم را بچرخانم؛ آن وقت دیگر عدم تحمل را به‌صورت یک‌طرفه ویژگی شرقی نمی‌دانم. شما وقتی رمان »در جستجوی زمان از دست رفته« مارسل پروست را می‌خوانید، بسیاری از حرف‌هایش در پاسخ به منتقدان نوشته شده که پروست را آزرده‌اند و پروست آشکارا در این اثرش به آنها جواب می‌دهد. البته تعداد اینجور برخوردها یعنی پاسخ به منتقد حین آفرینش آثار ادبی در ادبیات معاصر غرب هم فراوان است و حتی در مصاحبه‌ها و گفت‌وگوی نویسندگان بزرگ غربی هم آن را مشاهده می‌کنیم.

غالباً شیوه برخورد، متمدنانه و خلاق است و نه متکی بر ناسزا و هتک و افترا، ولی نمونه‌های برخورد پارانوئیایی در فرهنگ غرب هم وجود دارد، اما غالب نیست.

ظاهراً به نظر می‌رسد اندوختن دانش و آگاهی می‌تواند مفید باشد و بر اساس همین اصل باید آشنایی با آثاری که در زمینه تئوری نقد و نظریه منتشر شده‌اند در ارتقای دانش نقد مؤثر بوده باشد. اما این فقط یک سوی قضیه است. سوی دیگر

قضیه آن، از هول حلیم توی دیگ افتادن است! مرعوب شدن است؛ استفاده قاتی پاتی از تئوری‌های گاه متباین است؛ آنها را بمثابه آیه و وحی مُنزل گرفتن است و درک و دریافت ناقص از آنها. من گاهی یاد اوایل انقلاب و گروههای سیاسی – ایدئولوژیک می‌افتم که هر کدام برای به کرسی نشاندن حرف خود، فاکت‌های تبرمانندی از آثار مارکس، لنین، مائو، انگلس، گرامشی و... می‌آوردند؛ (به نظر من ماهیت قضیه یکی است، صورت‌ها مختلف است) و از سویی دیگر باید از تأثیر ترجمه آثار تئوریک بر مؤلفان گفت که بویژه در عرصه شعر الگو گرفتن از این نظریه‌ها وضعیت شبیه به شوخی را آن هم از نوع کوندرایی‌اش به‌وجود آورده است.

محمدعلی سپانلو

به نظر من نقد معاصر بیشتر طمطراق است تا مفهوم و یا حتی کمک کردن و افزودن به فرهنگ. در حقیقت من با مواردی روبه‌رو شدم و دیدم که پیرامون یک اثر اظهارنظر می‌کنند و به‌عنوان اصل بودن متن آن‌قدر حوزه بحث خود را محدود مطرح می‌کنند که نقد کردن و نکردنشان هیچ توفیری نمی‌کند. یعنی در حین بحث متوجه شدم این فرد که پیرامون یک رمان دارد صحبت می‌کند یا می‌نویسد هیچ رمانی نخوانده است. رسمی که الان وجود دارد و به‌عنوان کنجکاوی و رمزگشایی از آثار ادبی مطرح می‌شود، نباید سبب شود که منتقد احساس کند هیچ احتیاجی به مطالعه ندارد و آگاهی از اصول نقد لازم نیست. ما نمی‌توانیم راجع به یک رمان بحث کنیم و اظهار نظر قاطع هم بکنیم، بدون این که آشنایی اولیه را با رمان‌های ایران و جهان داشته باشیم. در واقع هیچ معیار و محکی وجود ندارد که شما یک اثر را بررسی کنید و بعد آن را به همه آثار تعمیم بدهید، یا یک شعر را بررسی کنید بدون این که بدانید شعر چیست و مکتب‌های مختلف شعر چه ویژگی‌هایی دارد؟ قبل از انقلاب گه گاه نقدها راهگشا هم بوده است. البته این نوع نقد به‌صورت جرقه در هر زمانی می‌توانست باشد و بود و هست. الان که حرف می‌زنم ممکن است این حرف‌ها با مخالفت‌های زیادی روبه‌رو شود، ولی بحثی که آل احمد به اسم »مشکل نیما» عنوان کرد یا تحلیلی که از بوف کور هدایت به‌دست می‌دهد، حدود پنجاه سال از آن تاریخ گذشته اما هنوز این نقدها راهگشاتر است تا بحث‌هایی که وارد

حوزه نقد روانکاوی، روانشناختی و جامعه‌شناختی و... می‌شود. این نوع نقد اگر معلوماتی هم به خواننده بدهد، اصلاً راجع به متن کتاب نیست.

نقدهایی که نوشته و چاپ می‌شوند و به‌عنوان نقدهای تخصصی هم شناخته می‌شوند، هیچ ربطی به موضوعات مورد نقد ندارند. بلکه آن اثر بهانه‌ای شده برای به‌رخ‌کشیدن خود و اظهار معلومات منتقد. من نمی‌گویم در زمینه نقدنویسی هیچ استثنایی نیست. البته هنوز کارهای خوب هم پیدا می‌شود. واقعاً زمانی که یک نقد خوب پیدا می‌کنم و آن را می‌خوانم، به نویسنده‌اش دست مریزاد می‌گویم. ولی عملاً می‌بینیم که برخی از منتقدان با یک نوع کلمات و اصطلاحات محدود و ترکیبات مرعوب‌کننده تحت عنوان نقد می‌خواهند به هر اثری بپردازند بدون این که نظریات آنها هیچ کمکی به درک و فهم اثر باشد. در نقدی دیدم که طرف نوشته بود: این اثر بر اساس هنجارگریزی سعی دارد از خواننده تمرکززدایی بکند. دو واژه هنجارگریزی و تمرکززدایی مخاطب را می‌ترساند. ولی وقتی به آن نزدیک می‌شوی و جمله را می‌شکافی، می‌بینی معنی سطر این است که شما با زدن حرف بی‌ربط حواس خواننده را پرت می‌کنید. این جمله جز این معنای دیگری نمی‌دهد. آیا این افتخار و امتیازی برای یک اثر است؟ آیا این نقد می‌تواند باعث فخر و مباهات باشد؟ من به نظرم این‌گونه قضاوت نوعی توهین به نویسنده‌ای است که راجع به اثرش بحث می‌شود. این نقد هیچ کمکی به آثار ادبی نمی‌کند.

کتاب‌هایی هم که در حوزه تئوری نقد و نظریه ادبی منتشر شده‌اند، در ایران لازم بوده که ترجمه بشوند. من سال‌ها پیش ضرورت ترجمه این آثار را مطرح می‌کردم. برای این که منتقدان ما دور خودشان می‌چرخیدند و برخی که زبان خارجی می‌دانستند، منابع مطالعاتی خودشان را بروز نمی‌دادند و گاهی هم غلط و ناقص از این منابع استفاده می‌کردند و می‌کنند. بهترین کار همین بود که ادبیات تئوریک نقد ترجمه و منتشر شود تا مورد استفاده همه، اعم از نویسنده و شاعر و منتقد قرار گیرد. خوشبختانه امروز نمونه‌های این آثار در زبان فارسی فراوان است. این ادبیات تئوریک خیلی به درد ما می‌خورد. اما وقتی همین دانش و مؤلفه‌های این تئوری‌ها به‌صورت وحی منزل مورد استفاده قرار می‌گیرد، وقتی منتقد در جامعه ما این اصول را مثل یک اصول مقدس راهنمای عمل خود قرار می‌دهد و بدون این

که ذهنش را به کار بیندازد و خلاقیتی نشان بدهد، به‌صورت جزمی اصول نقد را می‌پذیرد و با همان دانسته‌ها می‌خواهد همه آثار ادبی را از هر نحله‌ای بررسی کند. این منتقد حتی فرهنگ نقد و سواد حوزه مورد نظر را ندارد که اظهار لحیه می‌کند. هر خلاقیتی باید همراه با دانش و فرهنگ خاص خودش باشد. وقتی فرهنگ و دانش لازم در حوزه شعر یا داستان و نمایشنامه و فیلم وجود ندارد، نقد اصولی و علمی هم نمی‌تواند وجود داشته باشد، نقد باید یا به خواننده‌اش چیزی بدهد یا به صاحب اثر، و به معلومات مخاطب چیزی اضافه کند. این که از آثار بنده و شما حتی تعریف کنند با دلایلی که اصلاً روشن نیست، چه هست؟ یا اثری را بکوبند بی‌هیچ دلیل روشن عقلی، چه چیزی عاید جامعه می‌کند؟ فرهنگ نقدپذیری هم در جامعه ما اصلاً وجود ندارد و به طریق اولی در میان اغلب اهل قلم هم چنین وضعیتی حاکم است. شاید شما از منتقدانی اسم ببرید که غرض‌ورز و بی‌سواد باشند. ولی بسیاری از اهل قلم چون هیچ ایرادی را به‌کار خودشان وارد نمی‌دانند، نوشتن نقد را یک نوع توطئه علیه خود می‌دانند. نقد دو حالت بیشتر ندارد، یا من به‌عنوان صاحب اثر آن نقد را می‌پذیرم یا نمی‌پذیرم. وقتی نمی‌پذیرم دلیلش را هم دارم. یا می‌گویم اشتباه کرده یا می‌گویم منتقد سوادش را نداشته است. اما این که بگویم نوشتن نقد پیرامون آثارم از یک توطئه جهانی آب می‌خورد، دیگر خیلی ساده‌لوحی است. این که نقد در حوزه عمومی را از نقد ادبی جدا تلقی نکنیم و نقد ادبی امروز را ناشی از وضعیت نقد سیاسی در رژیم‌های گذشته بدانیم، یک نوع تلقی خاص از زندگی و یک نوع ارزیابی درست است. همآن‌گونه که در مورد سیاست یک‌سویه نگاه می‌کنیم، در مورد نقد هم یک‌سویه‌نگر هستیم. می‌خواهیم بدانیم هر منتقدی آیا مخالف ماست یا موافق ماست. اصلاً به موجباتی که یک اثر خلق می‌شود فکر نمی‌کنیم. نه تنها وضعیت نقد ادبی ما امروز ناشی از سیاست‌ورزی دیروز است. بلکه دچار یک تقدیرگرایی سیاسی هم هستیم. یعنی یک نگاه جبری داریم که یا آن است یا این. یک دید مانوی، دید مثبت و منفی یا سیاه و سفید که هر چیزی را یا خیلی خوب یا خیلی بد تلقی می‌کنیم.

دانشگاه‌ها می‌توانند با آموزش تئوریک به دانشجویان کمک بزرگی در رشد و اعتلای نقد بکنند. اما به نظر من آنچه که از همه بهتر است، برگزاری

سمینارهاست. یعنی سمینارهایی که خود منتقدان هم زیر ضرب بروند. دلیل هر استدلالی در نقدهایی که می‌نویسند روشن بشود. آن هم سمینارهایی که بدون دلخوری از یکدیگر، به نقد همه‌جانبه یکدیگر بنشینیم. در واقع به نقد نقد بپردازیم. در آن صورت دستاوردهای خوبی خواهیم داشت.

فرزان سجودی

اگر به‌طور مشخص در حوزه ادبیات داستانی بخواهم نظر بدهم، نقد کتاب در ایران وضعیت چندان خوبی ندارد. من به این خاطر که داور جشنواره یلدا هستم در نتیجه مقدار زیادی از نقدهای منتشرشده و کتاب‌هایی را که در زمینه نقد ادبی منتشر شده بود، خوانده‌ام. مهمترین ویژگی این آثار این است که فاقد بنیادهای نظری هستند و از یک روش‌شناسی مدونی پیروی نمی‌کنند، در نتیجه دچار نوعی آشفتگی و لفاظی می‌شوند. من مشخصاً دارم درباره نقد ادبیات داستانی صحبت می‌کنم.

می‌خواهم بگویم یکی از دلایلی که نقد در ایران پا نگرفته، – به آن صورت که مورد نظر ماست و به آن شکل که در غرب رایج است یک نقد نظری یا بنیادهای روشمند– یکی از دلایلش همین است که اهالی قلم و نویسندگان در مجموع به مقولهٔ نقد و نقادی روی خوش نشان نمی‌دهند. این شاید ناشی از ساختارهای فرهنگی جامعه باشد که ما در آن درگیر هستیم. اصولاً نقدپذیری لازمه یک پرورش خاص و یک فضای آرام و آزاد است و یک فضا و محیط دموکراتیک می‌خواهد. امروز نویسندگان در برخورد با نقد آثارشان مثل دیکتاتورهای کوچک عمل می‌کنند و میدان بحث و جدل را می‌بندند. این به آن معنا نیست که نقد حقیقتی را درباره ادبیات می‌گوید، بلکه به این معناست که بپذیریم نقد هم متنی دیگر در کنار ادبیات باشد و حوزه لذت متن و قرائت متن را گسترش بدهد. متأسفانه نقد به همین دلایل گفته‌شده، عقیم و بسته مانده است.

کتاب‌هایی در زمینه نقد و تئوری نقد در طی چند سال اخیر به بازار آمده‌اند که خود من هم شاید یکی از متهمان این مقوله محسوب شوم. این کتاب‌ها اگر خوب ترجمه شوند کسی منکر تأثیر مثبت آنها در حوزه نظری نخواهد بود، اما اتفاقی که

افتاده این است که برخی از مطالب و تئوری‌ها در سطح ترجمه باقی مانده‌اند. این اشکال ندارد، بالاخره باید مطالب ترجمه شوند. ولی فرآیند بعدی که درونی شدن این تئوری‌ها باشد و تا حدودی هم بومی شدن و در نتیجه تبدیل شدن به ابزارهای نقد عملی، به کندی صورت می‌گیرد. هرچه بخش اول یعنی ترجمه این آثار سریع پیش می‌رود و هر روز شاهد ترجمه و چاپ کتاب‌های تازه در زمینه نظریه‌ها هستیم، بخش دوم یعنی درونی کردن این تئوری‌ها و تبدیل آنها به ابزاری عملی در دست منتقد برای نقد آثار، حرکت بطئی و کند دارد. ضعف در همین‌جاست. علتش هم این است که من اغلب این مباحث را در دانشگاه تدریس می‌کنم. وقتی در کلاس روی یک متن بعد از تدریس بحث می‌کنیم، امکان و فرصت هضم شدن این نظریه‌ها به‌وجود می‌آید. تئوری‌های نقد صرفاً با مطالعه درونی نمی‌شود. بلکه با جدل و کنکاش و بحث می‌توان بر آن مسلط شد. در نتیجه ضمن انتشار این کتاب‌ها، به‌صورتی باید به فکر درونی کردن آنها هم باشیم. باید مراکز آموزشی محل بحث نظریات و جدل‌های تئوریک هم باشد تا فرصت درونی شدن نظریه‌های ادبی فراهم شود. ما اکثراً کتاب‌ها را چشم‌خوانی می‌کنیم.

نباید گفت تربیت منتقد، فقط به‌عهده دانشگاه‌هاست. جنس نقد، جنس فعالیت آکادمیک است. در نتیجه دانشگاه باید در این زمینه فعال باشد. البته این به آن معنا نیست که اگر کسی بر اساس معلومات خودش و جدل‌ها و بحث‌ها و مطالعات مداوم، سطح دانش خودش را در زمینه نقد به آن حد مطلوب رساند، منکرش باشیم و بگوییم دانشگاه‌دیده نیست. به هر حال دانشگاه‌ها باید در تربیت منتقدان نقش اساسی را داشته باشند. متأسفانه در رشته ادبیات فارسی این نقش را به مفهوم امروز کلمه، دانشگاه‌ها به‌عهده ندارند. یعنی در رشته ادبیات فارسی کمتر نظریه‌پرداز و منتقد ادبی پرورش پیدا می‌کنند. دانشگاه بیشتر متخصص زبان ادبی تربیت می‌کند.

پروین سلاجقه

قبل از این که به کیفیت نقد ادبی در سال‌های اخیر اشاره کنم، می‌خواهم خوشحالی‌ام را از این که واژه »نقد« و لزوم آن در جامعه مطرح شده یا حداقل بین عده‌ای مورد احترام واقع شده است، ابراز کنم. وقتی روزنامه‌ها و مجلات مختلف را

باز می‌کنم و می‌بینم اکثریت قریب به‌اتفاق آنها در حد امکان صفحه یا صفحاتی را به این مقوله نقد و نقدنویسی اختصاص داده‌اند یا وقتی می‌بینم که دانشجویان فراوانی، علیرغم محدودیت‌های نظام دانشگاهی در پذیرش آرای جدید در زمینه نقد ادبی، با علاقه و سماجت به دنبال کلاس‌هایی برای آموزش نقد می‌گردند یا درصدد هستند که پایان‌نامه‌های خود را در این زمینه بگذرانند، نمی‌توانم خوشحالی‌ام را پنهان کنم؛ به‌خاطر همین مسائل است که اگر بخواهم بگویم در سال‌های اخیر اتفاقی در زمینه نقد نیفتاده است، بی‌انصافی کرده‌ام. حتی در سال‌های اخیر برای خود من هم در آشنایی با نقد دریچه‌های تازه‌ای گشوده شده است. وقتی وضعیت نقد را با سال‌های قبل، مثلاً دوره تحصیلات کارشناسی‌ام در سال‌های ۶۵-۶۹ مقایسه می‌کنم، می‌بینم قضیه خیلی متفاوت است. مثلاً در آن سال‌ها وقتی یک مقاله نظری یا نقدی در یک کتاب یا مجله چاپ می‌شد، مثل یک کالای کمیاب بین دانشجویان رد و بدل می‌شد و به سرعت شهره خاص و عام می‌شد. ولی حالا مقاله‌های فراوانی در زمینه تئوری و نقد در روزنامه‌ها و مجلات مختلف چاپ می‌شود؛ کتاب‌های نقد و نظریه به قدری زیاد شده‌اند که خود من با وجود این که هیچ اتلاف »وقت«ی در زمینه خواندن ندارم، همیشه عقب می‌مانم و مرتب در حال حسرت خوردن برای کتاب‌های نخوانده هستم، کتاب‌هایی که می‌دانم ارزش خواندن را دارند. علاوه بر آن، در سال‌های اخیر، فعال شدن بسیاری از محافل فرهنگی در زمینه پیشبرد نقد نوین ادبی در ایران بسیار مؤثر بوده است؛ حتی به نظر می‌رسد که کم‌کم عده‌ای خود را آماده می‌کنند تا به‌طور حرفه‌ای به نقد ادبی بپردازند. می‌بینیم که مطالعه نظریه‌های ادبی باب شده است و بسیاری از منتقدان یا علاقه‌مندان به نقد، مطالعه این آثار را با علاقه دنبال می‌کنند، هرچند این مسائل در سطح جامعه بسیار جدی‌تر و گسترده‌تر از دانشگاه هاست. ولی به نظر من، این روزها حتی در دانشگاه‌ها هم همان طور که اشاره شد، بین بعضی از دانشجویان –نه مسؤولان و برنامه‌ریزان درسی ـ اتفاقاتی افتاده است؛ به‌طوری که خودشان به دنبال کتاب‌ها و مقاله‌های نقد می‌گردند! میزگرد نقد و بررسی کتاب می‌گذارند؛ گاهی با تشکیل هسته‌های علمی برای خود کارگاه نظریه و نقد درست می‌کنند و درصدد این هستند که اگر جواب خواسته‌های خود را از محیط دانشگاه یا استادان خود

نگیرند، به محافل نقد ادبی در سطح جامعه متصل شوند. به هر حال، مجموعه همه این اتفاق‌ها، خوشایند است و من فکر می‌کنم این موارد از جهت پیشبرد رشد کمی نقد ادبی خیلی خوب است ولی این که از جهت کیفی وضعیت نقد راضی‌کننده است یا خیر، باید بگویم متأسفانه هنوز تا مرحله کیفی شدن و دست یافتن به جریان‌های نقد حقیقی، سازنده و تأثیرگذار فاصله داریم. هرچند در دو، سه سال اخیر از تعداد نقدهای تهاجمی، تخریب‌کننده و منتقدمحور تا حدود زیادی کاسته شده است و منتقدان از ربط دادن نقد اثر به مسائل شخصی نویسنده یا شاعر، اندکی فاصله گرفته‌اند یا حداقل به ظاهر، سعی می‌کنند بیشتر به نقد متن بپردازند، اما از آنجا که بیشتر منتقدان فقط بر اساس ذوق و سلیقه شخصی (یعنی فقط در حد یک مخاطب معمولی) و بدون ابزارهای علمی لازم به نقد می‌پردازند، نقد آنها در حد یک اظهارنظر شخصی باقی می‌ماند.

موضوع دیگری که در ارتباط با این مسأله وجود دارد، کمبود منتقدان حرفه‌ای است؛ گاهی به نظر می‌رسد بسیاری از کسانی که به نقد آثار می‌پردازند، از بد حادثه یا از روی تفنن، گذارشان به این طرف افتاده، چون جای بحثی به نام »لذت متن« ـ که یکی از نکات مهم در نقد ادبی است ـ در نوشتار آنها خالی است و به همین دلیل در هر اثری، اول به دنبال جای پای معصیت و خطا می‌گردند تا بتوانند آن را بزرگ کنند و نمایش بدهند. خلاصه این که می‌توان گفت در کشور ما هنوز فرهنگ نقد جایگاه مناسبی نیافته است.

در مورد پذیرش نقد یا تحمل اهل قلم در برابر نقدها باید گفت: اگر نقد تهاجمی باشد و فقط برای بزرگ‌نمایی ضعف‌های اثر نوشته شود یا بدون منطق و ابزار علمی، تنها بر اساس ذوق و سلیقه شخصی یا غرض منتقد نوشته شود، هر نویسنده‌ای حق دارد در برابر آن عکس‌العمل نشان دهد، چون این‌گونه نقدها فقط تخریبی هستند و اگر لازم شود نویسنده اثر یا یک منتقد دیگر می‌تواند بر آن نقد، نقدی بنویسد. اما گاهی هم ممکن است نویسنده‌ای در برابر دلایل علمی و منطقی هم عکس‌العمل منفی نشان دهد که این مسأله پسندیده نیست. چون همیشه چشم‌هایی دیگر ناظر این قضیه هست و در بسیاری از موارد به ضرر نویسنده تمام می‌شود؛ به هر حال، انکار کردن یا نادیده گرفتن ضعف، دردی را دوا نمی‌کند، ولی

همان طور که اشاره شد چون در جامعه ادبی ما هنوز فرهنگ درست نقد جا نیفتاده است و نویسنده و منتقد نمی‌توانند همدیگر را تحمل کنند. در بیشتر مواقع، نویسندگان، منتقدان را دشمن خود می‌دانند و در بسیاری از موارد کار به شکلی غیر منطقی به جوابیه‌نویسی می‌کشد.

ترجمهٔ کتاب‌های تئوری در شکل‌گیری نقد نوین ایران که اکنون شاهد گام‌های لرزان ولی مصمم آن هستیم، به حدی تأثیر داشته است که می‌توان آن را نوعی «انقلاب نظریه یا نقد» نامید. واقعیت این است که در کشور ما تاکنون در نقد ادبی به جز در زمینه‌های محدودی ـ به‌طور مثال در نقد زیبایی‌شناختی کلاسیک ـ البته آن هم در شعر ـ نه نظریه ویژه‌ای وجود داشته است و نه تئوریسین یا نظریه‌پردازی! اگر بوده یا هست بنده اطلاع ندارم و در این زمینه، خواه ناخواه به نظریه‌های کشورهای صاحب نظریه نیازمندیم. هرچند در نفس این قضیه جای تأسف وجود دارد ولی اگر به قول امروزی‌ها کمی فراوطنی فکر کنیم یا به تعبیری، «جهان وطن» باشیم، چندان فرقی نمی‌کند که این تئوری‌ها متعلق به انسان ایرانی است یا غیر ایرانی؛ این تئوری‌ها متعلق به انسان جهانی است و ما هم از آنها بهره می‌بریم ولی مهم این است که درست یاد بگیریم و درست استفاده کنیم.

در ضمن لازم می‌دانم در همین فرصت به عنوان یکی از علاقه‌مندان نقد ادبی و به‌عنوان کسی که از این کتاب‌ها استفاده می‌کند و بهره می‌برد، از مترجمان محترم کتاب‌های تئوری که با آثار خود در پیشبرد نقد نوین ادبی در ایران مؤثر بوده و هستند، تشکر کنم.

در مورد تربیت منتقدان و نقش دانشگاه‌ها به اعتقاد من اگر بخواهیم اصولی فکر کنیم، باید گفت چون در واقع، قرار است در دانشگاه مسائل علمی به‌صورت اصولی آموزش داده شوند و افراد ماهر در هر رشته‌ای به جامعه تحویل داده شوند و از آنجا که نقد ادبی امروز نیز بر بنیان‌های علمی استوار است، در اینجا هم مسأله همین است. ولی از آنجا که با کمال تأسف برنامه‌ریزی درسی در دانشگاه‌های ما بر اساس قاعده و قانون‌های سنتی و قدیمی است، برای نقد ادبی، اهمیت چندانی قائل نیستند و به همین دلیل، فعلاً تربیت منتقد حرفه‌ای مقدور نیست. وقتی که در رشته ادبیات برای نقد ادبی، فقط ۲ واحد در نظر گرفته شده است، چگونه می‌شود

منتقد تربیت کرد؟ و به همین دلیل است که در کشور ما، نقد ادبی به شکل خصوصی تدریس می‌شود و به رابطه سنتی مرید و مرادی می‌انجامد.

بلقیس سلیمانی

نقدهای چاپ شده در مطبوعات و رسانه‌ها را می‌توان در وهله اول به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول نقدهایی هستند که منتقد برحسب وظیفه و احیاناً به‌خاطر شغل خود می‌نویسد؛ در این نوع نقدها، منتقد معمولاً ضمن معرفی کتاب، توضیحاتی پیرامون عناصر تشکیل‌دهنده اثر ارائه می‌کند که به شکلی مرور کتاب می‌تواند باشد تا نقد. به عبارتی در اینجا منتقد نقش »روشنگر» را ایفا می‌کند. وظیفه‌ای که برخی آن را وظیفه اصلی منتقدان می‌دانند. دسته دوم، نقدهایی هستند که منتقد برحسب تأثیری که از اثر پس از مطالعه آن پذیرفته به نگارش درمی‌آورد. منتقد در جریان مطالعه یک اثر جدی، سؤالاتی در ذهنش ایجاد می‌شود یا از متن لذت می‌برد، یا او را غافلگیر می‌کند. همه این موارد می‌تواند انگیزه‌ای برای نوشتن یک نقد جدی و عمیق باشد و به همین خاطر منتقد سعی دارد با نوشتن نقد توجه دیگران را هم به این اثر جلب کند. نقدهایی از این دست را که می‌توان نقد خلاق نامید؛ منتقد سعی می‌کند، ضمن بازشناسی مؤلفه‌های آن و عناصر سازنده متن، به کشف رازهای پنهان متن بپردازد و آن را با خواننده در میان بگذارد. و گاهی قرائت خودش را از متن به مخاطب منتقل می‌کند. در این نوع نقد، منتقد رابطه‌ای دوجانبه و دیالکتیکی با متن دارند. منتقد در این‌گونه نقدها، هم مفسر است، هم توضیح‌دهنده، هم داور و هم روشنگر. ضمن این که حرف خود را با توجه به ماهیتش، حرف آخر در مورد آن اثر نمی‌داند. اینجاست که منتقد با ذهنیت فعال، در برابر متن فعال رو در روی هم قرار می‌گیرند و همدیگر را به چالش فرا می‌خوانند. در ایران، این نوع نقد به دلایل عدیده، کمتر به منصه ظهور می‌رسد. نخستین علت این است که نقد علمی مستلزم شرایط مطلوب در یک جامعه نقدگراست. در جامعه‌ای که ریا و دورویی قدمتی بسیار طولانی دارد و چون خوره به جان فرهنگ و اخلاق جامعه افتاده، توقع صراحت، نقد و نقدپذیری غیر قابل باور و دور از انتظار است. ضمن این نقد خلاق در جامعه‌ای متولد می‌شود و رشد می‌کند که فرهنگ

پویا و خلاق داشته باشد. درحالی‌که در جامعه ما قرن‌هاست که تفکر فلسفی تعطیل است و دیگر از فیلسوفان بزرگ خبری نیست و همچنان که از شاعران و اندیشمندان بزرگ چون حافظ و مولانا و عطار هم خبری نیست. در چنین جامعه‌ای نقد، فلسفه و ادبیات پابه‌پای هم جلو می‌آیند. نمی‌توان از جامعه‌ای که در حوزه فلسفه سترون است و شاعر و نویسندگان متوسط دارد، انتظار داشت نقد تراز اول داشته باشد. جامعه ما از حیث اندیشه‌ورزی و فلسفه‌ورزی دچار خمودگی و رکود است و معمولاً در چنین شرایطی استعدادها امکان ظهور و بروز پیدا نمی‌کنند و ما اغلب دچار روزمرگی هستیم. به گمان من آنچه که امروز به اسم نقد چاپ و منتشر می‌شود، کمتر نقد خلاق است و بیشتر توضیح‌دهنده متن است و مرور آثار.

از طرفی چاپ آثار تئوریک نقد، نه‌تنها در نقد و نقادی تأثیر گذاشته، بلکه در شیوه‌های نویسندگی اهل قلم نیز مؤثر بوده است. همآن‌گونه که در امر معیشت مصرف‌کنندگان خوبی هستیم، در امور فرهنگی نیز مصرف‌کننده اندیشه‌ها، تئوری‌ها و نظریه‌های دیگرانیم؛ گاه تا حد افراط و اسراف. به عبارتی همه چیز ما با یکدیگر همخوانی دارد. فکر و اندیشه، شیوه و روش در ینگه دنیا تولید می‌شود، کشورهای پیرامونی مصرف می‌کنند. ما توان به چالش کشیدن اندیشه‌ها را نداریم. چون نقد در جامعه و در فرهنگ ما از گذشته تا امروز نهادینه نشده است.

ما به تعبیر روشنفکران در اندیشه فربه نشده‌ایم، کم‌جثه و لاغریم و برای رفع مشکل کم‌بنیه‌گی و حل مسأله لاغری هر چه به دست ما رسیده می‌بلعیم، این یک روی سکه است. روی دیگرش آن است که ما ناگزیریم از به‌کارگیری این تئوری‌ها؛ زیرا این تئوری‌ها را برای بررسی معارفی به کار می‌بریم که برادران همزاد و هم‌ریشه این تئوری‌ها هستند. مگر رمان و داستان کوتاه، در فرهنگ باستانی ما سابقه دارند؟ مگر امروز بومی این سرزمین شده‌اند؟ که توقع داشته باشیم با تئوری بومی به نقد آنها بپردازیم؟

اصلاً در همهٔ حوزه‌ها، جامعه ما نقدپذیر نیست چرا انتظار نقد داستان و رمان و شعر را داریم؟ به عبارتی خاکی که حاصلخیز نباشد و کویری و سترون باشد، توقع بار و بر شیرین داشتن، از خامی است. در یک محیط مساعد و در یک فضای باز که صداهای گوناگون شنیده شود، در آن محیط و در آن شرایط، می‌توان شاهد تولد نقد

با تعریف عام آن بود. شاید به همین خاطر باشد که بزرگترین نویسندگان ما هم تاب هیچ‌گونه نقد و انتقادی را ندارند. این را به تجربه دریافته‌ام و شخصاً شاهد برافروختگی‌هایشان در مقابل نقد آثارشان بوده‌ام. البته همین بزرگان وقتی صحبت از دموکراسی و چندصدایی می‌شود، آنچنان داد سخن می‌دهند که بندگان از همه جا بی‌خبر را انگشت به دهان می‌گذارند و خیال می‌کنند که اینان فقط در هوای دموکراسی قادر به نفس کشیدن هستند و لاغیر. به نظر من عمود خیمه دموکراسی، انتقاد و نقد است. ما کماکان مردمی اهل تعارف هستیم و نداشتن صراحت لهجه یکی از مشخصه‌های اخلاقی ماست و نقد هم دچار این بلیه است.

عنایت سمیعی

اگر مدرنیته از همان آغاز استقرار در خاستگاه خود همواره دستخوش چالش‌های خطرناک و افت و خیزهای گوناگون بوده و همچنان نیز هست، پس، فراز و فرود و پیشروی و عقبگرد آن در کشورهای پیرامونی که واردکننده مظاهر مدرن از طریق انتقال فناوری، ترجمه متون و برخورداری از رسانه‌های مکتوب و جهان مجازی‌اند، امری است ناگزیر و چه‌بسا دچار دور باطل.

اما آنچه مدرنیته کشورهای پیرامونی را بخصوص در عرصه‌های ادبی و هنری به بحران‌های لاعلاج می‌کشاند، ناتوانی آن در تأسیس ساختارهای قدرتمند به منظور ساماندهی فعالیت‌های پراکنده و تفرقه‌انگیز است.

منشأ این بی‌سروسامانی از یک سو فرهنگ رسمی است که در قالب نهادهای آموزشی و رسانه‌های جمعی، اعتنای چندانی به هنر و ادبیات مدرن ندارد یا اگر دارد، اتفاقی و ابزاری است و از سوی دیگر نخبگان جامعه نیز بنا به دلایل بسیار از تأسیس یک نهاد هماهنگ‌کننده یا تدوین ایدئولوژی مدرن، عاجزند. از این رو، بروز شکاف و اختلاف در میان گروههای ادبی و هنری در وهله نخست به فقدان گفت‌وگو و در نتیجه عدم دستیابی به حداقل مشترکات درون‌گروهی برمی‌گردد و در مرحله بعد ناشی از برخورد فرهنگ رسمی است که با ترویج آشکار هنر و ادبیات سنتی و تقویت پنهان فعالیت‌های بی‌خطر که در حال حاضر تحت لوای پست‌مدرنیسم جولان می‌دهند، موانعی بر سر راه تأسیس نهادهای قدرتمند مدرن

برپا می‌کند.

به این ترتیب، نقد ادبی نه وصفی بهتر از ژانرهای دیگر دارد و نـه بـدتر؛ یعنـی همچنآن که ممکن است در طول یکی- دو دهه، یکی- دو رمان برتر نوشـته شـود، وضعیت نقد ادبی، فیلم، تئاتر، موسیقی، نقاشی و شعر نیز بـیش و کـم حـائز همـین نسبت است. اما در سطح میانی و پایینی هرج و مرج عنان‌گسیخته‌ای حکمفرماسـت که مهر کشور پیرامونی بر پیشانی آن می‌درخشد.

نقد ادبی در غیاب نهادهای آموزشی و کانون‌های قدرتمند، فقـدان گفـت‌وگـو و عدم سرمایه‌گذاری بخش دولتی و خصوصی بر سر آن، فعالیتی است پراکنده و غیـر حرفه‌ای؛ از این رو نمی‌تواند ارزش‌های نـوینی در جهـت جلـب حمایـت گروههـای مختلف اجتماعی، نسبت به هنر و ادبیات مدرن، تولید کند.

در این میان ترجمه متون تئوریک برای افزایش سطح آگاهی منتقد مؤثر اسـت، ولی کسب اطلاعات و دانش، خودبه‌خود به فهم منجر نمی‌شود؛ خاستگاه فهم سنت است که از طریق تغییر آن در زبان و رفتار، عینیت می‌یابد.

گرته‌برداری از الگوهـای انتقـادی غربـی و پنهـان شـدن در پـس اصـطلاحات تئوریک نتیجه بدفهمی و نشانه خودباختگی و تقلید است که بر اثـر آن آثـاری شـبه مدرن یا پست‌مدرن‌نما تولید می‌شود ولی دامنه اثرگذاری این آثار از حد یک محفـل فراتر نمی‌رود.

سیدعلی صالحی

پرسش‌گر مطلعی مثل شما آیـا مـی‌توانـد در میـان انـواع کـلام امـروز فارسـی «چیزی» به نام »نقد« پیش روی مـن بگـذارد؟ آیـا مـی‌تـوانیم بـه پیونـد پریشـان «معرفی»، «بررسی» و «گزارش» یک متن »نقد« بگـوییم؟ مطلبـی کـه عـاری از تأویل، تحلیل، تجزیه، کشف، جست‌وجو، پیشنهاد، انصاف در داوری و هدایت باشـد، نقد است یا نوعی نشانی دادن غلط؟ البته طبیعی است کـه جـای »نقـد خـلاق« در میان مکتوبات ما خالی باشد. این چیزی که امروز از آن به عنوان نقد یـاد مـی‌شـود، عمر چندانی در جامعه فرهنگی ما ندارد. همین- هر چه که هست، سال‌های بعـد از کودتای ۳۲ آرام آرام نطفه بست و «این» به دنیا آمد کـه شـاهدش هسـتیم. اینجـا

بیشتر مؤلف نقد می‌شود تا تـألیـف. حتـی در حـد همـین معرفـی و بررسـی نیـز از سوخته‌های انصاف مدد گرفته می‌شود، یعنی اول قضاوت قطعی شکل می‌گیرد، بعـد اثر خوانده می‌شود. این سخن شاعری است که هرگز از سوی کسـی در ایـن حـوزه گزیده نشده است. با این حال اگر قرار است بـرای حرکـت بـه سـوی نقـد علمـی و خلاق و مؤثر به اثری تکیه کنیم، این زمینه را محمد حقـوقی و رضـا براهنـی مهیـا کرده‌اند. گاه می‌خوانیم و می‌شنویم که گفته مـی‌شـود «ترجمـه‌زدگـی» در سـیطره ادبیات بیداد می‌کند، این کشف غیب نیست؛ ترجمه‌زدگی از خلأ و غیاب نقد بومی و ملی سوءاستفاده کرده است. تشنه جان به لب رسیده را هرچـه شـاید... بایـد، چـون گل‌آلودگی را نمی‌بیند، رفع عطش را می‌طلبد. در جامعه‌ای که بـه مـدرس فلسـفه و آشنای به مکاتب فلسفی و... «فیلسوف» می‌گویند، «بررس» هم »منتقد» می‌شود.

نقد مولود جامعه آزاد است. عقاب نمی‌تواند زیرشیروانی یک کومه آشیانه بسـازد، استبداد اجازه چرایی نمی‌دهد. نقد در خاورمیانه جایی نداشته و نـدارد، دیکتاتورهـای ریز و درشت در طول تاریخ، تحکم را جانشین تکلم کرده‌اند. به تاریخ ادبیـات ملـت خودمان نگاه کنیم؛ تمام دواوین شعرا با نصیحت آغاز شده و با انـدرز پایـان گرفتـه است. حافظ استثنا است تا حدودی و دیگر چه داریم؟ نامه‌های عین‌القضات؟ ما را به رگبار «برادر... برادر!» می‌بندد. «المعجم...»؟ به کار اهل کنکور می‌آید؟ قابوس‌نامـه بیشتر طب‌الشفای شاهزادگان است. گلستان سعدی تکیه بر داوری دارد و نه بر نقـد و همه این آثار، عزیزترین آیات کلامی ما به شمار می‌روند و درسـت هـم هسـت از هر جنبه‌ای، اما راهی به »نقد» نمی‌برنـد. در شـرق و بـویژه در خاورمیانـه، سرشـت انسانی استبدادزده در پند و اندرز شکل گرفته است و نه در نقـد. انسـان ایـن خطـه همواره با «بایدها» زیسته و تسمه از گرده‌اش کشیده‌انـد، در حـالی کـه نقـد بـدون درک الفبای »شایدها» و «شک‌ها» زاده نمی‌شود، اگر هم زاده شود، همـین موجـود خوف‌آوری می‌شود که امروز لقب »نقد» بـه خـود گرفتـه اسـت. درک پدیـده ازلـی نسبیت، فرمول نیست که آن را از بر کنیم، باید آن را زیست و سپس به ساحت بـاور آن رسید. آیا مطلقیات هزاران ساله اجازه تردید و تولد شایدها را می‌دهـد؟ اینجـا تـا بوده یک نفر سخن گفته تا دیگران در سکوت محض بشنوند، ریشـه ایـن راز کهـن آنجاست که در *کتاب مقدس* ـ بخش *تورات* ـ مـی‌خـوانیم کـه: «و فرشـته خداونـد

گفت: گله بی‌شبان، گرگ یکدیگر شوند.»

در دهۀ پنجاه از طریق ترجمه همه اهل هوا چنان اگزیستانسیالیست شده بودند، که در شهر ما دو سه نفر شبیه آلبرکامو، «مو»یشان را اصلاح می‌کردند، چیزی نمانده بود عده‌ای به زور خود را مثل ژان پل‌سارتر لوچ کنند. بعد نوبت به لوکاچ رسید، تخیل زد به جاده خاکی، حال امروز ماست، نوبت مرحوم دریدا و فوکو و لیوتار وسوسور و ترجمه‌های مشکوک و... کدام کتاب تئوریک؟ – چه ترجمه و چه تألیف – !؟ همین ملغمه‌های مقدس به جای این که روی منتقدین اثر بگذارند، بعضی از شاعران و داستان‌نویسان ما را چنان ذوق‌زده کرد که یادشان رفته: تئوری از دل شعر و داستان به درکشیده می‌شود، نه این که شعر و داستان خود را براساس تئوری‌های مهمان، میزبان کنی. آیا سه تا پنج چاپ، هر بار دو هزار نسخه از یک اثر معروف به رساله تئوریک، که کلاً ده هزار نسخه می‌شود، نشانه اقبال عمومی است؟ می‌دانم نظر به پدیده پست‌مدرنیسم و کاروان حله آن دارید. متأسفانه این حله تا به ایران رسید، تبدیل به گونی شد. شعرهای پست‌مدرن مایاکوفسکی ساده‌تر و پیش پا افتاده‌تر از شعرهای بیژن جلالی است. شما دیده‌اید که در ایران به شعر ساده چنین لقب جهانی اعطا شود؟ وقتی که زمینه نقد مساعد نیست، هیچ باغبانی به گل سرخ نخواهد رسید، نه گل حسن یوسف و نخل مرداب در کویر لوت زنده می‌ماند، نه کاکتوس در رشت، مگر به شرط گلخانه مخصوص و نه در هوای صادق. این نوع نقدک گلخانه‌ای در ایران فقط برای شب عزا و عروسی گره‌گشاست. رفع خجالت است.

نقد... علم است، آموختنی است؛ به شرط آزادی اندیشه، بیان و قلم. تعلیم طبعاً وظیفه مراکز فرهنگی است. ما منتقد حرفه‌ای– از هر حیث– نداریم، وقتی که منتقد خلاق و حرفه‌ای نداریم، این استادان مراکز فرهنگی از کجا آمده‌اند؟ متعلق به همین جامعه هستند، برای ما حرمت دارند، چون »معلم» هستند، اما آیا می‌شود که ما استاد خلاق در این رشته داشته باشیم و باز بگوییم جامعه در این زمینه فقیر است؟ استاد از کجا بیاورد؟ از استاد قبلی‌اش آموخته است. زمینه که خالی است از حیث تاریخی، به این ترجمه‌های خلاق (!) هم نمی‌شود اعتماد کرد، پس این استاد از کدام سرچشمه تغذیه می‌شود؟ دانشجوی او نیز نمی‌تواند از او عبور کند، مگر به

حکم نبوغ. داستان آن »دهکده» درست است. حالا سرانجام مشکل خود را با هر نوع سانسور حل می‌کنیم، بعد نسل جوان که امید ما هستند، راه را باز خواهند کرد.

بنا به آمار، سی سال پیش از هر صد دانشجو، پنج نفر با یک زبان جهانی آشنا بودند، امروزه از هر صد دانشجو قریب به پنجاه نفر منابع را به زبان اصلی می‌خوانند، و من به شدت، به‌روشنی و با ایمان، امیدوارم به آینده. فردا همین نسل برتر، استاد جامعه می‌شوند و دانشجویان چنین استادانی دیگر مرعوب حُله »گونی‌شده» نخواهند شد.

غلامحسین صدری‌افشار

وضعیت نقد در ایران بسیار بد است. من در مصاحبه‌های گذشته هم گفته‌ام، که ما تقریباً نقد کتاب نداریم. آنچه که نوشته می‌شود یا معرفی کتاب است یا تسویه کردن خرده حساب با مؤلف و مترجم. یعنی ما آن دیدگاه منصفانه‌ای را که باید داشته باشیم و کتابی را از نظر ماهیت بررسی کنیم و ضعف و قوتش را بگوییم، بویژه در سال‌های اخیر تقریباً وجود نداشته است

یکی از مشکلات ما این است که اهل قلم هم تحمل نقد را ندارند. اگر کسی نقد منصفانه‌ای بنویسد، غالباً پذیرفته نمی‌شود. به همین دلیل چون نوعی روابط محفلی در این کار دخیل است، افراد ترجیح می‌دهند خودشان را درگیر این ماجراها نکنند. من یادم می‌آید در گذشته زمانی که امکاناتی داشتم و مجله‌ای در اختیارم بود، معمولاً کتاب‌ها را معرفی می‌کردم یا در حد وسع خودم نقد می‌کردم، عموماً نصیحت می‌کردند که این کار را نکن. برای چه دشمن‌تراشی می‌کنی؟ همین ماجرا همیشه بوده، کمابیش در نشر دانش من نقد کتاب می‌دیدم و می‌بینم بویژه نقدهای آقای ذکاوتی که خیلی جالب و آموزنده نوشته می‌شود. اما این‌گونه نقدها بسیار کم است. این که نقد کمتر دیده می‌شود علتش نقدناپذیری ماست و فقدان فضای علمی و فضای گفت‌وگو. همآن‌گونه که می‌بینید وقتی کتابی تألیف یا ترجمه می‌کنیم هیچ وقت حاضر نیستیم در زیرنویس بنویسیم که فلان نظر یا فلان موضوع را یا فلان نقل قول را از کدام کتاب برداشته‌ایم و از چه کسی است؟ گاه هم در پایان کتاب همه جور کتاب را در کتابنامه ذکر می‌کنیم، فهرست منابع را

می‌آوریم جز آن کتابی را که از آن استفاده کرده‌ایم. چنین عملی را چه می‌توان نام برد؟ یکی فرهنگ فارسی می‌نویسد بدون آن که بگوید مأخذ واقعی‌اش کدام کتاب بوده یا فردی تحقیق تاریخی می‌نویسد بدون این که ذکر منبع بکند. همه این رفتارها ناشی از نبود فضای نقد و نقدنویسی است.

در همین سال‌ها کتاب‌های زیادی در زمینه شناخت مکتب‌های نقد در آمده، اصلاً فرهنگ نقد کتاب منتشر شده، اما از خود نقد واقعی هیچ خبری نیست. چون نقد واقعی مستلزم آن است که منتقد در حوزه‌ای که قلم می‌زند اشراف کامل داشته باشد. آقایی می‌آید راجع به کودتای ۲۸ مرداد می‌نویسد، او باید تاریخ را بشناسد، از فرآیند تحول تاریخی اطلاع داشته باشد، صف‌بندی نیروها را باید بداند و از این قبیل. اگر نقل قولی از مصدق می‌آورد باید مأخذش را ذکر بکند. کسی هم که این رویداد را نقد می‌کند باید به وقایع آن زمان اشراف داشته باشد.

دانش نقد و دانستن تئوری‌های نقد با نقدنویسی دو چیز متفاوتند. منتقد علاوه بر دانش نقد و باید تسلط کافی نسبت به حوزه‌ای که نقد می‌نویسد داشته باشد. یعنی اثری را که نقد می‌کند، بشناسد. لازم نیست تنها سواد نقد داشته باشید، ـ این اطلاعات مربوط به اصول نقد می‌شود ـ لازم است که شناخت کافی پیرامون آن کتاب هم داشته باشید.

تربیت منتقد نمی‌تواند به عهدهٔ دانشگاه‌ها هم باشد. دانشگاه‌ها می‌توانند در رشته‌های مختلف، درسی یا واحدی هم در مورد نقد داشته باشند. مثلاً دانشکده ادبیات درس نقد ادبی داشته باشد. کما این که در گذشته رشته نقدالشعر داشتیم. در چنین موقعیتی شاید منتقدانی هم با توجه به ذوق و نبوغ خودشان پا به عرصه اجتماع بگذارند و سبب تحولی در نقدنویسی بشوند.

محمدرضا صفدری

نقد کتاب کمابیش در ایران نوشته می‌شود و در مطبوعات هم به چاپ می‌رسد. اگر بخواهیم به‌صورت نسبی به ارزیابی این نقدها بپردازیم باید گفت: خوب است. تعداد نقدها نسبت به دوران گذشته خیلی بیشتر شده است و حتی گاهی نقدهایی نوشته شده و می‌شود که جایی برای چاپ پیدا نکرده‌اند و نمی‌کنند. یعنی از نظر

کمی وضعیت نقد کتاب، خوب است؛ هرچند که از نظر کیفی هنوز جای پیشرفت و جای عمیق‌تر شدن آن وجود دارد. از یک نظر نمی‌شود نقد امروز را با نقد دو دهه گذشته مقایسه کرد. نقدهایی که از آثار ادبی در دوران انقلاب باقی‌مانده چندان عمیق و جدی نیست.

نقدهایی که روی آثار گلستان، چوبک، بهرام صادقی یا گلشیری نوشته شده، ارزش هنری والایی ندارند و اگر امروز به این نقدها رجوع کنید، می‌بینید هیچ چیز تازه‌ای ندارد که برای آموزش یا بازخوانی به آنها رجوع کنیم. البته نمی‌شود بی‌انصافی کرد و کلاً نقد گذشته را انکار کرد اما در مجموع نقدی نیست که یک جوان دانشجو و علاقه‌مند به ادبیات داستانی با لذت آنها را بخواند و چیزی یاد بگیرد و یا شیوه نقدنویسی را بیاموزد. منتقدان ما امثال آقای دستغیب، آقای براهنی و آقای حقوقی بودند ولی کدام‌یک، شناخت تازه و شناخت جدی از ادبیات مدرن جهان به ما دادند و نقد به مفهوم علمی روی آثار ایرانی نوشتند که هم نویسنده و هم خواننده از آن بیاموزد؟ نقدهای آن زمان بیشتر جنبه ایدئولوژیک داشتند یا شعاری بودند و منتقدان با نویسنده یا شاعر تصفیه حساب می‌کردند. نقدهای زیادی در آن دوران نوشته شده اما چیز دندانگیری به‌دست نیامده است.

البته اوایل انقلاب دو تا نقد خوب به قلم خانم آذر نفیسی خواندم که روی آثار ساعدی و چوبک نوشته بود. یکی ـ دو نقد هم به قلم گلشیری پیرامون آثار دولت‌آبادی و احمد محمود خواندم. غیر از این فعلاً نقد خوب دیگری به ذهنم نمی‌رسد. یعنی به یاد ندارم که خوانده باشم. نقدهایی هم که امروز در روزنامه‌ها چاپ می‌شوند اغلب سطحی هستند و انگار برای نوعی رفع تکلیف نوشته شده است. من نمی‌گویم منتقد به اندازه نویسنده باید روی یک اثر کار بکند، ولی تا اندازه‌ای باید اثری را که نقد می‌کند بشناسد و برای آن مایه بگذارد. نقد امروز در غرب به‌عنوان یک گونه ادبی مستقل، به‌عنوان یک ژانر شناخته می‌شود و خواننده هم آن را می‌خواند و از آن لذت می‌برد. اما در ایران هرگز این‌گونه نبوده و نیست. الان نقدهایی که در غرب، در مورد آثار بکت یا فاکنر و دیگران نوشته شده‌اند، خودم چندین بار این نقدها را می‌خوانم تا چیزی از آنها یاد بگیرم. چون نقد در ایران به‌طور جدی در دانشگاه و دبیرستان و مدارس آموزش داده نمی‌شود، وضعیت

نقدنویسی لنگ است.

این که کتاب‌های بسیاری در زمینه تئوری نقد در یک دهه اخیر در ایران منتشر شده‌اند، آیا کمکی به دانش نقدنویسی کرده‌اند، مشخص نیست. باید بیشتر روی این مسأله تأمل کرد. اما به جرأت می‌گویم نقدی که ده سال دیگر، من یا یک فرد علاقه‌مند به ادبیات داستانی بخواهد آن را بخواند و از آن لذت ببرد، من تردید دارم که امروزه چنین نقدی با این مشخصات نوشته شود. وقتی به نقدهایی که منتقدان غرب روی آثار نویسندگان کشورشان می‌نویسند رجوع می‌کنیم. می‌بینیم که می‌شود بارها آنها را مطالعه کرد و هر بار نکته جدیدی کشف کرد! من کمتر نقدی در این حد و اندازه به قلم منتقدان ایرانی دیده‌ام. اهل قلم چه نقدپذیر باشند و چه نباشند تأثیری در جریان نقدنویسی ما ندارد و آثارشان هم نقد می‌شود. در زمان گذشته به‌ویژه پیش از انقلاب، افراد زیادی پیرامون آثار نویسندگان نسل اول مثل جمالزاده، چوبک، گلستان و آل احمد و... نقد نوشتند. ولی چقدر این نقدها به امثال من کمک کرده، نمی‌دانم. نقد اگر باارزش باشد چه اهل قلم بپذیرند و چه نپذیرند، کار خودش را می‌کند و تأثیر خودش را می‌گذارد.

این که منتقد کجا باید آموزش ببیند و این که آیا دانشگاه وظیفه و رسالتش تربیت منتقد است یا نه؟ باید گفت تا اینجا نه هیچ داستان‌نویس و شاعر موفقی از دانشگاه بیرون آمده و نه منتقدی آگاه. اگر هم منتقدی از دانشگاه فارغ‌التحصیل شده باشد و آموزش خودش را در دانشگاه دیده باشد، آن‌قدر محتاط و محافظه‌کارانه عمل می‌کند که کارش ضعیف‌تر از منتقدان دانشگاه‌ندیده است.

سیستم آموزشی ما ابتر است و دانشگاه‌های ما با ادبیات معاصر قرن‌ها فاصله دارد. چگونه می‌توان در چنین فضایی انتظار تولد منتقدان حرفه‌ای را داشت؟ اگر در دانشگاه‌های غرب این اتفاق می‌افتد، وضعیت از پایه تفاوت دارد.

کوروش صفوی

نقد ادبی، امروز در جامعه ما از چند منظر دنبال می‌شود؛ یک دیدگاه همان دیدگاه سنتی است که سال‌هاست ادامه دارد و در میان اهل فرهنگ هم اعتبار خاص خودش را دارد، آن هم بر حسب سنت. گروهی دیگر که به نظر من خون

تازه‌ای در رگ‌های نقدنویسی ایران تزریق کرده‌اند و مطالعات خوبی هم در این حوزه دارند، این گروه اغلب جوانان یا افرادی هستند که با نگرش مدرن به مقوله نقد نگاه می‌کنند. بیشتر این منتقدان مکاتب جدید نقد ادبی از جمله نقد زبانشناختی را می‌شناسند و نقد فرمالیستی، نقد ساختارگرا، روانشناختی و پست‌مدرن را خوانده‌اند و با یکی از این ابزارها، آثار ادبی را بررسی می‌کنند. به نظر من این دو دیدگاه در کنار هم جذابیت فراوانی ایجاد می‌کنند چون هر کدام از اینها اگر در تقابل با دیگری قرار نگیرد نمی‌تواند ارزش خودش را نشان بدهد. به همین خاطر امروز می‌بینیم، نقد ادبی در ایران پویاتر از یکی ـ دو دهه گذشته دارد رو به جلو می‌رود و امیدوارم که این تقابل سنت و مدرن بتواند ما را به نظریه‌پردازی‌هایی برساند، چون اساساً کشورهایی با قدمت دراز فرهنگی، مثل ایران نیاز به چنین نظریه‌پردازی‌هایی دارند. من احساس می‌کنم به دلیل غنای فرهنگی و سابقه طولانی ادبیات فارسی، باید نظریه‌های روشمندی را برای کار خودمان بسازیم. چون از یک دوره‌ای به بعد اعمال روش‌های غیر ایرانی روی ادب فارسی جواب نمی‌دهد و مشکل‌آفرین می‌شود.

مشکل دیگر ما در حوزه نقد ترجمه سخت و غیرفارسی کتاب‌های تئوریک است. یعنی با یک زبان غامضی ترجمه می‌شوند که درک آن برای مخاطب غیرمتخصص دشوار است. که البته علت عمده آن ناشناخته بودن زبان این آثار برای خود مترجم است و مترجمانی که روی این دسته از آثار کار می‌کنند، هنوز مباحث آن را درونی نکرده‌اند و این تئوری‌ها را در خودشان نهادینه نکرده‌اند. پوپر حرف جالبی دارد، می‌گوید: هر چه مطلبی را سخت ادا کنند، نشان می‌دهد گوینده، آن مطلب را به‌درستی نفهمیده تا بتواند به سادگی به دیگران منتقل کند. به همین خاطر بسیاری از کتاب‌های تئوری نقد، بخصوص آنهایی که در یک دهه اخیر چاپ شده‌اند، زبانشان هنوز زبانی نیست که بتواند مخاطب غیر متخصص را در مسیر ایجاد ارتباط قرار بدهد. مخاطب غیر متخصص هم برای شناخت این مباحث احتیاج به مطالعه کتاب‌های ترجمه‌شده ندارد که بخواهد بداند اشکولوفسکی چه گفته یا این که نظریه یاکوبسن چیست؟ به همین خاطر ما هنوز در یک مرحله‌گذار از زبانی ناشناخته را طی می‌کنیم تا برای بیان همین نظریه‌های نقد برسیم به زبانی که

ریشه فارسی داشته باشد. البته این مسیر را در فلسفه هم داشتیم. شما نگاه کنید بیست سال پیش وقتی حتی می‌خواستیم مطلبی راجع به ویتگنشتاین بنویسیم، خیلی سخت و بد می‌توانستیم با ویتگنشتاین در زبان فارسی ارتباط ایجاد کنیم. در حالی‌که ویتگنشتاین اصطلاح تخصصی در آثارش ندارد که با آن مشکل داشته باشیم. بتدریج این مسیر طی شد.

حالا هم روزی به آن زبانی می‌رسیم که بتوانیم این تئوری‌های نقد را به زبان ساده و رسا به مخاطب برسانیم. تا این مرحله‌گذار را طی نکنیم مجبوریم گرفتار این سردرگمی‌ها باشیم، یعنی نقدهایی نوشته بشود که منتقد روش و مکتب خاصی را لحاظ نکند.

فرض کنید کسی با چراغ قوه وارد غاری می‌شود که فقط یک نقطه از غار را با آن چراغ‌قوه روشن می‌شود و نقاط اطراف همچنان تاریک می‌ماند. ما ناچاریم آثار را از دریچه‌های مختلف نقد و بررسی کنیم. یعنی در کنار نقد زبانشناختی، نقد جامعه‌شناختی هم لازم داریم، همینطور نقد روانشناختی هم می‌خواهیم. مشکل اینجاست که افراد وقتی در این‌مسیر قرار می‌گیرند. خیلی متخصص نقدنویسی و مکتب‌های نقد ادبی نیستند. بنابراین از همه ابزارهای دم دست به شکل ناقص استفاده می‌کنند. مثلاً نقدی ابتدا با ابزار زبانشناختی شروع می‌شود، بعد روانشناختی می‌شود، در میانه بحث به فرم می‌پردازد و بعد... به این خاطر با چنین وضعیتی روبه‌رو می‌شویم که بعضی از این منتقدان به آن تخصص اصلی نرسیده‌اند. برای رسیدن به آن نقطه مورد نظر وقت لازم است که ما در این حیطه هنوز خیلی تازه‌کاریم.

وقتی کسی نقد جامعه‌شناختی می‌نویسد در کنار شناخت ادبیات، باید جامعه‌شناسی را خیلی خوب بداند. یا وقتی می‌خواهد نقد زبانشناختی روی اثری داشته باشد، حتماً باید علم زبانشناسی را بلد باشد، پس هنوز باید صبر کنیم و وقت بگذاریم تا منتقدان حرفه‌ای و متخصص داشته باشیم.

در بحث فرهنگ نقدپذیری هم باید بگویم اگر نقد را به معنای کلی‌اش در نظر بگیریم، یعنی هم جنبه‌های مثبت و هم جنبه‌های منفی را مد نظر قرار دهیم، اغلب اهل قلم نقد مثبت را خیلی راحت می‌پذیرند. ولی مشکل در این است که اگر نقد

جنبه منفی داشته باشد، خلق و خوی شرقی اجازه نمی‌دهد طاقت بیاوریم و آستانه تحمل‌پذیری ما عیان می‌شود. هرچند اخیراً می‌بینم- حالا یا به تقلید یا به دلیل دیگر- کم‌کم سعه صدر در ما پیدا می‌شود. یادم هست، دو- سه دهه پیش وقتی نقدی نوشته می‌شد، شمشیر را از رو می‌بستند و منتقد و صاحب اثر به جان هم می‌افتادند، حالا از آن وضعیت بیرون آمده‌ایم و گاهی در برابر نقدهای تند هم فروتنی نشان می‌دهیم، اما هنوز با آن شرایط مطلوب فاصله داریم که احساس کنیم منتقدی که پیرامون آثار ما قلم می‌زند، در جهت بهبود ادبیات است.

عمران صلاحی

نقد از هر جهت، هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی در حد نصاب نیست. وضعیت نقد بسیار مبهم است. آنچه هم که نوشته و منتشر می‌شود بیشتر سلیقه‌ای است. نقدهایی هم که امروز نوشته می‌شوند عموماً توسط اهل قلم نوشته می‌شود. چه نویسندگان و چه شاعران، اغلب نقد می‌نویسند. جالب است بدانید هر کس هر جور داستان می‌نویسد یا هر جور شعر می‌گوید، همان داستان و شعر خودش را ملاک و معیار قرار می‌دهد و بر همان اساس آثار دیگران را نقد می‌کند. در دیگر حوزه‌های هنر هم همین وضع وجود دارد. یعنی سبک‌های متفاوت و سلیقه‌های مختلف هست که می‌خواهد هر کسی را با متر و معیار خودش بسنجد، در حالی که باید تمام سلیقه‌ها را با معیارهای همان شخص سنجید و ارزیابی کرد، من این وضع را خیلی کم در میان منتقدان و نقدنویسی امروز می‌بینم، البته نمی‌گویم اصلاً نیست. هست ولی تعدادشان بسیار کم است.

من شخصاً خودم را خیلی مدیون نقد می‌دانم. نقدهایی که از من شده و یا در مورد آثارم شده اغلبشان البته شفاهی بودند. من در محفل بزرگان ادبیات فارسی که می‌نشستم از شاملو، اخوان، آتشی و حتی از شاعرانی که کمتر شهرت دارند، خیلی آموختم. به فرض شعری خواندم و آنها پیشنهادهایی دادند، مثلاً می‌گفتند این کلمه باید عوض شود. یا فلان سطر را باید حذف کنی، یا آن بند را باید جابه‌جا کنی. من از این نظریات حضوری که عنوان می‌شد خیلی استفاده کردم.

یک عیبی که امروز آدم می‌بیند این است که همه می‌خواهند از همدیگر

مچ‌گیری کنند؛ متأسفانه هر کسی باید با کار خودش، خودش را نشان بدهد. بعضی‌ها فکر می‌کنند با مچ‌گیری دیگران خودشان را می‌توانند جا بیندازند یا مطرح کنند. هر کسی باید کار خودش را بهتر عرضه کند و این بر می‌گردد به جو اجتماعی، سیاسی که در چنین جوی، چنین حالت‌ها و وضعیت‌هایی هم هست. البته من تخصصی در زمینه نقد ندارم و اینهایی که می‌گویم نظر شخصی من است. این که در میان اهل قلم نقدپذیری وجود دارد یا نه، باید بگویم بستگی به اهلش دارد. بعضی‌ها هستند که دنبال آدم می‌کنند،بعضی‌ها هم نقد را با گشاده‌رویی می‌پذیرند. البته بعضی نقدها هم نقد نیست؛ در واقع نقد خود صاحب اثر است به جای این که نقد اثر باشد. آنجاست که می‌بینیم ناگهان منتقد و نویسنده دسته به یقه می‌شوند و کار از ادبیات به فیزیک کشیده می‌شود!

کتاب‌هایی هم که در زمینهٔ تئوری نقد و نظریه ادبی طی سال‌های اخیر چاپ شده‌اند، سطح دانش نقد را در میان نویسندگان، شاعران و منتقدان افزایش داده است. اما معمولاً تئوری‌ها را از دل آثاری که به وجود آمده‌اند بیرون کشیده‌اند و تدوین کرده‌اند. متأسفانه در خیلی از موارد در ایران می‌بینیم که افراد آثارشان را براساس تئوری می‌نویسند. خوب، طبیعی است که خود این تئوری‌ها معلوم نیست از نظر ترجمه و انتقال معنا و مفهوم آن نظریه‌ها چگونه است. کلاً معلوم نیست. مخصوصاً در زمینه شعر و نقد آن چه باید گفت و چگونه اظهار نظر کنم. البته نقدهایی هم که به صورت تخصصی و در یک مکتب مشخص نوشته می‌شوند مثل نقد ساختارگرا یا نقد فرمالیستی و نقد زبانشناختی و... قابل تقدیر است. البته من برخی از این آثار را هنوز نخوانده‌ام.

ما نقدهای متفاوتی داریم، نقد اجتماعی، نقد سیاسی و... انواع مختلف هست یا در بررسی خود اثر، ممکن است یکی تفسیر اثر باشد، یکی شرح آن باشد، یا نقدش باشد. از هر دیدگاهی، هر منتقدی می‌تواند به یک اثر نگاه کند. ولی خود من علاقه‌ام به این است که یک اثر ادبی را بیشتر از نظر ادبیت متن باید نگاه کرد و دید نویسنده چه کارهایی کرده است. متأسفانه گاهی اوقات می‌بینیم که بعضی از افراد یک اثر را از دیدگاه سیاسی نگاه می‌کنند و به عنوان یک اثر ادبی آن را به طور کل کنار می‌گذارند و توجهی هم به ساخت و پرداخت اثر ندارند.

نمی‌دانم چگونه و به چه شکل می‌شود نقد را آموزش داد و به یک جریان عمومی تبدیل کرد یا چگونه می‌شود نقدنویسی را یاد گرفت. نوشتن نقد را ولی می‌شود آموخت، یادگرفت و حتی یاد داد. نقد گاهی یک نقد محتوایی است یا گاهی نقد مضمون‌گرا است. هر کدام از این جریان‌ها، برای رشد و نهادینه شدن احتیاج به افرادی دارد که این حیطه‌ها را بشناسند و به همین جهت من اعتقاد دارم منتقد را می‌شود پرورش داد. مثلاً در دانشگاه‌ها رشته نقد ادبی دایر کنند. امروز نمی‌دانم چنین رشته‌ای در دانشگاه تدریس می‌شود یا نمی‌شود ولی اگر نباشد، باید برای آن برنامه‌ریزی کرد. می‌شود فن نقد را یاد داد. البته کسی که آن استعداد و خلاقیت را نداشته باشد با آموزش هم به جایی نمی‌رسد. در مجموع نقد ادبی یک چیز علمی است و می‌شود آن را یاد داد و یا این که یاد گرفت.

متأسفانه نقد در ایران همیشه با فحاشی و تسویه‌حساب و مسائلی از این دست همراه بوده است یا در ستایش حلقه دوستان ادامه پیدا کرده. منتقد هر کسی را که در فضای فکری خودش هست مطرح می‌کند و بقیه را حذف می‌کند، با این تصور که اگر در حلقه یاران او قرار ندارد پس آن نویسنده یا شاعر دشمن اوست و با ابزار نقد سعی می‌کند او را از میدان به در کند.

محمد صنعتی

وضعیت نقد کتاب در حال حاضر و در چند سال اخیر در ایران تغییراتی کرده است ولی بیشتر این تغییرات موردی و به صورت منفرد است و هنوز یک جنبش همگانی در عرصه نقد به وجود نیامده است. اصولاً در این تردیدی نداریم که امروزه ما صاحب جامعه‌ای هستیم بسته و انتقادگریز و خیلی هم تحمل‌پذیرش نقد را نداریم. به این جهت شاید سنت نقد هم در ایران وجود نداشته است. به خاطر این که هیچ وقت ما امکانات فرهنگی، به آن شکل نداشتیم تا بتوانیم وارد حوزه تفکر و اندیشه مدرنیته بشویم. بنابراین جامعه ما به طور غالب در یک وضعیت پیشامدرن به‌سر می‌برد.

البته افراد معدودی هم داریم که نقدهای تخصصی و علمی می‌نویسند یعنی در حوزه نقد زبانشناسی، نقد جامعه شناختی، نقد روانشناختی، نقد ساختاری و... انگشت

شمار افرادی هستند که کار می‌کنند. ولی در کل منتقد به معنای واقعی کلمه و به آن معنا که در فرهنگ غرب مرسوم است اگر داشته باشیم، خیلی کم است. به دلیل این که آن پیش‌زمینه‌ها که می‌باید وجود داشته باشد تا افراد با یک نقد اصولی که کاملاً متفاوت با تحسین و تمجید باشد، نداشته‌ایم؛ یعنی آنچه که در منتقدانی که به تحلیل و تفسیر اثر بپردازند بسیار کم‌اند. به همین جهت اگر بگویید من صرفاً نقد تخصصی در زمینه روانشناختی می‌نویسم چندان درست نیست. برای این که نقد من، نقدهای روانشناختی را هم شامل می‌شود؛ همینطور نقد تفسیری را و نیز نقد زبان. یعنی نمی‌توان این حوزه‌ها را از هم تفکیک کرد. در خارج هم همین طور است؛ کسی مثل ژولیا کریستوا هم روانکاو است هم زبانشناس. بنابراین نقدی هم که می‌نویسد، شامل هر دو مورد می‌شود. در طی چند سال اخیر کتاب‌هایی در زمینه نظریه‌های ادبی و تئوری نقد منتشر شده که من فکر می‌کنم در گسترش فرهنگ نقد در سطح عموم مؤثر بوده است. اما در مجموع نمی‌توان گفت این آثار تا چه اندازه در افزایش آگاهی منتقدان تأثیر داشته. چون من معتقدم منتقدان ایرانی باید لااقل یک زبان خارجی را بدانند تا بتوانند از منابع اصلی استفاده کنند. اگر بخواهند منتظر بمانند تا کتابی در زمینه نقد ترجمه و چاپ شود و براساس آن نقد بنویسند، فکر نمی‌کنم بتوانند نقد جریان‌سازی به وجود آورند. ولی قطعاً کتاب‌هایی که منتشر می‌شوند خوانده می‌شوند و تأثیر خودشان را هم به جا می‌گذارند.

در بحث تربیت منتقدان هم من فکر نمی‌کنم که وظیفه دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها باشد. آیا تربیت قصه‌نویس، شاعر یا نقاش و کارگردان به عهده دانشگاه‌هاست؟ معمولاً دانشگاه‌ها هنرمند تربیت نمی‌کنند و نمی‌کردند. کسی که ادبیات می‌خواند لزوماً قصه‌نویس نمی‌شود. عکس این قضیه هم صادق نیست. یعنی این که افراد فکر کنند، بدون اندوختن دانش قصه‌نویسی به اضافه دانش عمومی می‌توانند قصه‌نویس خوبی بشوند. بیشتر نویسندگان و منتقدان براساس تلاش‌های فردی و مطالعات مداوم و گسترده به مرتبه بالاتری دست پیدا کرده‌اند. من فکر می‌کنم آنچه به نویسنده و هنرمند و منتقد کمک می‌کند این است که بیش از آنچه که می‌نویسند، بخوانند. معمولاً شیوه کار ما بر عکس این قضیه است؛ یعنی بیشتر می‌نویسیم و کمتر می‌خوانیم و بیشتر حرف می‌زنیم و کمتر گوش می‌کنیم.

محمد ضیمران

معمولاً نقدهایی که من در ایران راجع به کتاب‌های مختلف دیده‌ام، آن ضوابط و معیارهایی که در چارچوب‌های تعریف شده مورد توجه قرار می‌گیرد و به نقد کتاب می‌پردازند، نیست، این گونه نقد با ضابطه روی کتاب‌های فارسی خیلی کمتر دیده می‌شود. از جمله نقد کتاب، به هیچ وجه تنها ایرادگیری و بهانه‌جویی نیست. نقد، بررسی همه جوانب یک اثر است. بنابراین در بررسی یک کتاب آخرین بحث، ممکن است بحث داوری پیرامون چند و چون ارزش کتاب و نقاط ضعف آن باشد. نقد کتاب‌هایی که من در ایران دیده‌ام و خوانده‌ام بیشتر نشان‌دهنده حب و بغض‌ها و یا تعریف و تمجیدهایی است که منتقد نثار مؤلف می‌کند. در مجموع کمتر محتوای کتاب‌ها مورد توجه واقع می‌شود. یعنی به جای این که به موضوع کتاب و ویژگی‌های آن بپردازند، با نویسنده کتاب کار دارند. به این معنا می‌بینیم، وقتی در غرب کسی کتابی را نقد می‌کند، قطع نظر از این که نویسنده چه رابطه‌ای با او دارد، هیچ‌وقت نویسنده را آماج حمله‌های خودش نمی‌کند، بلکه صرفاً به داوری در زمینه متن کتاب می‌پردازد. بنابراین در ایران می‌بینیم نقدهای زیادی با چنین رویکردی نوشته می‌شود. البته در غرب هم چنین نقدهایی هست ولی این نقد در جهان امروز بسیار کهنه و بدون اعتبار است. معمولاً به این نوع نقد، نقد بیوگرافیک می‌گویند، یا نقد مبتنی بر شرح حال و وضعیت نویسنده که اعتبارش چندان قابل بحث و بررسی نیست.

افرادی هم هستند که در سال‌های اخیر از منظر زبانشناختی، یا از منظر روانشناختی، یا از منظر جامعه‌شناسی برخی از آثار داستانی را نقد و بررسی کرده‌اند و می‌کنند. این نقدها بر اساس الگوها و انگاره‌های معتبر نوشته می‌شود. یعنی اگر کسی اثری را از منظر روانشناختی بررسی می‌کند، روانشناسی را در متن اثر اعمال می‌کند نه روی نویسنده اثر. اگر این تئوری را به نویسنده اثر تعمیم بدهد دیگر آن نقد دچار وضعیتی می‌شود که به آن می‌گویند، سفطسطه. این نقدهای تخصصی بسیار معدودند. کسانی مثل دکتر محمد صنعتی که از زاویه کار خودشان یک اثر را نقد و تحلیل می‌کنند که خیلی هم ارزشمند است. یعنی همان کاری که روی کتاب هدایت انجام داد یا نقدهای دیگری که نوشت، خیلی قابل توجه است. به دلیل این

که براساس یک الگوی روانکاوانه در بررسی چند و چون یک اثر اعمال شده است. یا کسی که از زاویه زبانشناسی یک اثر را نقد می‌کند، می‌تواند به دستاوردهای بسیار مهمی بینجامد و راهگشای دیگران باشد.

من فکر می‌کنم کتاب‌های تئوری نقد که طی سال‌های اخیر منتشر شده‌اند در دانش منتقدان و آگاهی اهل قلم تا حدی مؤثر بوده‌اند. ولیکن بیشتر منتقدان قطع نظر از ادبیات نقد، وارد حوزه نقدنویسی می‌شوند که اگر آن الگوها و تئوری‌ها را به‌عنوان راهنمای عمل در نقد یک اثر به کار بگیرند، باعث اعتلای نقدهایشان و بهتر شدن آن می‌شود. حتی نقد می‌تواند به‌عنوان یک اثر ارزنده و مستقل قابل مطالعه باشد و خودش ناشی از یک خلاقیت باشد. مثلاً رولان بارت می‌گوید: تنها نوشتن یک اثر، کار خلاقانه و آفرینشی نیست، بلکه نقد آن اثر هم می‌تواند یک کار خلاقه تلقی شود. بنابراین از این زاویه اگر نگاه کنیم، نقد هم می‌تواند برای خواننده، لذت‌بخش و جذاب باشد. من اعتقاد دارم اگر نقد با همان اصول علمی و منطقی و منصفانه نوشته شود، بدیهی است هر اهل قلمی آن را می‌پذیرد و به آن گوش می‌کند، چه با دیدگاه منتقد موافق باشد، چه مخالف. هر اهل قلمی باید سعی کند از نقد اصولی و علمی بیاموزد. چه‌بسا اهل قلمی که رهنمودهای منتقد را در تجدید چاپ کتابش لحاظ می‌کند یا در تألیف کتاب بعدی آن را به کار می‌بندد. اما در پذیرش و تحمل نقد، افراد متفاوت عمل می‌کنند. جمع‌بندی این موضوع برای من خیلی مشکل است که بگویم امروز اهل قلم تا چه حد تحمل نقد آثارشان را دارند. افراد در برخورد با این موضوع متفاوتند و ظرفیت‌ها هم متفاوت است. بنابراین نمی‌توان یک ارزیابی کلی داشت، اما ظاهراً نقدهای خوب به نویسندگان کمک شایانی کرده و می‌کند.

تربیت منتقد هم دو راه‌حل دارد. یکی دانشکده‌ها هستند که می‌توانند مبانی نقد را با اهمیت تلقی کنند. ولی ظاهراً در برنامه درسی دانشکده‌ها، به مبانی نقد اهمیت لازم را نمی‌دهند. از طرف دیگر نقدهایی مبتنی بر نبوغ شخصی و مطالعه مستمر و خلاقیت فردی شکل گرفته. به همین خاطر اغلب منتقدان نه دوره‌های دانشگاهی دیده‌اند و نه در رشته خاصی از نقد تخصص لازم را دارند. همین گروه اگر معیارهای معتبر نقد را در نوشته‌هایش مراعات کند می‌توانند منتقدان خوبی در جامعه فرهنگی

باشند. امروز نقد پراتیک خیلی بیشتر رایج است تا نقد علمی. عده‌ای هم که خودشان را منتقد می‌دانند. مشخص نیست چارچوب‌هایی را که در نقد یک اثر اعمال می‌کنند، چگونه است و در کدام مکتب نقد، قابل ارزیابی است. اگر اهل داد و ستد یا بده‌بستان‌های رایج نباشند، وضع از این که هست بهتر و بهتر خواهد شد. حتی می‌توانند مسیر تازه‌ای در عرصه نقدنویسی باز کنند.

کامیار عابدی

بی‌تردید، وضعیت نقد کتاب زیرمجموعه‌ای از موقعیت نقد به معنای گسترده سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کلمه است. این موقعیت، در کشوری که هنوز ذهنیت مدرن را نپذیرفته (یا نتوانسته بپذیرد) و ساختارهای سیاسی- اجتماعی‌اش در برابر «نقد» مقاومت می‌کند، هیچ‌گاه در حد مطلوبی نبوده است. اما دست‌کم می‌توان گفت با دور شدن نسبی از «تاب و تب‌های جنگ سرد، امیدهای بلندپروازانه آرمان‌های اجتماعی و دوره چیرگی فکر ایدئولوژیک بر فکر انتقادی»، تفاوت‌هایی را در چشم‌اندازها به‌وجود آورده است. البته می‌توان به نومیدی گرایید (و من، خود، گهگاه در چنین حالت‌هایی قرار می‌گیرم)، اما باید اشاره کرد که به‌رغم بی‌شیرازگی در برخی امور، انصاف، تعادل، نکته‌سنجی و باریک‌بینی در تحلیل و بررسی آثار، بیش از پیش شده است. این موضوع، تا حدی در فرهنگ نقدپذیری هم دیده می‌شود. هرچند، نباید ناگفته گذاشت که هنوز، بخش قابل توجهی از اهل قلم، مقوله نقد را در مجموعه »دوستی‌ها و دشمنی‌های شخصی، تصفیه‌ها و تسویه حساب‌های فردی، گروهی و قبیله‌ای» تعریف و محدود می‌کنند. اما به نظر می‌آید که تعداد این گروه در سال‌های اخیر رو به کاستی باشد؛ پس اگر اثر ما مورد «نقد» قرار نگرفته است یا مشمول تحلیلی »انتقادی» شده است، نباید اصل قضیه و وجود جریان درست و بقاعده و متعادل نقد ادبی را منکر شویم.

ترجمه متون نقد ادبی فرنگی، بویژه در دهه ۱۳۷۰، مانند روند کلی ترجمه آثار فرنگی رویداد و روند خجسته‌ای بود، اما این برگردان‌ها، به لحاظ کیفی همگی در یک سطح نیستند؛ برخی خوب، گروهی متوسط، تعدادی در خور توجه و بسیاری ضعیف جلوه می‌کنند. یک دلیل اصلی، البته آن است که زبان فارسی در مقام زبانی

علمی، هنوز دست‌آموز زبان نقد ادبی جدید نشده است. اما دلیل دیگر، احتمالاً کم‌دانشی یا بی‌شکیبی مترجمان است؛ مثالی می‌آورم: کتاب کوچکی است به نام Introduction An :theory Literary Studying من دو ترجمه فارسی از این اثر، دیده‌ام. یکی از این دو ترجمه زبانی در خور درک دارد و دیگری، به هیچ وجه چنین نیست. با این همه، شنیده‌ام که در مجموع، کیفیت ترجمه ادبی در ایران از همه کشورهای خاور میانه بالاتر است.

یکی از آثار مثبت ترجمه متون نظری نقد، تخصصی شدن بخشی از نقدهاست. برخی از این نقدها با مطالعه و دقت کافی و مطلوبی نوشته شده و از دل پژوهش که در نقدهای تخصصی بسیار ضروری است، بیرون آمده است. اما تعدادی از نقدهای مورد اشاره «تخصصی نما» است و هدفی جز مرعوب کردن خواننده ندارد. اشکال کار، همچنان که در جایی دیگر به آن اشاره کرده‌ام »به برخورد غیر انتقادی» و «ناگزینش»مندانه ما نسبت به ادبیات انتقادی غرب مربوط می‌شود؛ برگردان و واگویی شرط لازم است؛ اما شرط کافی، جذب ادیبانه آرا و نحله‌های نقد فرنگی، آن هم به شیوه‌ای پژوهشی- انتقادی است. گذشته از این نقد باید به تعریف‌های ما از جهان، انسان، هستی، زندگی، تاریخ، حقیقت و مانند آنها وسعت، خلوص، دقت و وضوح ببخشد. چنین کاری، علاوه بر مطالعه دقیق و ژرفای ذهنی، باید با زبانی روشن، فصیح و دلپذیر همراه شود. زیرا قدرت ذهن در زبان نمود می‌یابد. دست‌کم، یکی از سه ویژگی یادشده زبان، باید در نقد حضور داشته باشد وگرنه اصطلاح‌های مغشوش و تعریف‌نشده، عبارت‌های بی‌ربط، نقل قول‌های پراکنده و جمله‌های پرتصنع و فضل‌فروشانه، راه به جایی نمی‌برد.

تربیت ذهنیت‌های انتقادی یا منتقد، البته برعهده نهادهای اجتماعی و فرهنگی است و از جمله این نهادها می‌توان به دانشگاه‌ها و مطبوعات اشاره کرد. این نکته در دوره مدرن غرب، به شکلی بسیار برجسته رخ داده است. اما دانشگاه‌ها و مطبوعات ما به دلیل تزلزل و ضعف ساختارهای سیاسی و اجتماعی در ایجاد یک جریان مستمر، در جهت انتقاد ادبی ناتوان بوده‌اند! استثناها را باید به کنار نهاد، زیرا قاعده، این بوده است که در بهترین حالت، دانشگاه‌های ایران بیشتر «ادیبان» توانا و مهم آفریده‌اند و روزنامه‌ها و مجله‌ها نیز «قلمزنان» حرفه‌ای و خوش‌ذوق تربیت

کرده‌اند. وقتی سرنوشت دانشگاه‌ها را دانشمندان رقم نزنند و مطبوعات، هنوز از گرد راه نرسیده تعطیل شوند و البته مطبوعات قدیمی هم در خدمت اهداف محافظه‌کارانه قدرت حاکم درآیند، چه انتظاری می‌توان داشت؟

محمود عبادیان

من به دلیل فرصت کم نمی‌توانم همه نقدهایی را که در مطبوعات و رسانه‌ها چاپ می‌شود بخوانم و نمی‌شود به‌صورت صددرصد به این سؤال جواب داد که وضعیت نقد کتاب در ایران چگونه است؟ باید با فکر و مطالعه بیشتر اظهارنظر کرد.

در دانشگاه‌های ما امروز نقد به‌مثابه نقد تدریس نمی‌شود. ولی ادبیات به‌عنوان دو واحد درسی نقد و سبک‌شناسی، سابقاً تدریس می‌شد. حالا شاید تبدیل به چهار واحد شده باشد. در این کلاس‌ها، استادان شعرهای کلاسیک یا متون نثر را نقد و بررسی می‌کنند، یا این‌گونه بوده یا قرار است این‌گونه باشد. این آثار به آن معنا نقد نمی‌شود ولی یک قطعه شعر یا یک داستان کوتاه بنا به مواضع و علایق استاد یا نقطه نظری که از یک اثر ادبی دارد، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

تربیت منتقد از نظر اصولی باید به عهده دانشگاه‌ها باشد، همه جای جهان این چنین است ولی اینجا این‌طور نبوده و نیست. نه در دوران گذشته دانشگاه‌ها چنین وضعیتی داشتند و نه در دوران اخیر که وضعیت نقد در جامعه بهتر شده است. یعنی نقد ادبی امروز در جامعه ما عمق بیشتری پیدا کرده و از آن درگیری‌ها و جبهه‌گیری‌های کاذب گذشته بیرون آمده است، ولی این شیوه صحیح نیست؛ یعنی در بین روزنامه‌نگاران و نویسندگانی که با مجلات ادبی سر و کار دارند. درحالی‌که در کشورهای اروپایی، فرضاً دانش نقد از فضای دانشگاهی و کلاس شروع می‌شود و در مطبوعات و مجلات و در جمع روزنامه‌نگاران و نویسندگان رشد همگانی پیدا می‌کند. از طرفی در جامعه ما اهل قلم هم خیلی سخت نقدپذیر هستند، یعنی یک نوع روحیه تک‌روی در ما هست که خود را سرآمد همه می‌دانیم و کامل. در این حالت به ما برمی‌خورد اگر کسی ضعف کارمان را گوشزد کند.

از طرف دیگر نقد در ایران معمولاً این‌گونه است که منتقد جنبه‌های منفی و ضعف‌های یک اثر را برجسته می‌کند. در حالی که نباید یک‌جانبه نگاه کرد. نقد

واقعیت داستان یا شعر و هر اثر هنری دیگر را به بحث می‌گذارد. منتقد نقطه‌نظرات و برداشت‌های خودش را آن‌گونه که با واقعیت انطباق دارد، با خواننده و با یک جمع و یا با محفلی که با او مرتبط است، در میان می‌گذارد. ما در مجموع تحمل نقد یکدیگر را نداریم و یک دلیلش هم همین است که منتقدان جنبه‌های منفی یک اثر را جویا می‌شوند و شاخ و برگش می‌دهند درحالی‌که این شیوه با موازین نقد اصولی و علمی مناسبتی ندارد. ولی واقعیت این است که چند سال قبل که من به مسأله نقد می‌پرداختم، شرایط این‌گونه بود، حالا مدتی است که در جریان مسائل روز نیستم و به همین سبب شاید اطلاعات من دقیق نباشد. ولی در ایران نقد به آن معنا که در غرب رایج است، سابقه نداشته است. البته جاحظ یا ابن قتیبه، چیزهایی در مورد ظرافت آثار شعری نوشته‌اند که بیشتر هم جنبه صوری دارد. واقعیت این است که ما سابقه نقد نداریم. شاید بعد از شهریور ۲۰ بود که زمینه‌هایی برای نقد اجتماعی و نقد سیاسی و ادبی پیدا شد که آن هم می‌دانید دولت مستعجل بود.

مشیّت علایی

وضعیت نقد کتاب هم بخشی از وضعیت نقد به معنای عام به‌حساب می‌آید. بعضی از نقدها طبعاً طولانی‌تر و روشمندتر هستند و برخی از نقدها هم در حقیقت مرور یک کتاب است. تقریباً بیشتر نقدهایی که در روزنامه‌ها و مجلات چاپ می‌شوند، از دسته دوم هستند اما داوری در مورد این نقدها باید منصفانه‌تر باشد. امسال به عنوان داور یکی از مؤسسات فرهنگی، مقدار زیادی نقد در اختیارم گذاشتند تا از میان آنها چند نقد برجسته‌تر را انتخاب کنم، یعنی یکی به‌عنوان بهترین نقد و یکی به‌عنوان بهترین مرور کتاب و یکی هم به‌عنوان بهترین نظریه ادبی. در مورد مقوله سوم هیچ اثری پیدا نکردم که بتوان نظریه ادبی به آن اطلاق کرد. ولی دو نوع دیگر فراوان بود و در حین مطالعه آنها دیدم انصافاً آثار بدی نیستند، حتی نظرم را پیرامون نقدنویسی در ایران عوض کردند. من فکر نمی‌کردم در حیطه نقد تا این اندازه جلو رفته باشیم. به نظر من نقد نسبت به دهه‌های قبل خیلی بهتر شده است.

من دلیل این حرکت را هم چاپ کتاب‌هایی می‌دانم که در زمینه مباحث

تئوریک نقد ترجمه و منتشر شده‌اند. همچنان که اطلاع دارید در گذشته؛ مثلاً دو دههٔ قبل، به دلیل نبود منابع، در نقد خیلی ضعیف بودیم، شاید اگر یکی- دو نفری هم که نقد می‌نوشتند به این دلیل بود که به‌خاطر دانستن یک زبان خارجی و دسترسی به منابع، اطلاعات و دانش نقد را پیدا کرده بودند. الان منابع بسیار خوبی ترجمه شده که من به کیفیت ترجمه‌ها کاری ندارم، ولی به هر حال این منابع خیلی در تغییر وضعیت نقد نسبت به گذشته مؤثر بوده‌اند. من فکر می‌کنم طی این چند سال نقد جدی‌تر گرفته شده، حتی شاید بیشتر از شعر و احتمالاً بیشتر از داستان.

امروز می‌شود از منتقدانی نام برد که به شکل حرفه‌ای به مقوله نقد می‌پردازند. مثلاً آثار میرعابدینی نشان می‌دهد، نقد را به‌صورت حرفه‌ای دنبال می‌کند. یا آقای حسین پاینده، یا آقای ستاری به شکلی دیگر. دست کم می‌توان از هفت- هشت نفر نام برد که به‌صورت حرفه‌ای در این زمینه کار می‌کنند. اما در بحث تخصصی شدن نقد، شاید به آن معنا هنوز یک جریان مشخص در حوزه نقد تخصصی شکل نگرفته باشد. مثلاً در حال حاضر نمی‌شود گروهی را پیدا کرد که فقط نقد روانشناختی بنویسند، یا گروهی در نقد ساختارگرا صاحبنظر باشند، یا نقد مارکسیستی یا فرمالیستی. چنین وضعیتی به آن صورت که در غرب دیده می‌شود هنوز در جامعه خودمان نیست. در عین حال وقتی نقد آقای ستاری و آقای شمیسا را می‌خوانم، احساس می‌کنم که این‌دوستان بیشتر در شاخه نقد یونگی یا نقد اسطوره‌ای تبحر دارند. یا نقد آقای عابدینی که بیشتر نقد محتوا در آثار داستانی است و می‌توان به نقد جامعه‌شناختی تعبیر کرد. ولی مرزبندی خیلی مشخصی در نقدنویسی ایران پیدا نشده است. در بحث فرهنگ نقدپذیری بویژه در میان اهل قلم، شاید چندان خوشبین نباشم که این دیگر مربوط به یک پدیده فرهنگی است و ظاهراً نباید توقع داشته باشیم به این سرعت دچار تحول بشود.

نقد و نقدنویسی یک چیز است، نقدپذیری در میان اهل قلم چیز دیگر. نقدنویسی شاید به دلیل مطالعه و علاقه و آشنایی به وظایف نقد، کار هر کسی باشد اما کسی که بخواهد نقدپذیر باشد لازم است یک مسأله فرهنگی خیلی دامنه‌دارتری در جامعه نهادینه بشود. من هنوز نسبت به این قضیه و پذیرش نقد در میان اهل قلم بدبین هستم و زمینه نقدپذیری را در ادبیات و هنر گرفته تا سیاست و اقتصاد

و... در جامعه نمی‌بینم.

فکر می‌کنم تربیت منتقد حرفه‌ای و منتقد آگاه وظیفه دانشکده‌های ادبیات باشد. کما این که بسیاری از منتقدان خوب غربی در دانشگاه‌ها پرورش پیدا کردند، ولی نقد دانشگاهی هم محتاج به یک زمینه فرهنگی است که باید در اولین گام تحولی در دروس دانشگاهی ایجاد شود. به عقیده من تا نهادینه شدن دموکراسی در این مملکت و رشد نهادهای علمی و پژوهشی و ورود دموکراسی در علوم اجتماعی و علوم انسانی تحقق پیدا نکند، نقد هم چندان متحول نخواهد شد و تربیت منتقدان حرفه‌ای هم به این آسانی مقدور نخواهد بود.

فریدون عموزاده خلیلی

امروز نقد کتاب در ایران به لحاظ کمی یک وضعیت نسبتاً متحولی را تجربه می‌کند. یعنی در چند عرصه، نقد کتاب انجام می‌گیرد بخصوص در مطبوعات که به شکل گسترده توسط افراد مختلف و با دیدگاههای گوناگون پی گرفته می‌شود، جلساتی هم به عنوان نقد و بررسی کتاب برگزار می‌شود، به‌علاوه توجهی که دانشگاه‌ها به ادبیات معاصر و نقد ادبی نشان می‌دهند، زمینه رشد کمی نقد را فراهم آورده‌اند. اما به لحاظ کیفی فکر می‌کنم، چندان وضعیت مطلوبی ندارد. متأسفانه نقد ما در بهترین شکل ممکن، نقدی کاملاً کلاسیک و غیر خلاق است. فرض کنید در زمینه ادبیات داستانی نقدهایی که نوشته می‌شوند، نقدهای ترجمه‌ای هستند، در واقع فاکتورها و شاخصه‌هایی که در نقد وجود دارد، مستقیماً ترجمه می‌شود و در داوری یک اثر ادبی در زبان فارسی مورد استفاده قرار می‌گیرد. درحالی‌که نقد خلاق، نقدی است که پیشرو باشد و رو به آینده داشته باشد و بتواند تحولی ایجاد کند و حتی بتواند یک ارزیابی درست از وضعیت عمومی و موضوعات خاص ادبی هم داشته باشد که متأسفانه امروز نقد ادبی به این صورت نیست.

تمام سبک‌ها و مکتب‌های گوناگونی که در عرصه نقد ادبی وجود دارد، این مزیت را در فضای فرهنگی ما دارد که تنوع و تکثر را فراهم کرده، نقد ادبی را ارتقا می‌دهد و جریان‌سازی می‌کند. ولی نمونه‌های نقدی را هم می‌بینیم که پیرامون شیوه داستان‌نویسی متأثر از فلان نویسنده آمریکایی یا اروپایی است، که چندی

است در ایران مد شده و به دنبال آن نقدهایی که روی داستان‌های ایرانی متأثر از آن سبک‌ها نوشته شده، دقیقاً ترجمه و تکرار همان حرف‌هایی است که منتقدان روی آثار آن نویسنده آمریکایی یا اروپایی نوشته بودند. تنها فرقش در این است که مصادیق آن را عوض می‌کنند. تصور من این است که نقد خودش منشأ تحول بشود و منشأ و انگیزه‌ای باشد برای خلق آثار تازه و آفرینش ادبی. نقدی که می‌تواند سرچشمه زایندگی باشد، نباید به صرف رونویسی خلاصه شود.

کتاب‌هایی که بعد از انقلاب در زمینه نقد و نقدنویسی ترجمه و منتشر شده‌اند قطعاً در رشد و اعتلای دانش منتقدان مؤثر بوده‌اند. نقدهایی که در زمینه‌های مختلف در عرصه‌های گوناگون نوشته می‌شوند و ترجمه می‌شوند، اگر بیش از این ترویج شوند و مورد مطالعه قرار گیرند، می‌توانند بسیار مؤثرتر از این باشند تا این آثار را مشابه‌سازی کنیم و به‌قول معروف طرح ژنریک آن را ارائه کنیم.

فرهنگ نقدپذیری شاید به دو دلیل در جامعه ما جا نیفتاده است. یک دلیل آن همان برخوردی است که در همه جا با مقوله نقد دارند؛ کسی که یک اثر هنری یا ادبی خلق می‌کند، تصورش این است که در خوش‌بینانه‌ترین حالت تمام شگردهای ممتاز و تمام خلاقیتش را در خلق این اثر به کار گرفته، بنابراین بحث و نقدهایی که پیرامونش نوشته می‌شود، جذابیت چندانی برایش ندارد و مورد قبولش نیست. یعنی نوعی واکنش و مقاومت در برابر نقد وجود دارد که در واقع همیشه و در مکان در کشور ما حاکم بوده است. نکته بعدی که شاید اختصاصی‌تر باشد این است که اغلب نقدها ترجمه‌ای هستند و به‌صورتی رونویسی از نقدهایی هستند که در خارج از کشور در مورد یک اثر نوشته شده‌اند. این نقدها چون منشأ ارزیابی و آفرینش و حتی کشف را، در خود ندارد، نوعی بی‌اعتمادی مضاعف به‌وجود آورده است. بنابراین من کمتر شاهد نقدپذیری در میان اهل قلم هستم. در ضمن جوایز ادبی هم که هر سال داده می‌شود هرچند که از لحاظ تنوع خیلی جذاب و جالب است و می‌تواند شیوه تازه‌ای از الگوسازی و نقد در عرصه ادبیات تلقی شود، ولی باز هم این حرکت‌ها دیدگاه خاصی را ترویج می‌کنند و محصول یک نگاه خاص به ادبیات هستند. همه این مباحث باعث می‌شود که نه نقد عمیق و علمی در ادبیات ما پا بگیرد و نه نهادینه شود. در واقع این موضوع تبعات دوسویه داشته، یعنی هم مانع رشد نقد شده

است و هم این‌گونه نقدها باعث نشده تا ادبیات ما رشد کند.

چاپ کتاب‌های تئوری نقد و نظریه ادبی می‌تواند در دانش نقد مؤثر باشد. من گمان می‌کنم فرهنگ تولید اندیشه و تولید نقد در جامعه ریشه در فرهنگ دیرپای ما دارد. بنابراین در جامعه‌ای که اصولاً گفت‌وگو و نقد و تعامل و تفاهم نهادینه نشده و خیلی هم پیشینه تاریخی ندارد، چاپ کتاب‌های تئوریک نقد در اعتلأ آثار ادبی و آثار هنری می‌تواند قطعاً تأثیرگذار باشد.

احمد غلامی

به اعتقاد من، ما نقد به‌صورت آکادمیک و دانشگاهی که یک اثری را تحلیل بکند و در پس این تحلیل یک روش نقد وجود داشته باشد، نداریم؛ چه روش ساختارگرایانه، چه محتوایی، چه جامعه‌شناختی. در واقع نقدی که روشی را دنبال کند و از آغاز معلوم باشد که با چه متد و معیاری می‌خواهد اثر را نقد کند و به سرانجام برساند و به آن معیارها و مکتب نقد مورد نظر وفادار باشد، معمولاً کم داریم. نه این که اصلاً وجود ندارد، هست اما بسیار کم. چه در روزنامه‌ها و چه در ماهنامه‌های ادبی. اما این که فارغ از نقد، به کتاب پرداخته شود، باید گفت نشریاتی وجود دارند که به معرفی و مرور کتاب می‌پردازند. در همین چند سال اخیر که مطبوعات به لحاظ کمی رونق گرفته‌اند، صفحات ویژه‌ای را به کتاب اختصاص داده‌اند و نگاهی جدی به صنعت نشر کشور به‌وجود آمده است. هم در زمینه معرفی کتاب‌ها و هم مرور آنها.

من فکر می‌کنم خیلی از مطالبی که به‌عنوان نقد چاپ می‌شود مرور کتاب است و این رویکرد تازه به کتاب در جذب خواننده بسیار مؤثر است. هرچند برخی با کم‌لطفی منکر معرفی خوب یا مرور خوب کتاب در نشریات می‌شوند. واقع امر این‌گونه نیست. مرورهای خوبی از کتاب‌ها در مطبوعات می‌بینیم، به‌خصوص جوانانی که کتاب را به‌صورت جدی مطالعه می‌کنند و در خواندن کتاب و مرور کتاب و نوشتن پیرامون آن کتاب‌ها نوعی رقابت ایجاد می‌کنند؛ ممکن است افرادی هم در مطبوعات فعال باشند و کتاب نخوانند، نمی‌شود منکر این موضوع شد، ولی تلاش‌های دسته دیگر را هم باید دید. اگر قابلیت‌های نوشتن مرور کتاب را در

جامعه گسترش بدهیم و از روی انواع خارجی آن که ترجمه می‌شوند، در مطبوعات چاپ شوند یک سرفصل تازه‌ای در نوشتن مرور کتاب ایجاد می‌شود. خودم زمانی نوشتن مرور یک کتاب را در روزنامه همشهری شروع کرده بودم. افراد زیادی هستند که گرایش زیادی به سمت نوشتن مرور یک کتاب دارند.

کتاب‌هایی هم در زمینه تئوری نقد در همین یک دهه اخیر منتشر شده که تعدادشان کم نیست و یقیناً در نقدنویسی ما و دانش منتقدان تأثیر انکارناپذیری داشته است. اگرچه این کتاب‌ها سامانمند نبوده‌اند؛ یعنی مکاتب نقد را به‌صورت روشمند ترجمه و منتشر نکرده‌اند، اما تک کتاب‌هایی داشتیم که مکاتب نقد ادبی را بررسی کرده‌اند. اما همین کتاب‌ها اگرچه تأثیرش در دانش نقد اندک است، به هر صورت تأثیر خودش را به جا گذاشته است. حداقل افرادی که در مطبوعات نقد می‌نویسند، به این باور رسیده‌اند که نوشتن نقد جدی، لازمه‌اش شناخت تئوری‌های نقد است. از این نظر بسیاری از منتقدان احساس نیاز به این دسته از آثار دارند.

می‌دانید که الان کتاب‌هایی که در زمینه تئوری‌های نقد و نظریه ادبی منتشر می‌شوند خیلی سریع به فروش می‌روند و اشتیاق فراوانی وجود دارد که این آثار خوانده شوند. همین که بدانیم نیازمند آثاری هستیم که به ما روش نقد را یاد بدهد و ما را روشمند بکند، نکته بسیار تأمل برانگیزی است، چون ما دارای پیشینه خیلی قوی در نقدنویسی نیستیم.

در این زمینه باید کتاب‌هایی ترجمه و خوانده شوند که منتقدان و نویسندگان ما را با سیر مکاتب نقد آشنا کنند. چنین رویکردی به نظر من تأثیرگذاری فراوانی دارد. در بحث پذیرش نقد توسط اهل قلم هم باید بگویم که این به یک مسأله فرهنگی در جامعه برمی‌گردد و دامنگیر همه ماست. دامنه صبر و تحمل ما در برابر نقد و انتقاد بسیار پایین است و عموماً ستایش و تمجید را دوست داریم. این هم یک احساس طبیعی است، اما فکر می‌کنم آنچه لازمه پیشرفت در این زمینه است، انتقاد است. یعنی افرادی با جسارت بیایند در مورد آثار ما اظهار نظر آزادانه بکنند و ما هم بشنویم. حالا ممکن است بخشی منصفانه و بخشی هم غیرمنصفانه باشد. هیچ الزامی نیست که همه حرف‌هایی را که زده می‌شود صددرصد درست بپنداریم و یا فکر کنیم اگر انتقادی صورت می‌گیرد، نویسنده و اثرش تخریب می‌شوند. من چنین

تصوری ندارم. به اعتقاد من خوانندگان خیلی باهوش‌تر از آن هستند که ما تصور می‌کنیم. سابقه نقدنویسی نشان می‌دهد خیلی از کتابها نقدهای ستایش‌آمیز داشتند، اما خوانندگان جدا از این نقدها، قضاوت خودشان را دارند و همان نقد شفاهی مخاطب در سرنوشت یک کتاب می‌تواند اثرگذار باشد. ما باید تحمل خودمان را در برابر انتقادها بالا ببریم و بیشتر کنیم. به دلیل این که اگر در این انتقادها یک نکته مثبت هم به چشم بخورد، به ما کمک می‌کند که در آثار بعدی بهتر عمل کنیم. البته نقدهای مغرضانه در این ایام کمتر دیده می‌شود و کمتر کسی را مورد تاخت و تاز قرار می‌دهند.

ما در حیطه نقدنویسی دو دوره مشخص داریم؛ در دوره‌ای همه آثار را منتقدان با دید سلبی بررسی می‌کردند و فقط نکات ضعف یک اثر را زیر ذره‌بین می‌بردند، اما در دوره دوم که الان باشد، غالب منتقدان نقدهای ایجابی می‌نویسند و به نکات مثبت اثر اشاره می‌کنند. به دلیل این که آستانه تحمل ما پایین است، منتقدان هم سعی دارند خودشان را درگیر مسائل عاطفی اهل قلم نکنند. فکر می‌کنم در دوره سوم که عنقریب فرا می‌رسد نقد به سمت اصولی شدن و تعادل برود. خود نویسندگان هم امروز اذعان دارند که به نقد احتیاج دارند و می‌خواهند کسی بگوید کجای کارشان مشکل دارد و کجای کارشان خوب است. من فکر می‌کنم بین نویسنده و منتقد باید همواره رابطه خوبی وجود داشته باشد تا منتقد احساس کند می‌تواند به نقاط ضعف و قوت اثر بپردازد. من شخصاً نقدهای هتاکانه را نمی‌پسندم و نمی‌خوانم، ترجیح می‌دهم نقد به نقاط قوت اثر بپردازد اما از تذکر نکات منفی یک اثر هم نباید بپرهیزد تا نویسنده فکر نکند اثر بی‌بدیلی خلق کرده است. اما در مورد آثار خودم بارها اعلام کرده‌ام از هر نوع نقدی استقبال می‌کنم، حتی نقدی که به انکار آثارم بپردازد و فقط ضعف‌ها را ببیند و بگوید.

قاسمعلی فراست

به نظر من نقد کارشناسانه و تخصصی بسیار کم داریم و آن مقدار نقدی هم که دیده می‌شود، یا اساساً کارشناسانه و تخصصی نیست یا تعریف و تمجید دوست و آشنایی است یا برای از میدان به در کردن رقیبی یا کوبیدن اثری.

من فکر می‌کنم فرهنگ نقدپذیری را هم می‌شود در جامعه نهادینه کرد و فضایی فراهم کرد که اهل قلم تحمل نقدها را داشته باشند. ما را طوری تربیت کرده‌اند که فکر می‌کنیم آن کسی که ایراد کار ما را متذکر می‌شود، دشمن ماست و کسی که به تعریف و تمجید می‌پردازد، دوست ماست! با این باور بزرگ شده‌ایم. اما این به آن معنا نیست که نمی‌توان این باور را شکست. اگر چند منتقد آگاه و در عین گفتن حال بی‌طرف و منصف به میدان بیایند و کار تخصصی در زمینه نقد انجام بدهند و در عین عیب و ایرادهای یک اثر اشاره به نقاط قوت و زیبایی‌های آن هم بکنند، آن وقت جامعه و هنرمند باور می‌کند که منتقد صرفاً هدف کوبیدن او و اثرش را ندارد. از یک سو مبانی نقد را یاد می‌گیرد و از سوی دیگر توقع ما و معیار ما در کار اعتلا پیدا می‌کند.

وقتی بدانیم اثرها از طرف یک منتقد منصف و آگاه و با دانش بررسی شده و ضعف‌ها در کجاست و نقاط قوت چیست، پذیرش آن برای ما راحت‌تر است.

ما امروز مبانی تئوریک نقد کم نداریم و ضعفی که در حال حاضر در زمینه هنر و ادبیات وجود دارد، ریشه در مبانی تئوریک ندارد بلکه ریشه در فرهنگ نقدنویسی و نقدپذیری جامعه دارد. یعنی اگر بخواهیم یک مقاله در زمینه مبانی نقد ادبی بنویسیم، به وفور منابع ایرانی و خارجی داریم که باید از آنها نام ببریم، پس اشکال کار در نوع رویکرد ما به نقدنویسی یا نقدپذیری برمی‌گردد که این معضل باید حل شود.

در زمینهٔ تربیت منتقد و آموزش نقد باید گفت، اغلب کسانی که نقد می‌نویسند، دوره‌های آکادمیک ندیده‌اند و بر اساس تجارب شخصی یا علایق ذاتی می‌نویسند، اما منتقدانی هم داریم که آموزش دانشگاهی داشتند و دارند، منتها کمتر از دانش آکادمیک استفاده می‌کنند و کمتر به نقد سازنده و پیش‌برنده توسل می‌جویند. شاید فضایی که در جامعه شکل گرفته و نوعی نقد بیمار و پریشان را ترویج کرده، اغلب توسط کسانی نوشته می‌شود که از نظریه‌ها و مبانی تئوریک نقد هم آگاهی دارند و حتی کسانی که در دانشگاه‌ها هم حضور داشتند از این بلیه در امان نمانده‌اند. منتها در کنار اینها منتقدانی هم هستند که وقتی کارشان را می‌خوانیم، وادار به تحسین می‌شویم. من حداقل چند نقد از این دست را در مورد آثار خودم خوانده‌ام و برایش

درود و آفرین فرستاده‌ام؛ چون هم عیب کار مرا نشان داده و هم حسن کـارم را، امـا تعداد چنین منتقدانی در جامعه بسیار کم است. بیشتر اوقات، نقدها از چارچوب‌هـای تخصصی خارج می‌شود و به عبارت بهتر منتقد وارد حوزه‌های مختلفی در یـک نقـد می‌شود که شناخت کاملی ندارد. ما هنوز به آن نقد تخصصی که در غرب رایج است نرسیده‌ایم یا تعداد اندکی از منتقدان ما در چنین جایگاهی قرار دارند. شاید از معـدود نقدهایی که در حوزه داستان می‌بینیم و تخصصی هم هسـت، مربـوط بـه نقـدهای دستغیب است یا نقدهایی که میرعابدینی می‌نویسد.

محمدتقی فرامرزی

اگر بخواهیم نقد کتاب را در ایران ارزشگذاری کنیم، باید مقایسه‌ای انجام دهیم. یا اگر به این پرسش جواب بدهیم که نقد چگونه است؟ شـرح سـاده‌ای مـی‌شـود از این که اوضاع نقد از چه قرار است؟ در هر صورت وضعیت نقد کتاب آن هم در یک جامعهٔ هفتاد میلیونی، در مقایسه با کشورهای پیشرفته، بسیار ضعیف است. نشـریاتی هم که در زمینه نقد به‌صورت تخصصی فعالیت داشته باشند، نداریم. البتـه نقـدهایی به‌صورت پراکنده در نشریات و مجلات مختلف چاپ می‌شوند. از طرف دیگـر تعـداد نقدنویسان ما هم به جز یکی– دو نفر که سواد نقد دارند، بسیار کـم اسـت. منظـورم کسانی مثل آقای دستغیب و حقوقی و... است. در ضمن باید توجه داشت که کار نقد احتیاج به استمرار دارد. این اندک منتقدان هـم بـه‌صـورت جـدی و حرفـه‌ای فعـال نیستند و اغلب بنا به ذوق و سلیقه یا برحسب تفنن نقد می‌نویسند. اما اگر بخـواهیم یک مقایسه از نقد پیش از انقلاب و بعد از انقلاب داشته باشیم، به اعتقاد من قبل از انقلاب نقدهای بیشتری نوشته می‌شد و نشریات ویژه نقد هم داشتیم مثل راهنمـای کتاب و کتاب هفته و... اما وضعیت نشر کشور در آن روزها بـا امـروز خیلـی تفـاوت دارد. الان کتاب‌های بسیار متنوعی منتشر می‌شود که اصلاً با آن زمان قابل مقایسه نیست.

زمانی نمایشگاه کتاب را زیر یک چادر بزرگ در پارک دانشجو برگزار می‌کردند. فقط ده‌تا ناشر داشتیم. اما حالا نمایشگاه بین‌المللی تهران با آن وسعت، ظرفیت این همه ناشر و مراجعه‌کننده را ندارد. در مـورد منتقـدان هـم، زمـانی چنـد نفـر خـاص

میدان‌دار عرصه نقدنویسی بودند و هر روز هم می‌نوشتند. اما سطح نقدها بسیار پایین بود و اغلب شامل نظرات شخصی بود تا ملاک و معیار نقد و هدف نقد.

کتاب‌های تئوریک نقد هم که بعد از انقلاب بویژه در دهه هفتاد منتشر شده‌اند، نمی‌توان منکر تأثیرشان در دانش نقدنویسان شد، اما وضعیت شمارگان کتاب را که می‌دانید. نقد باید در نهادینه کردن فرهنگ مطالعه تأثیرگذار باشد که نیست؛ مثل رود که در جریان حرکت با خودش سنگ و سنگریزه و خار و خاشاک می‌آورد، جریان نقدنویسی هم باید چنین وضعیتی داشته باشد. پیوسته باید ادامه داشته باشد تا بشود تأثیرش را به‌صورت عینی دید. من گاهی نقدهایی از کسانی در نشریات دیده و خوانده‌ام که پیش از این نامشان را در مطبوعات ندیده‌ام. حالا با چه انگیزه‌ای و از کجا سفارش پذیرفته‌اند، معلوم نیست. یا از کجا فهمیده‌اند نقدنویس خوبی هستند، معلوم نیست، اینها هم از عجایب نقدنویسی در روزگار ماست. ما معروف هستیم که کار انفرادی را زودتر و بهتر به نتیجه می‌رسانیم و کار گروهی کمتر می‌کنیم. البته کمابیش کار گروهی هم داریم. ولی همین گرایش به کار انفرادی، خودش حکایت از این دارد که اگر نقدپذیر بودیم می‌توانستیم فرهنگ کار گروهی را هم در جامعه نهادینه کنیم. البته فکر می‌کنم نمی‌شود حکم قطعی داد که ما نقدپذیر نخواهیم شد و همچنان به همین صورت باقی می‌مانیم. باید تمرین نقد داشته باشیم. مزایای نقد را بشناسیم و به نظرات دیگران گوش بدهیم؛ همان طور که در جاهای دیگر فرهنگ نقد، نتایج بسیار خوبی به بار آورده است. مثلاً در آمریکا زمانی که یوجین اونیل نمایشنامه‌هایش را منتشر می‌کرد، در ابتدای یکی از کتاب‌هایش نوشت: من ۶۰درصد از موفقیت آثارم را مدیون ویراستار آثارم هستم! یک نویسنده با آن جایگاه ادبی چنین اعترافی دارد. من به این دلیل این موضوع را گفتم که اگر روزی نقدپذیر شویم، بیشتر به هم نزدیک خواهیم شد و از یکدیگر یاد می‌گیریم و قدم‌های بزرگ‌تری رو به جلو برخواهیم داشت.

در بحث تربیت منتقدان عقیده دارم که علم نقد مثل علم ترجمه است. دانشگاه-ها می‌توانند زمینه‌ای فراهم کنند تا دانشجویان تا روش‌ها و اصول نقد را یاد بگیرند، مثل این که دستورزبان و لغات انگلیسی را می‌آموزند. پس از این مرحله است که یکی نقاد خوبی می‌شود و یکی مترجم خوب. دانشگاه در آموزش نقد و نقدنویسی و

آموزش تئوری نقد می‌تواند کسانی را به جامعه فرهنگی تحویل دهد که نقدنویسی را در جامعه متحول کنند.

مهوش قویمی

نقدهایی که امروز در مطبوعات چاپ می‌شود، چندان راضی‌کننده نیست. من الان دارم نقدهایی را که روی آثار مارسل پروست نوشته شده نگاه می‌کنم. در این نقدها یکی- دو غلط فاحش دیدم که اسم نویسنده‌اش را نمی‌برم. از طرفی بخشی از کتاب‌هایی درباره نقد نوشته می‌شوند، ترجمه هستند؛ نقدهای تألیفی خیلی کم است. در مورد کتاب‌های فارسی که تألیف می‌شوند و نقدهایی که بر این آثار نوشته می‌شود اطلاعات زیادی ندارم. اما نقدهایی که بر آثار ترجمه‌شده، نوشته می‌شود، بیشتر مرور کتاب است تا نقد. مقداری از مطالبشان را از آن سو می‌گیرند و مقداری هم از مطالب را با به‌هم‌چسباندن نقدهایی که خوانده‌اند فراهم می‌آورند.

البته برخی از منتقدان هم خیلی خوب هستند، دو- سه تا از منتقدانی که آثارشان را می‌خوانم، نقدهای خوبی می‌نویسند، اما به‌طور کلی، هنوز متأسفانه کار زیادی نکرده‌ایم.

نقد را اگر به معنای انتقاد بگیریم، هنوز در کشور در میان منتقدان و اهل قلم کسانی هستند که نقد را با انتقاد یکی می‌پندارند. اگر با این دید به نقد نگاه کنیم، بسیاری از نویسندگان و شاعران نقد را برنمی‌تابند، اما اگر نقد را به مفهوم واقعی در نظر بگیریم، جز این که سطح فرهنگ ما را بالاتر ببرد و موجب اعتلای فرهنگی شود و به جمع خوانندگان جدی کتاب بیفزاید، نقش دیگری ندارد. در واقع منتقد پلی است بین خواننده اثر و نویسنده‌اش. این پل در مواقعی می‌تواند بسیار مثمر ثمر باشد. اگر نقد به منظور ایرادگیری و بهانه‌جویی باشد، به نظر من چندان مورد پذیرش مؤلف و مخاطب قرار نمی‌گیرد.

کتاب‌های تئوریک نقد که در یک دهه اخیر ترجمه شده‌اند، البته در نقدنویسی و پرداختن به نقد علمی و تخصصی صددرصد تأثیر داشته‌اند اصلاً نمی‌تواند غیر از این باشد. این آثار تئوریک بینش جدیدی به منتقدان می‌دهد و به هر حال نقش نقد را در ادبیات و فرهنگ ما روشن می‌کند.

من فکر می‌کنم، در زمینه نقدهای تخصصی و علمی خیلی باید کار کنیم تا به یک جایگاه قابل قبول برسیم.

از طرفی در میان کتاب‌های نقد به برخی از کتاب‌های جالب هم برمی‌خوریم، مثلاً کتاب »قصّهٔ مکان« را به قلم علیرضا سیف‌الدینی خواندم، به نظرم کار جالبی آمد. یکی- دو کتاب در حوزه نقد روانشناختی از دکتر محمد صنعتی خواندم که بسیار عالمانه و جذاب نوشته شده بود. به هر حال ما منتقدان حرفه‌ای هم داریم هرچند تعدادشان اندک باشد. مثلاً خانم آذر نفیسی از جمله منتقدان متخصص و آگاه ما در حوزه ادبیات است که روی آثار نویسندگان ایرانی هم کار کرده است، علاوه بر آثاری که در پیرامون کتاب‌های ناباکوف و دیگران نوشته، چند نقد از اشعار فروغ هم به قلم او خواندم که بسیار دقیق و حساب‌شده نوشته شده بود. البته در کنار همه اینها گاهی اوقات نقدهای سطحی و بی‌برنامه هم در مطبوعات چاپ می‌شود که شخصاً نمی‌پسندم.

من اعتقاد دارم در تربیت منتقدان متخصص و آگاه دانشگاه‌ها نقش مهمی می‌توانند ایفا کنند و باید هم منتقد تربیت کنند. اتفاقاً در دانشگاه‌ها، شاعر و نویسنده که پرورش نمی‌دهیم، چون در این مورد می‌توانیم بگوییم، شعر و داستان، مربوط به آفرینش و خلاقیت و نبوغ است، ولی نقد آموختنی است و می‌تواند در دانشگاه‌ها آموزش داده شود. الان هم گروههایی از دانشجویان در دانشگاهی که تدریس می‌کنم، همین کار را می‌کنند. امیدوارم درسال‌های آینده، آثارشان را ببینیم. مثلاً یک دانشجو در مقطع دکترا روی رمان کلیدر کار می‌کند. معمولاً این نقدها، نقد تطبیقی است و به‌طور کلی وظیفه دانشگاه‌ها تربیت منتقدان آگاه و متخصص است.

رضا قیصریه

اصولاً با این شیوه‌های نقد که امروزه در ایران مرسوم است، موافق نیستم و دلایل خودم را هم دارم. من معتقدم نقد باید در دایرهٔ زمان و مکان باشد. خصوصاً زمان در نقد خیلی مؤثر است. اما نقدی که به شکل روزانه نوشته می‌شوند و در روزنامه‌نگاری رایج است، نقدی است که بحث دیگری می‌طلبد. می‌توان گفت نقد روزنامه‌ای در ایران بد نیست. خصوصاً جوانانی که نقدهایشان را در این نشریات

می‌نویسند، آنها هیچ‌گونه ذهنیتی از پیش آماده ندارند. حتی پیشداوری هم ندارند.

از آنچه که به‌عنوان نقد در برخی روزنامه‌ها خوانده‌ام بدم نمی‌آید، ولی نقد به‌عنوان ارزیابی آثار و کتاب‌های منتشر شده، بویژه نقد رمان زیاد پیشرفت نداشته و چندان هم با آن موافق نیستم. یعنی پیشرفتی در آن ندیده‌ام. ولی در زمینه مسائل و رویدادهای تاریخی، نقدهای خوبی نوشته می‌شود. چون من به تاریخ علاقه دارم و پیگیر کتاب‌های تاریخی و نقد آنها هستم، پیشرفت خوبی در نقدنویسی این حوزه دیده‌ام، اما در عرصهٔ نقد رمان هنوز خیلی مانده تا به یک جایگاه قابل قبول برسیم. هنوز تفکرات خاصی در این عرصه حاکم است که اجازه پیشرفت نقد را نمی‌دهد. من این نوع تفکر را در بیانیه هیأت داوران جایزه مهرگان (پکا) در سال گذشته دیدم. در این بیانیه مسائلی مطرح شده که نویسندگان باید این طوری باشند و آن طوری بنویسند و... در واقع هیأت داوری برای نویسندگان معیارهایی تعیین کرده بود که بیشتر جنبه دستوری و تعیین تکلیف داشت. در هیچ جای دنیا داوران چنین برخوردی ندارند. و این گونه امر و نهی نمی‌کنند. نهایت چنین برخوردهایی به مسائل خصوصی کشیده می‌شود و این حرکت‌ها به نویسندگان جوان آسیب می‌رساند.

در مورد ترجمه کتاب‌های تئوری نقد که در این سال‌ها منتشر شده و می‌شوند، باید بگویم، تأثیر این نوع کتاب‌ها بستگی به تفسیر آنها دارد. این که چرا این تئوری یا آن تئوری ترجمه شده باید تفسیری هم داشته باشد و باید کاربرد هم داشته باشد. من نمی‌دانم این تئوری‌های نقد که ترجمه شده‌اند چه کاربردهایی داشته‌اند. به هر حال این آثار از زبان‌های خارجی ترجمه شده‌اند، بنابراین باید تأثیر و کاربردشان هم در برخورد با ادبیات فارسی دیده شود که من از تأثیرش اطلاع چندانی ندارم.

منتها این تئوری‌ها نباید به دگم تبدیل شوند یا چماقی باشند که بر سر نویسنده و شاعر بکوبیم. چون من کسانی را دیده‌ام که وقتی می‌خواهند بحث و نظر خودشان را اثبات کنند، اشاره به فلان تئوریسین یا تئوری می‌کنند که این نوع استفاده از کتاب‌های تئوریک، هیچ حاصلی ندارد. از طرفی فرهنگ نقدپذیری هم در جامعه ما هنوز نهادینه نشده و نویسندگان ما هم زیاد نقدپذیر نیستند. خیلی کم

نویسنده و شاعری سراغ دارم که پذیرای نقد آثارش باشد.

این که برخی عنوان می‌کنند استبداد سیاسی در طول تاریخ مانع نقد و نقدپذیری بوده، درست نیست. این هم یک بهانه است، نقدناپذیری ما به تربیت و نوع نگاه ما مربوط می‌شود و به تربیت فرهنگی ما برمی‌گردد. این فرهنگ را می‌توان در میان روشنفکران جامعه و در میان نویسندگان جامعه نیز شاهد بود. این که نقدناپذیری خودمان را نتیجه استبداد تاریخی بدانیم، شاید راه گریز خوبی برای عده‌ای باشد که همواره از پذیرش نقد شانه خالی کرده‌اند. من این طور فکر می‌کنم و شاهد این برخوردها بوده‌ام چون با چند نقدی که نوشته بودم از سوی نویسندگان در کافهٔ نادری با برخوردهای ناصواب روبه‌رو شدم.

به نظر من منتقدان باید در جامعه دانشگاهی، دید آکادمیک پیدا کنند، چون نقد یک مقوله آکادمیک است. اگر دانشگاه به منتقد، دید آکادمیک بدهد آن‌وقت منتقد راه خودش را پیدا می‌کند. نقد یک مسأله دانشگاهی است و اگر دانشگاه‌ها منتقدان خوبی تربیت کنند، قطعاً در اجتماع هم این منتقدان تأثیر خواهند گذاشت.

مدیا کاشیگر

من تخصص ویژه‌ای در زمینه نقد کتاب ندارم که به بررسی وضعیت نقد کتاب در ایران بپردازم. نظردادن در این زمینه احتیاج به یک دید کارشناسی دارد که من این دید کارشناسی را ندارم و نمی‌توانم به این سؤال جواب بدهم. اما در مورد نقدپذیری اهل قلم، یک بحث دیگری باز می‌شود. یعنی یک رابطه‌ای بین نقد و اثر وجود دارد. حالا این که رفتار اهل قلم نسبت به نقد آثارشان چگونه است، باید بگویم این عکس‌العمل‌ها بیشتر فردی است و نمی‌توان یک قاعده کلی از آن به دست داد. خیلی از اهل قلم دائم مترصد این هستند که کارشان نقد شود. ولی هستند افرادی هم که تحمل پذیرش کوچک‌ترین انتقاد را نسبت به کارشان ندارند. ضمن این که در مورد نقد هم باید بگویم ما نقدهایی داریم مثل نقدهای فمینیستی که به غایت کارگشاست و به مخاطبان کمک می‌کند تا ارتباط بهتری با متن ایجاد شود و متن‌ها غنی‌تر گردد. بعضی از منتقدان ما هم فکر می‌کنند، نویسنده بلد نبوده کارش را به درستی انجام بدهد.

در زمینهٔ چاپ آثار تئوریک نقد در دهه اخیر اگر ذهنم خطا نکند کتاب‌های زیادی در این زمینه ترجمه نشده، فوقش سه ـ چهار عنوان ترجمه و منتشر شده است. یکسری دیدگاههای نه مشخصاً نقد، بلکه نوعی از نگاه ترجمه شده، مثل نگاه ساختارگرا، پساساختارگرا نقد واشکن و... به هر حال نمی‌شود گفت این آثار بی‌تأثیر بوده‌اند. من فکر می‌کنم در حوزه نقد، خیلی چیزها الان دارد ظاهر می‌شود که سابق بر این نبوده است. یعنی می‌بینم آثار بانوان سهم بیشتری را در نقد اشغال کرده‌اند که این نشان می‌دهد منتقدان ما ارزش بیشتری را در این آثار پیدا کرده‌اند. به هر حال آنچه در زمینه تئوری نقد منتشر می‌شود، ضرر ندارد. این که افراد تا چه حد از این اندیشه‌ها برداشت صحیح بکنند یا نکنند، برمی‌گردد به بضاعت‌های فنی خودشان. بعضی‌ها احتمالاً درک بیشتری از این آثار دارند که در صفحات روزنامه‌ها هم نقدهای خوبی می‌خوانیم. این افرادی که در سنین جوانی هستند و خیلی پخته‌تر از امثال ما نقد می‌نویسند. لابد کتاب‌های تئوری نقد را خوب خوانده‌اند که ما نخوانده‌ایم.

در بحث نقد تخصصی هم من معتقدم چرا نقد تخصصی نداریم؟ قطعاً همین چند نفری که شما می‌شناسید، نیستند. ما افرادی مثل اقلیدی داریم که خوب می‌نویسد یا افرادی داریم که نقد واشکن می‌نویسند، افرادی هم داریم که همچنان کلاسیک باقی مانده‌اند. هر کسی با دیدگاه خودش دارد نقد می‌نویسد. شما وقتی بحث نقد روانشناختی یا نقد زبانشناختی می‌کنید، داشتن نگاه تخصصی به‌تنهایی کافی نیست، البته من نمی‌خواهم دوستانی را که این‌گونه نقد می‌نویسند نقد بکنم. ولی در غایت، یک اثر ادبی یک کلیت کامل است؛ یک هویت کامل دارد و یک وجود زنده است. اگر شما دوست دارید فقط به عنوان یک انسان، نگاه روانشناختی به آن داشته باشید. نگاهی صرفاً تک بعدی است و پاسخگو نیست. یک موجود زنده نگاه چندجانبه و چندساحتی می‌خواهد. منکر این‌گونه نقدهای تخصصی هم نیستم، ولی این گونه نقدها فقط جنبه‌ای از کار را روشن می‌کنند، در حالی که نقد باید همه سویه باشد؛ یعنی منتقد از زاویهٔ زبانشناسی، از زاویهٔ ساختار و از نظر قدرت تعلیق به اثر نگاه کند.

ضمن این ما دو نوع نقد داریم: یکی نقدی است که متوجه خود اثر است به

عنوان اثر نقد؛ دوم هم آن چیزهایی است که اثر، وضعیت اجتماعی، وضعیت روانی یا وضعیت تاریخی را بیان می‌کند. این دو نوع نگاه کاملاً متفاوتند. وقتی هدف ما در نقد نگاه اول باشد یا دوم، طبعاً نقدهایی که خواهیم داشت، فرق خواهد کرد. اگر نگاه ما نگاهی از نوع اول است و متوجه اثر است، ما نمی‌توانیم نگاهی تک ساحتی داشته باشیم. ناچاریم نگاهی چند بعدی داشته باشیم. ولی اگر قرار باشد اثر را به عنوان یک ابژه نگاه کنیم که می‌تواند به ما از یک وضعیت اجتماعی، وضعیت سیاسی و وضعیت عمومی بشری اطلاع دهد، در این حالت احتمالاً نقد تک‌ساحتی می‌تواند راهگشاتر باشد تا یک نقد چندبعدی.

میر جلال‌الدین کزازی

نقد چونان یکی از گونه‌ها و رفتارهای ادبی هنوز در جامعه ما کارکرد راستین خود را نیافته است. به سخن دیگر ما هنوز از سویی نقد را به جد نمی‌گیریم و از سویی دیگر هم نقد را با خرده‌بینی بیهوده در می‌آمیزیم. آن چنان شده است که هر زمان سخن از نقد می‌رود، ذهن ما خواه ناخواه به خرده‌بینی و بهانه‌جویی می‌گراید. تو گویی معنای نقد جز این نیست. کسی که اثری را نقد می‌کند و می‌سنجد به ناچار می‌باید کاستی‌ها و کژی‌ها و بیراهگی‌هایی که در آن راه جسته است به در بکشد و به آنها انگشت نهد. اما نقد به راستی آن است که سخن سنج یا ناقد بتواند اثری را که می‌سنجد و نقد می‌کند به شایستگی در همه سویه‌ها و رویه‌های آن بشناسد و بشناساند. نقد به راستی رفتاری است و کرداری است که به یاری خواننده اثر می‌آید؛ ناقد خواننده را دست می‌گیرد و پیش می‌برد تا او بتواند کتابی را که خوانده است یا می‌خواهد بخواند ژرف‌تر و نغزتر و سنجیده‌تر بشناسد. اما آنچه که ما در جامعه ادبی و فرهنگی خود به نام نقد می‌بینیم از این شیوه بسیار به دور است. این نقد، چه نقد کتاب باشد، چه نقد دیگر آفریده‌های هنری، نه تنها خواننده یا بینندهٔ هنر دوست را این گونه از نقد در شناخت ژرف‌تر و شایسته‌تر اثر یاری نمی‌رساند بلکه درست به وارونگی مایه آشفتگی و سرگشتگی او در پیوند با آنچه نقد شده است، می‌گردد.

شاید این ناشکیبی و کم گنجایی اهل قلم در برابر نقد آثارشان بر می‌گردد به این که آنچه آنان از نقد می‌شناسند، بدانسان که گفته شد، خرده‌سنجی و بهانه‌جویی

یا در پاره‌ای از نقدها پرخاشگری است. من برآن ام که اگر نقد، سنجیده و بسامان باشد به دور از پیشداوری پیراسته از آز و نیاز، از هوا و هوس، از دشمنی و دوستی بیهوده و بر گزاف بی‌گمان برای کسی که کتابی را نوشته است یا اثری از هرگونه را آفریده است، نه تنها زیانبار و دل‌آزار نیست، سودمند هم خواهد بود، مایهٔ خشنودی و شادکامی وی خواهد شد؛ زیرا نقد انگیزه‌ای می‌شود برای آن که آن کتاب یا آن اثر بیشتر در میانهٔ فرهیختگان، هنردوستان و حتی توده‌های مردم شناخته بیاید و با رویکرد افزون‌تر آنان همراه شود.

اگر خواست شما از نقد ادبی دبستان‌هایی است که در این زمینه پیدا شده است باید سخن را به گونه دیگر آغاز کرد و به پیش برد. من پنداشتم خواست شما از نقد همان سخن سنجی‌هایی است که گاهی ما در مجله‌ها به آنها باز می‌خوریم. کتابی را کسی نقد می‌کند از دید خود آنچه را درباره آن کتاب شایسته می‌داند می‌نویسد. اما آن نقد که می‌گویید، واژه‌ای است که اصطلاح شده است برای بررسی روندها و شیوه‌های آفرینش ادبی. اما من در این باره دیدگاهی دارم که نه تنها این دبستان‌ها را بلکه همه آن دیدگاهها و دانش‌هایی را که از آن ما نیست و ما آنها را از دیگران ستانده‌ایم در بر می‌گیرد. من برآنم که در دانش‌های گوناگون بویژه در آن دانش‌هایی که به آدمی باز می‌گردد نمی‌توانیم از دیگران، از بیگانگان بهره ببریم. زیرا این دانش‌ها با سرشت ما، با فرهنگ و تاریخ ما و با منش بومی ما آمیخته و در پیوند است. اگر اروپاییان برپایه شاهکارهای ادبی خویش دبستان‌ها و دیدگاههایی را یافته‌اند، این دیدگاهها و دبستانها در پیوند است؛ ما نمی‌توانیم آن سنجه‌ها را و آن دیدگاهها را در بررسی شاهکارهای ادبی خویش به کار بگیریم. من بر آنم که از همان گام نخستین ما به بیراهه خواهیم رفت.

بی‌گمان یکی از بایستگی‌های هر دانشگاهی تربیت منتقدان صاحب صلاحیت است. یعنی در آن بخشی که به دانش و آگاهی باز می‌گردد؛ این کار بایستهٔ دانشگاه هاست. اما گاهی ما در این بایستگی هم به گمان دچار می‌شویم. می‌انگارند که برای نمونه اگر کسی در دانشگاه رشته زبان و ادب فارسی را می‌آموزد می‌تواند سخنور یا نویسنده بشود. کار دانشگاه پروردن نویسنده و سخنور نیست. زیرا در دانشگاه ما با دانش نویسندگی یا دانش سخنوری رویارو هستیم، نه با هنر سخنوری

یا هنر نویسندگی. کسی سال‌ها در زمینه ادب فارسی اگر بپژوهد و بکاود و بنویسد، هرگز نمی‌تواند اگر مایهٔ سخنوری نداشته باشد، از پیش حتی بیتی بسراید یا سطری نقد بنویسد و بنگارد.

مجدالدین کیوانی

وقتی سخن از نقد و نقد کتاب می‌شود ذهن انسان بیشتر متوجه نقد ادبی یا نقد فلسفی و اصولاً نقد در حوزه علوم انسانی و ادبیات می‌شود. شاید این یک نظر شخصی باشد؛ چون سر و کار بنده با علوم محض نیست. البته این را هم اضافه کنم حوزه‌هایی که بیشتر با اندیشه از یک سو و فرم و قالب یعنی صورت بیان ارتباط دارد، بیشتر نقد و حلاجی را می‌پذیرد و یا آن را می‌طلبد تا آنچه محتوایش کمتر به حرف و نقل می‌کشد و فرم و قالب در آن نقش و وظیفه‌ای جز القا و رساندن محتوا ندارد. یعنی فی‌نفسه ارزش ادبی یا هنری ندارد. با این همه می‌توان گفت هر کتابی را در ارتباط با هر موضوعی می‌توان نقد کرد. یعنی باید دید محتوایش چیست، این محتوا چگونه و به چه نظم و ترتیبی آمده و درجه توفیق مؤلف در رساندن مندرجات کتاب چقدر بوده است و چه اندیشه‌هایی در آن مطرح شده.

پس از این مقدمه باید بگویم: نقد کتاب در ایران امروز مسلماً نسبت به ایران دیروز از لحاظ کمی توسعه بیشتری پیدا کرده است. اما دشوار بتوان گفت که از لحاظ کیفی متناسب با آن گسترش کمی هم ارتقا یافته است. در یکی دو دههٔ اخیر شمار نشریات به مراتب بیشتر از دهه‌های قبل شده‌اند، چه روزنامه‌ها و مجلات عمومی و چه نشریات تخصصی. در اکثر یا همه این نشریات هر روز به ستون و صفحاتی در نقد کتاب برمی‌خوریم. نشریاتی از قبیل کتاب ماه، کتاب هفته، جهان کتاب و... در حال حاضر، یا کیهان فرهنگی تا چندی پیش از این نوع فعالیت داشتند. تقریباً به نوعی به نقد کتاب می‌پرداختند، ولی باید اذعان کرد که همه این نقدها، نقد به معنای واقعی نبود. بلکه بیشتر معرفی کتاب‌ها بودند تا نقد. معرفی کتاب بیشتر کاری تجاری و تبلیغاتی است. در صورتی که نقد واقعی فارغ از این دو است و در آن ملاک‌هایی باید رعایت شود. بنابراین بسیاری از آنچه ذیل نقد کتاب در نشریات مختلف می‌بینیم یا تصور می‌رود که در نقد کتاب است، در واقع

نمی‌تواند در مقوله نقد واقعی قرار بگیرد. البته کتاب‌هایی را که دستغیب و حقوقی در نقد شعر معاصر نوشته‌اند، باید از مقوله نقد کتاب استثنا کرد. ما تا زمان انقلاب مجله‌ای به نام راهنمای کتاب داشتیم که تقریباً تمام صفحات به نقد کتاب و معرفی کتاب اختصاص داشت. البته کار آن نشریه را، امروز نشریاتی مثل کتاب ماه و کتاب هفته انجام می‌دهند. ولی چیزی که عنوان راهنمای کتاب را داشته باشد فعلاً در بازار نیست یا من خبر ندارم.

در مورد نقدپذیری اهل قلم باید گفت شاید من نتوانم از جانب آنها حرف بزنم، بااین حال می‌توان این نکته را با کمی اطمینان گفت که چون اصولاً نقد در کشور ما مترادف عیب‌جویی تلقی شده و در عمل هم درصد بالایی از این نقدها یا تحسین محض یا تکذیب و انکار کامل بوده است! یا الرحمن الرحیم یا شیطان‌الرجیم، در این صورت عموماً از نقد برداشت مثبتی نمی‌شود. به نظر می‌رسد تأثیر و بازتاب نقد در میان جامعه دو سو دارد. یکی تأثیر آن بر مؤلف و دیگر قضاوت مخاطبان درباره آن نقد و شخص و کار مؤلف. توضیح این که، نقد در جامعه عموماً نشان دادن ضعف کار است. انتقاد مترادف عیب‌جویی و افشای نقص‌هاست و انتقاد شونده عموماً به خود می‌گیرد. احساس می‌کند که زیر سؤال رفته و معایبش نزد همگان برملا شده است.

از سوی دیگر جامعه هم عموماً نقدی را که می‌خواند ممکن است حمل بر ضعف علمی و خبط‌های فکری و ناتوانی نویسنده اثر کند. بسیار تجربه شده که مردم پس از خواندن چنین نقدهایی به هم که می‌رسند یا حتی در تماس‌های غیر حضوری می‌پرسند فلان نقد را خواندی که چگونه حال فلانی را جا آورده بود؟ یا پنبه فلانی را زدند. مخصوصاً اگر این اظهارنظرها از سوی کسانی باشد که از نویسنده دل خوشی نداشته باشند.

از جمله حرفه‌هایی که در جامعه ما چندان دوستدار و طرفدار ندارد، یکی نقادی و دیگری ویراستاری است. ویراستاری هم نوعی نقادی است. شما وقتی در یک نوشته دور برخی جملات را خط می‌کشید، یا بخش‌هایی را حذف می‌کنید، یا اصلاح می‌کنید، در واقع آن اثر را نقد کرده‌اید. چون در این دو کار ضوابط کاملاً مشخصی رعایت نمی‌شود و به جای معیارهای علمی، بیشتر ذوق شخصی و ملاک‌های نظری

اعمال می‌شود. مردم هم‌چندان از نقادی و ویراستاری خوششان نمی‌آید. گاه کار منتقد و انتقاد شونده اعم از نویسنده و مترجم به جاهای باریک می‌کشد و ماجراها میان آنها می‌رود. اگر رفته رفته جامعه احساس کند که نقدها بیطرفانه و خالی از غرض و مرض و به دور از وسیله سرکوب حریفی یا تحبیب آشنایی است، اعتماد می‌کند. اما اگر احساس کند نقد آثار نویسنده، نان به یکدیگر قرض دادن و جانبداری‌های هدفمند است، آنگاه نظرها نسبت به نقد عوض می‌شود.

راستش مشغله‌های فکری و کاری به من اجازه نداده که ببینم چه کتاب‌هایی در زمینه آموزش نقد یا تئوری‌های نقد منتشر شده‌اند. واقعیت آن است که اگر منتقد دو فقره از سرمایه اصلی حرفه خود را داشته باشد که یکی روح طلب و شوق به کمال از سویی، انصاف و عدالت در داوری از سوی دیگر است، آن‌وقت هر کتابی به دستش برسد آنچه که آموختنی است از آن برمی‌گیرد. اگر شخص حاضر نباشد حرف‌های تازه، معقول و علمی در زمینه نقد و نقدنویسی را بپذیرد و رسوبات فکری گذشته را دور بریزد، صلاحیت نقادی را هم نخواهد داشت. لذا برای داوری و اظهارنظر چنین شخصی نمی‌توان ارزشی قائل شد. ما امروز نقدهای خالی از غرض و مرض بسیار کم داریم گرچه به ظاهر کم نیستند.

در مورد نقدهای تخصصی و حرفه‌ای هم باید گفت امروز چیزهایی در نشریات علمی و تخصصی چاپ می‌شوند که با نقد علمی و تخصصی بسیار فاصله دارند. ضمن این که این نوع نقد هم چندان گسترده و عمومی نیست.

آموزش نقد در دانشگاه‌ها هم منحصر به تدریس نقدالشعر و نقدالنثر با همان سنت قدیمی است، به‌اضافه مطالبی هم راجع به قوت و ضعف نثر و فصاحت و بلاغت فلان نویسنده یا شاعر گفته می‌شود. البته اینها شاید لازم باشند اما محققاً کافی نیست. به‌علاوه رشته‌های ادبی ما هنوز در دانشگاه‌ها سنت‌گرا هستند و کمتر به جریان‌های ادبی روز و دنیای خارج و ادبیات متعالی غرب می‌پردازند و غالباً به همان حرف‌هایی که در کتاب‌های سبک‌شناسی و تاریخ ادبیات و شعر آمده بسنده می‌کنند. تربیت منتقد باید جزو وظایف دانشگاه‌ها باشد اما دانشجویی هم که به این کلاس‌ها می‌رود حتماً باید مستعد، علاقه‌مند و مشتاق به این مباحث باشد.

فریدهٔ گلبو

خودتان بهتر می‌دانید که آنچه اغلب نویسندگان و شاعران می‌گویند، درست است. یعنی من هم اعتقاد دارم که نقد به آن معنای واقعی در ادبیات معاصر نداریم. نقدهایی که نوشته می‌شوند، غالباً نقدهای محفلی است. یا برای دوستیابی است یا در تعریف و تمجید آشنایی است یا این که برای کوبیدن و حذف نویسنده‌ای است که مطابق سلیقه ما نمی‌نویسد و مثل ما نمی‌اندیشد. شما خبرنگار هستید، من اگر نُطُق بکشم، چاپ می‌کنید. چیزهایی هست که به شکل خصوصی می‌توان گفت و چیزهایی هم هست که با روتوش برای روزنامه و نشریات می‌گویند. ولی وضع نقد را هم می‌دانید چگونه است. گاهی آدم مشکوک می‌شود که نقد شاید هزینه‌ای شده است. حالا این هزینه، گاهی از منظر قوم و خویشی پرداخت می‌شود. یعنی منتقد به خاطر عرق فامیلی و تعصب خانوادگی می‌نویسد که نوعی هزینه است. گاهی هم واقعاً هزینه مادی می‌خواهد، از من نخواهید وارد جزئیات شوم.

اگر نقد منصفانه و بی‌غرض نوشته شود، مطمئن باشید نویسنده هم ظرفیت پذیرش آن را دارد. فردی که من نمی‌شناسم در یکی از مجلات سینمایی در دو صفحه کتاب »بعد از عشق« من را به صورت دقیق نقد کرده بود حتی ایراد هم گرفته بود؛ این را من می‌فهمیدم که منتقد بر مبنای عقیده‌اش نوشته و آنچه که گفته به آن اعتقاد داشته است. این نوع نقد هیچ اشکالی ندارد. به قول سوفسطایی‌ها در معاهده پنجم قبل از میلاد می‌نویسند به تعداد نفوس آدمی، حقیقت وجود دارد. یعنی حقیقت در ذهن هر انسانی به صورتی متجلی می‌شود و پذیرفته و معنا می‌شود. نقد هر کتابی و هر اثری اعم از هنری و غیرهنری از منظر یک شخص قابل مطالعه است. هر انسانی، دنیایی وسیع و مجزا و منحصر به فرد است، از نظر روحی و از نظر رفتاری، از لحاظ اندیشه و تفکر، بنابراین هر اثر هنری در ذهن هر انسانی یک جوری اثر می‌گذارد. عده‌ای که خودشان را متولی ادبیات می‌انگارند و دائماً می‌خواهند برای این و آن حکم صادر کنند، باید مقداری به دیگران هم مجال فکرکردن و قضاوت بدهند. حالا جایزه بدهند یا ندهند بگویند، این بد است و آن خوب است. هر انسانی برای خودش نظریاتی دارد، ادبیات گسترده بسیار وسیعی است که یک سرش مارکز است و سر دیگرش دانیل استیل است. این مخاطب

خودش را دارد و آن هم مخاطب خودش را. قصه از اول وجود داشت. من معتقدم قبل از این که زبان به وجود آید، قصه به وجود آمده بود. حکاکی روی غارها حکایت از قصه‌های زیادی از نیاکان ما دارند. انسان زندگی‌اش آلودهٔ ادبیات است. من نمی‌گویم نقد نباشد اما نقد باید علمی، تکنیکی و سالم باشد. خودتان بهتر می‌دانید من الان با خود سانسوری حرف می‌زنم. خودتان وضع دادن جوایز به نویسندگان را که می‌بینید.

کتاب‌هایی در زمینه تئوری نقد در ده سال اخیر منتشر شده‌اند که تأثیرش را در نقدنویسی ما کم‌کم خواهد گذاشت. هر پدیده‌ای در هر چیزی منشأ اثر است اما این که تئوری‌های نقد چقدر در سر و شکل دادن به نقدنویسی علمی مؤثر بوده، نمی‌دانم.

آنچه که در طول عمر خوانده‌ایم و شنیده‌ایم، همه آن که در ذهن و حافظه ما نمی‌ماند، این اطلاعات در درازمدت ذهن انسان را سخته و پرورده می‌کند و در نهایت یک انسان روشنفکر و آزاده‌ای می‌سازد که از تک‌ساحتی بودن خارج می‌شود.

همیشه یک جریان در حوزه نقد ادبی که من آن را سالم نمی‌دیدم چه قبل و چه بعد از انقلاب بر فضای فرهنگی ما حاکم بوده است. منتها همان طور که جمعیت جامعه اضافه شده، نویسنده و منتقد هم اضافه شده است و هر پدیده انبوهی پیچیدگی‌های خاص خودش را دارد. زمانی جامعه جمعیت کمتری داشت، نویسنده و منتقد کمتر بودند، نقد هم به صورتی کمتر بود و رابطه‌ها ساده‌تر بود، ولی الان در هر کوچه چند نویسنده یا شاعر یا نقاش هست.

نقدنویس یک کار ذوقی است. یک نوع نبوغ و خلاقیت لازم دارد. البته نیاز به پرورش هم دارد؛ مثل بدنی که هم استعداد ژنتیکی دارد و هم عوامل محیطی رویش تأثیر می‌گذارد. یعنی یک بدن بیمار از این دو طریق به سلامت می‌رسد. منتقد هم باید آن استعداد ژنتیکی را داشته باشد و بعد آن عوامل محیطی که آموزش دانشگاهی است در کارش تأثیر می‌گذارد.

لیلی گلستان

وضعیت نقد کتاب در ایران »بد« است. به همین راحتی. همیشه بد بوده. اغلب

نقدها بر اساس روابط بوده و هست. اما چند سالی است که جرقه‌هایی در حیطه نقد به چشم می‌خورد که می‌تواند باعث امیدواری باشد، در مجله »جهان کتاب» این جرقه‌ها بیش از هر جایی دیده می‌شود. ما در حیطه هنرهای تجسمی منتقدهای بهتر و واردتری داریم تا در حیطه ادبیات. شاید از همه بیشتر در حیطه سینما منتقدان کارکشته‌تری داشته باشیم.

به هر حال امیدوارم که مقوله نقد در این دیار سر و سامانی بگیرد که این نیاز به یک فرهنگ و آگاهی خاصی دارد.

کتاب‌هایی که در زمینه نقد و یا نظریه‌های ادبی در دهه گذشته ترجمه و تألیف شده زمانی می‌تواند برای منتقدان مؤثر باشد که آنها کتاب بخوانند! چون همان طور که می‌دانیم کتاب‌های مهم و خوبی در زمینه نقد و نظریه ادبی در این اواخر منتشر شده است. کتاب نظریه ادبی، کتاب شش یادداشت برای هزاره بعدی و خیلی کتاب‌های نقد هنری و ادبی که اگر خوانده شوند و فهمیده شوند، حتماً تأثیرگذار خواهند بود. لزوم ترجمه و تألیف این کتاب‌ها به‌شدت حس می‌شود.

قرار نیست هر منتقد، هر هنرمند و هر نویسنده‌ای حتماً به دانشگاه رفته باشد. دانشگاه‌ها می‌توانند در ترویج این فرهنگ کمک مؤثری بکنند.

اما نقدپذیری در جامعه، هنوز جا نیفتاده است. هنوز نویسنده و نقاش، نقد صریح و حتی نقد منطقی را برنمی‌تابد. کم هستند هنرمندانی که پذیرای نقد صحیح باشند. اما اگر کلاس‌هایی برای نقدنویسی و نقادی درست شود حتماً باید کلاس‌هایی هم برای نقدپذیری در کنارش برگزار شود! فرهنگ ایرانی هنوز فرهنگ احتیاط و مصلحت‌اندیشی و رودربایستی است و هنوز صراحت یک عیب است، نه یک امتیاز.

شمس لنگرودی

نظام، از نظر من معنای نظام یعنی هماهنگی همه عناصر تشکیل‌دهنده یک وضعیت؛ به این معنا که عناصر و اعضای یک بدن اگر با یکدیگر همساز باشند، یک نظام سلامت را تشکیل می‌دهند. منظورم از این مقدمه این است که نقد ما هم مثل بقیه اجزای زندگی‌مان دچار یک بحران و ناهمگونی است. به علاوه اساساً نقد محصول یک وضعیت دموکراتیک است. یعنی وضعیتی که من برای شما حق و

حقوقی قائل باشم و شما هم برای من به‌صورت متقابل حق و حقوقی قائل باشید؛ آن موقع است که نقد معنا پیدا می‌کند. یعنی نقدپذیری و انتقادپذیری نهادینه می‌شود. چون به گمان من جامعه به لحاظ تاریخی هنوز وارد حوزهٔ دموکراتیک نشده، پس نقد در چنین جامعه‌ای بیشتر شبیه یک تعارف است.

نقدهایی که موجود است، به لحاظ تاریخی نمی‌تواند نقد عمیقی باشد و اگر هم چنین نقدی باشد، به‌صورت پراکنده و موردی پیدا می‌شود که البته باز هم بیشتر ذوقی است.

در بحث تربیت منتقد و نقش دانشگاه‌ها هم به نظر من هیچ دانشگاهی در جهان منتقد نمی‌سازد. دانشگاه محل تدریس و آموزش چیزهای تأییدشده و تکذیب‌شده است. کار دانشگاه، ایجاد خلاقیت نیست. شاید در این سرزمین تئوری فمینیسم وارد شود و عده‌ای هم آن را حفظ کنند، اما حفظ تئوری با درونی شدن آن خیلی فرق دارد. برای منتقد اینها دو چیز مختلف‌اند. دانشگاه‌ها اگر بتوانند کارمند نقد تربیت می‌کنند، نه منتقد خلاق. به این معنا که عده‌ای پیدا می‌شوند، تئوری‌های نقد را می‌خوانند و حفظ می‌کنند. اولاً کسی که می‌خواهد منتقد باشد و اثری را نقد کند، باید روحیه دموکراتیک داشته باشد، یعنی قبل از هر چیز باید یاد بگیرد که بگوید نظر من این است، نه این که بگوید شما اشتباه می‌کنید. منتقد کارش ایجاد پل ارتباطی بین متن، مؤلف و خواننده است. درحالی‌که در اینجا منتقد می‌گوید تو چرا این‌طور کار کرده‌ای؟ منتقد می‌تواند یک اثر را بررسی و کالبدشکافی کند که این ناشی از یک روحیه دموکراتیک است، جایی که نقد وارد حوزه دموکراتیک نشده، نمی‌تواند روحیه منتقدانش دموکراتیک باشد، مگر در افراد خاصی که این مقوله را هضم کرده باشند. مثلاً نیما یوشیج مارکسیسم را هضم می‌کند و بعد نقد مارکسیستی را می‌فهمد و نقدی هم ارائه می‌دهد که نقد مدرنی باشد. یا دکتر محمد صنعتی که روانکاوی را خوب فهمیده و درک روشنی از این مقوله دارد، می‌تواند یک نقد روانکاوانه ارائه بدهد. اما در حیطه‌های دیگر شاید نتواند.

همان طور که گفتم، فرهنگ نقدپذیری در جامعه ما نهادینه نشده و نمی‌تواند نهادینه بشود، برای این که نقد همیشه در غرب وجود داشته، منتها به معنای علمی و اصیل و به‌عنوان یک جریان مداوم که در آن سرزمین مطرح شده است.

در واقع بعد از انقلاب صنعتی بود که افراد جامعه فردیت پیدا کردند و این درک را پیدا کردند که من هم حق دارم، شما هم حق دارید، وگرنه در قرون وسطی نقد وجود نداشت. دانته چه کسی را یا چه چیزی را می‌توانست نقد کند، برای این که همه چیز را قبل معلوم بود. همان طور که خاتمی می‌گفت ما باید جامعه مدنی بسازیم و حرف درستی هم بود، یعنی این که ما هنوز وارد مدرنیته نشده‌ایم؛ در حالی که نقد محصول جامعه مدرنیته است و محصول انقلاب بورژوازی است. اگر تعارف را کنار بگذاریم و ریشه‌ای برخورد کنیم، نقد مربوط به جامعه عقب‌مانده نیست. البته این به آن معنا نیست که نقد نمی‌تواند وجود داشته باشد. فقط کسی در چنین جوامعی می‌تواند نقد بنویسد که وقتی راجع به مقوله‌ای می‌نویسد و حرف می‌زند، هضمش کرده باشد.

آنچه که امروز در مطبوعات وجود دارد، اگر مرور کتاب باشد، ما هم چون از دید نقد به آن نگاه نمی‌کنیم، خیلی مفید است و مخاطب را با یک اثر آشنا می‌کند. اما نقد به آن معنا که منتقد پلی باشد بین مخاطب و متن و مؤلف، در ایران بسیار کم است. شاید به‌طور اتفاقی و پراکنده گاهی رد پایش را ببینیم.

البته یک نوع نقد در ایران ریشه دارد و آن هم نقد مارکسیستی است که این نوع نقد، نقد قابل تأملی است. بقیه نقدها عموماً بی‌ارزش و سطحی‌اند. نکته مهم حرف من این است که بسیاری از منتقدان که در این ده- پانزده سال نقد می‌نویسند، متوجه این موضوع نیستند که اگر رولان بارت یا یاکوبسن یا نظریه‌پرداز دیگری آمده و یک تئوری تازه وضع کرده، منظورش این نیست که اثر باید این طوری نوشته شود. بلکه بحثش این است که فلان اثر به این دلیل خلاقانه است. مثلاً یاکوبسن نیامده بگوید برای این که اثرتان فرم داشته باشد، این کار را بکنید، بلکه می‌گوید آثاری اهمیت دارد که همگی فرم دارند. آنها تئوری را از دل اثر بیرون می‌کشند، اما اینجا منتقدان ما طوری می‌نویسند که شما را وا می‌دارند اثرتان را عین تئوری بنویسید.

منتقد ما این توانایی را ندارد که کشف کند آثاری که بیرون از این تئوری‌ها نوشته شده‌اند چه ارزشی دارند؟ بعد هم اغلب نقدها در ایران آش شله قلمکار است. نقد یا فمینیستی است یا ساختارگرایی؛ یا نقد نو است یا نقد روانشناختی. در واقع

یک نقد وارد همه حیطه‌ها می‌شود، به این دلیل که منتقدان ما یک سلسله مطالب تئوریک را حفظ می‌کنند و بر اساس آنها می‌خواهند یک متن را بررسی کنند؛ این نشان می‌دهد که مرعوب تئوری‌های غرب هستند.

هوشنگ ماهرویان

چند سالی است که تعدادی مجلات مشخص در زمینه نقد کتاب چاپ می‌شود که کتاب هفته، جهان کتاب، جشن کتاب و... از آن جمله‌اند. این نشریات باعث می‌شوند که جریان نقدنویسی کم‌کم در جامعه شکل بگیرد.

من معتقدم که هنوز نقد به شکل جدی و علمی در ایران جا نیفتاده، ولی نقدهایی هم که در روزنامه‌ها یا مجلات ادبی چاپ می‌شوند مغتنم است. ما برای این که نقد کتاب داشته باشیم، ابتدا باید صاحب »ذهن نقاد« شویم؛ ذهن نقاد آن‌گونه که مختص جوامع آگاه و دوران مدرنیته است؛ که البته این ذهنیت زمان می‌خواهد.

کتاب‌هایی که در یک دههٔ گذشته، در زمینه نقد و تئوری نقد چاپ شده‌اند البته در دانش منتقدان ما تأثیر داشته است. ولی در نوشتن نقد چندان کارساز نبوده‌اند. ابتدا باید گفت به این دلیل که ما از یک ذهن اسطوره‌ای برخورداریم، وقتی این کتاب‌ها در جامعه ما منتشر می‌شوند، ابتدا این تئوری‌های نقد را برای خودمان به اسطوره تبدیل می‌کنیم. مثلاً دریدا، رولان بارت و دهها نظریه‌پرداز در حوزه نقد برای ما به یک بت اسطوره‌ای تبدیل می‌شوند. ما باید کم‌کم یاد بگیریم که هیچ نگاهی به حقیقت مطلق و یکه معطوف نیست. هر نگاهی از یک زاویه خاص جهان را تبیین می‌کند، پس باید بیاموزیم هیچ نگاه مطلقی در زمینه تئوری نقد ادبی نداشته باشیم. وقتی به این نقطه برسیم، می‌توانیم به پلورالیسم برسیم و می‌توانیم از تئوری‌های نقد ادبی که در اینجا ترجمه می‌شوند، به‌درستی استفاده کنیم. به این ترتیب یک زمان دریدایی نشویم، شعر دریدایی بگوییم یا یک زمان نشویم رولان بارت که داستان به سبک رولان بارت بنویسیم که البته ما چنین وضعیتی را در طی هشت ـ ده سال گذشته شاهد بوده‌ایم.

البته در چند سال اخیر به شکل موردی شاهد نقدهای تخصصی از منظرهای

مختلف مثل نقد زبانشناسی، نقد ساختاری، نقد روانشناختی و نقد اسطوره‌ای بوده‌ایم، اما برای این که حرکت‌هایی از این دست به یک جریان در نقد ادبی کشور ما تبدیل شوند، مستلزم این است که ما مسیری از «خرد اسطوره‌ای» به سمت »خرد مدرن و نقاد» را طی کنیم. وقتی این مسیر طی شد و ذهن‌ها را نقاد بار آوردیم و رسیدیم به خردی که می‌تواند از ابژهٔ مورد مطالعه‌اش فاصله بگیرد و با فاصله پدیده‌ها را نگاه کند، آن وقت می‌شود در رشته‌های گوناگون نقدهای تخصصی و گوناگون خلق کرد. در رشته‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی گرفته تا تاریخ و فلسفه. و از طرفی باز هم نشویم مثل روشنفکرانی که صد ـ صد و پنجاه سال این همه صدمه دیدند و هر دوره‌ای یک مکتب سیاسی را به‌عنوان تفکر علمی برای خود تبدیل به اسطوره کردند و مثل یک کتاب مقدس، آن نظریه‌ها را زیر بغل زدند و در هر محفل و مکانی آن نظریه‌ها را مثل آیه، نقل کردند و حتی دیگران را هم به پیروی واداشتند. ما امروز شاهد یک جریان روشنفکری هستیم که دارد تاتی‌تاتی‌کنان راه خود را پیدا می‌کند. ما هنوز به خرد نقاد نرسیده‌ایم، اگر رسیده بودیم می‌توانستیم خودمان تئوری ادبی بنویسیم و خودمان برای موضوعات مورد مطالعه خود پارادایم بسازیم. ما هنوز به این مرحله نرسیدیم اما داریم تاتی‌تاتی‌کنان پیش می‌رویم.

هنوز اهل قلم ما با مردمی که در کنارشان زندگی می‌کنند، تفاوت چندانی ندارند؛ جامعه‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم، جامعه‌ای است که هنوز به »فردیت» و به »خرد مدرن» نرسیده است و ما هم زائیده این جامعه‌ایم. ما زمانی به فرهنگ نقدپذیری مجهز می‌شویم که بتوانیم از خودمان جدا شویم، خودمان را روی میز تشریح بگذاریم و به کالبدشکافی و مطالعه خود بپردازیم.

در این صد و پنجاه ساله که تاریخچهٔ روشنفکری ما مشخص شده، به نظرم چهار ستارهٔ تابناک داشتیم، ولی این ستاره‌های تابناک ادامه پیدا نکردند. اولین نفر در این میان آخوندزاده بود، دوم مرحوم کسروی بود، سوم نیما و چهارم هدایت بود. اگر روال درستی داشتیم، این افراد می‌توانستند ما را به سمت فرهنگ نقدپذیری رهنمون شوند. وقتی فرهنگ استالینیستی به فرهنگ مسلط در جامعهٔ ما تبدیل شد، سال‌ها ذهن روشنفکری جامعه را که می‌توانست کارهای اصولی فراوانی انجام دهد

به خود مشغول کرد؛ به‌طوری که این مشغولیت نگذاشت فرهنگ نقدپذیری در جامعه نهادینه شود.

اما این دوران، دوران بسیار خوبی است و ما می‌توانیم به آن خرد مدرن و نقاد برسیم و تلاش‌هایی هم در حال شکل گرفتن است.

در مورد تربیت منتقد هم مطمئن باشید، دانشگاه هیچ کاری نمی‌تواند بکند، شما در زمینه ترجمه چهار نفر را نشان بدهید که در رشته زبان انگلیسی یا فرانسوی مترجمان درجه یک تربیت‌شده باشند و در دانشگاه آموزش دیده باشند. همه مترجمان جدی و صاحب‌سبکی که امروز می‌شناسیم در خانه نشستند، خون‌جگر خوردند، مطالعه کردند و ترجمه کردن را یاد گرفتند! چهار تا جامعه‌شناس خوب دانشگاهی نشان بدهید که کار میدانی کرده باشند یا یک کار تئوریک در زمینه جامعه‌شناسی داشته باشند. کاری که روشنفکران در بیرون از دانشگاه انجام داده‌اند، همیشه موفق‌تر از کاری بوده که دانشگاه‌ها انجام می‌دهند! می‌دانید چرا؟ چون همیشه دانشگاه‌های کشور از جامعه روشنفکری جدا بوده است.

جواد محقق

وضع نقد در ایران، متأسفانه چندان رضایت‌بخش نیست و تعداد نقدنویسان هم حتی آنهایی که به‌عنوان نویسنده و شاعر فعالیت خودشان را آغاز کردند و شکست خوردند و انتقام ناکامی‌های خودشان را از نویسندگان موفق امروز می‌گیرند، بسیار کم هستند. در برخی از رشته‌ها و شاخه‌های علوم مطلقاً منتقدی نداریم. البته نسبت به دهه‌های گذشته وضع نقد بهتر شده است و مجلاتی راه افتاده که طلیعه خوبی برای نقد و بررسی کتاب را نشان می‌دهند. اما متأسفانه نه نویسندگان در قید کتاب هستند و نه ناقدان خیلی منصفانه به بررسی آثار می‌پردازند. معمولاً سیاق برخی از منتقدان این است که برای مطرح کردن دوستانشان و یا قلع و قمع مخالفانشان از ابزار نقد استفاده می‌کنند. گاهی می‌بینیم یک کتاب کم‌ارزش در چندین نشریه با مخاطبان بسیار کم مورد بررسی و نقادی قرار می‌گیرد. ولی در مورد بسیاری از کتاب‌های پرفروش و جدی سکوت می‌شود و هیچ‌کس درباره آن نمی‌نویسد. سال‌هاست که نقدنویسی خیلی به سامان نیست. اما وجود چند نشریه‌ای که به‌طور

مشخص به کار نقد و معرفی کتاب می‌پردازند، طلیعه خوبی برای آینده نقد در کشور ماست.

معمولاً نقد را با قضاوت یکی می‌دانم و همه شرایطی را که ما بر اساس مبانی اخلاقی و دینی برای قضاوت در نظر داریم و این که قضاوت‌کننده نباید طرف کسی را بگیرد و نباید صرفاً به جنبه منفی‌کار بپردازد و خیلی چیزهای دیگر. در زمینه نقد هم چون بحث قضاوت مطرح می‌شود اگر امکانی باشد که محاسن کار گفته شود، نقد یک امر مطلوب است. نقد در واقع کمک می‌کند به سهم بیشتر اثر در اشباع خواننده. هر چند خوانندهٔ اثر معمولاً نقد اثر را نمی‌خواند. نقدها را معمولاً خود اهالی قلم می‌خوانند. من کمتر دیده‌ام خوانندگان عادی کتاب، نقد آن کتاب را بخوانند. غالباً این دسته از خوانندگان به قضاوت خودشان متکی هستند. نقد باید برای علاقه‌مندان راهی را ایجاد کند که ضعف‌ها و قوت‌های یک کار دیده شود.

کتاب‌هایی هم که در زمینه مباحث تئوریک نقد طی سال‌های اخیر منتشر شده، به نظرم در آگاهی بخشی منتقدان مؤثر بوده است. معمولاً منتقدان این آثار را می‌خوانند و از آن استفاده می‌کنند. ولی چون نقد باید از دیدگاههای مختلف به کار گرفته شود، هر کسی باید در حیطه تخصصی خودش و با توجه به علایق و سلایق خودش به یک اثر نزدیک شود. گاهی اوقات دیدگاههای متفاوتی در نوشتن یک نقد با یکدیگر خلط می‌شود. این دسته از افراد ابتدا باید بدانند که نقد چه شاخه‌ها و مکتب‌هایی دارد و از چه زاویه و در کدام مکتب می‌توان به یک اثر پرداخت، در آن صورت وضعیت نقد بهتر از امروز خواهد شد.

عباس مخبر

به نظر من وضعیت نقد کتاب هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی چندان خوب نیست، چون نقد در یک شرایط دموکراتیک رشد می‌کند. افراد جامعه باید بتوانند با یکدیگر آزادانه گفت‌وگو کنند، وقتی نتوان در جایی با یکدیگر راحت حرف زد، نقد هم پا نمی‌گیرد. البته یک بخش از فرهنگ نقد به ساختارهای حکومتی در طول تاریخ برمی‌گردد و یک بخش دیگر هم مربوط به نداشتن برنامه در زمینه آموزش نقد است. اصلاً اهل فرهنگ، اهل سیاست و اهل ادبیات نمی‌توانند بنشینند و با هم

گفت‌وگو کنند.

من تصورم این است، کتاب‌هایی که در زمینه تئوری نقد و نظریه ادبی منتشر شده‌اند، تا حدودی توانسته زمینه اعتلای نقدنویسی و ضابطه‌مندشدن و علمی‌تر شدن نقد را فراهم کند. شما اگر نقدهای چاپ‌شده را بخوانید، می‌بینید که رد پای عناصری از این مباحث و نظریه‌ها در نقد دیده می‌شود.

بالاخره مقوله‌ای چون اهمیت مخاطب، ساختاری نگاه کردن به متن‌های ادبی، لذت متن، نقد فمینیستی و نقد روانکاوانه، همه اینها تئوری‌هایی بوده‌اند که ترجمه شده‌اند و وارد حوزه دانش نقد ادبیات و نقد فرهنگ شده‌اند. امروز حتی نقدهای تخصصی هم در حوزه ادبیات داریم مثل نقد زبانشناختی، نقد ساختارگرا، نقد فرمالیستی و... حالا ممکن است به آن اندازه‌ای که انتظار داریم وجود نداشته باشد. ولی با همه این اوصاف مواردی از نقدهای تخصصی را در جامعه می‌بینیم که در مطبوعات یا در کتاب‌ها چاپ می‌شوند.

البته ترجمه تئوری‌های ادبی و تئوری‌های‌های نقد ادبی به اعتقاد بعضی، پیامدهای منفی هم داشته و ممکن است این اتفاق هم افتاده باشد که برخی از افراد آثارشان را با رونویسی از این تئوری‌ها و بر مبنای این نظریه‌ها نوشته باشند. من نمی‌دانم خلق این دسته از آثار را چقدر می‌توان به ترجمه و انتشار این تئوری‌ها نسبت داد و چقدر می‌توان به عدم بلوغ فکری کسانی که دست به چنین کاری می‌زنند، مرتبط دانست. چون زمانی شما می‌خواهید دنبال رد پای مقصر بگردید و بگویید اگر این تئوری‌ها نبودند، این اتفاقات در حوزه ادبیات نمی‌افتاد، ولی به نظر من تا زمانی که این بلوغ‌نایافتگی در میان عده‌ای وجود دارد، بالاخره این ماجراها به نحوی خودشان را نشان می‌دهند. ما نمی‌توانیم گناه این دسته از آثار را به پای تئوری‌ها بنویسیم. ترجمه نظریه‌های مدرن و نقدهای مدرن امری ناگزیر است؛ حالا ممکن است عده‌ای از آن خوب بهره بگیرند و عده‌ای هم استفاده غلطی از آن داشته باشند.

اگر فرهنگ نقدپذیری در جامعه ما نهادینه نشده، به فرهنگ آموزشی و تربیتی ما و محیطی که در آن رشد کرده‌ایم برمی‌گردد. نقد و دموکراسی دو روی یک سکه‌اند، بخشی از این ماجرا که فرهنگی است، به ما اجازه نمی‌دهد یکدیگر را

تحمل کنیم و حرف‌های همدیگر را بشنویم، حتی در میان اهل قلم هم همین وضعیت حاکم است.

اهل قلم که از کره مریخ نیامده‌اند، در همین جامعه متولد شده‌اند و با همین فرهنگ رشد کرده‌اند. اگر افراد جامعه مشکلی دارند، اهل قلم هم دارند.

تا امروز تربیت منتقدان در جامعه دست‌کم به عهده دانشگاه‌ها و محیط‌های آموزش عالی نبوده است. اما دانشگاه به هر صورت در این میان وظیفه و نقشی دارد. من فکر می‌کنم معمولاً دانشگاه‌های ما محافظه‌کارتر از آن هستند که به این قضایا بپردازند. ممکن است دروس مقدماتی نقد را هم به دانشجویان یاد بدهند، اما در هیچ جای دنیا منتقدان در دانشگاه‌ها تربیت نشده‌اند و در اینجا هم همین‌طور.

اما ترجمه تئوری‌های نقد در اینجا روشمند و حساب‌شده نبوده، همچنان که هیچ کاری روشمند و برنامه‌ریزی شده نبوده است. برنامه‌ریزی در زمینه ترجمه تئوری‌ها، مستلزم این است که حساب‌شده انجام شود. مثلاً نقد قرن نوزدهم یا ابتدای قرن بیستم را به فارسی برگردانند و به دنبال آن با برنامه و به همین صورت به معاصران برسند. ما هیچ‌گاه چنین برنامه‌ای نداشتیم و هر کسی بر حسب ذوق و سلیقه خودش اثری را انتخاب و ترجمه کرده یا می‌کند.

مجید مددی

وضعیت نقد کتاب در مقایسه با قبل از انقلاب مقداری فرق کرده است، ولی این تغییر مطلقاً به آن سمت به معنایی که در غرب و در خارج از مرزهای کشور ما مطرح است، نمی‌باشد. نقد کتاب هم در ایران مطلقاً رضایت بخش نیست. اصطلاح خاصی در بین اهل قلم رایج بود که می‌گفتند، منتقد یا می‌خواهد یک نفر را بالا بکشد، یا می‌خواهد پنبه‌اش را بزند. در حالی که نقد به آن صورت که تضادهای درونی یک اثر را بیرون بکشید و بر اساس آن دیدگاههای خودتان را مطرح بکنید، بدون آن که دشمنی بورزید، متنی را اصلاح بکنید و در یک سنتزی ارائه بدهید، هیچ‌گاه وجود نداشته و به نظر من الان هم به آن معنا وجود ندارد. شاید شما نامه‌هایی که بین پل سوئنری و بتلهایم رد و بدل می‌شد، خوانده باشید. این دو نفر، دو اقتصاددان غول جهان غرب بودند و هر دو هم مارکسیست بودند، ضمن این که

اقتصاددان نظام سرمایه هم بودند. همآن‌گونه که شامپیتر در مورد پل سوئنری می‌گوید: در حقیقت بزرگ‌ترین اقتصاددانی است که جهان غرب ارائه کرده اما از آن استفاده نمی‌کند. بتلهایم فرانسوی بود و اختلافاتی با نظرگاه پل سوئنری داشت. این دو پیرامون انقلاب فرهنگی چین دو نظر متفاوت داشتند، در مورد نظام مستقر در اتحاد شوروی هم نظرات مختلف و متضادی داشتند. اینها مکاتباتی با یکدیگر داشتند که به‌صورت کتابی قطور چاپ هم شده است، این مکاتبات نظرات و دیدگاههای این دو را منعکس می‌کند و جالب است بدانید که در این نامه‌ها پل سوئنری ایراداتی به نظرات بتلهایم وارد می‌کرد، یعنی تضادهای درونی آن نظرات را کشف می‌کرد و بعد آن را جمع‌بندی می‌کرد و نظرگاههای جدیدی ارائه می‌داد. بتلهایم هم بخش‌هایی از آن نظرات را می‌پذیرفت و نامه‌ها و جواب‌های پل سوئنری را نقد می‌کرد و در مرحله بالاتر برخی را می‌پذیرفت و برخی را رد می‌کرد. بالاخره پس از مدت‌ها که این مکاتبات ادامه داشت، هر دو به این نظر رسیدند که هر دو اشتباه می‌کنند و هر دو درست می‌گویند. در واقع به نقطه نظرات مشترکی رسیدند. این نوع نقد، نقد اصولی و علمی است. کما این که آلتوسر هم در مورد کثافت‌کاری‌های خروشچف و افشاگری خروشچف پیرامون استالین می‌گوید باید نقد استالین از دیدگاه مارکسیستی باشد، نه از دیدگاه نظام سرمایه‌داری. این نوع نگاه در نقد می‌تواند برای منتقدان ما نمونه‌های خوبی باشند.

کتاب‌هایی که در زمینه نقد و دانش نقدنویسی طی چند سال اخیر در ایران ترجمه شده‌اند، نمی‌شود گفت بی‌تأثیر بود. ولی نقد واقعاً با آن زمینه اساسی و علمی‌اش هنوز در ایران پای نگرفت. نمونه‌های بارز نقد را می‌توانید در مطبوعات و رسانه‌ها ببینید. ممکن است یک نفر در یک اثر اشتباهاتی مرتکب شود، یا اثری را غلط ترجمه بکند. می‌توان به‌صورت اصولی هم با آن برخورد کرد تا صاحب اثر، خودش را اصلاح کند. چون عموماً لحن نقد در جامعه ما علمی و محترمانه نیست، زمینه پذیرش آن هم فراهم نمی‌شود و همیشه با عکس‌العمل منفی و تند روبه‌رو می‌شود. نقدهایی که نوشته می‌شوند ممکن است درست باشند و منتقد ممکن است حرف حسابی داشته باشد، اما چون لحن بازاری دارد و با ادبیات غلطی نوشته می‌شود، مخاطبان خودش را پیدا نمی‌کند. اصولاً نقد ادبی و هنری جدا از نقد به

معنای عام نیست. ما به دلیل سلطه استبداد در طول تاریخ. فرهنگ نقد و نقادی را نتوانستیم در جامعه نهادینه کنیم. من معتقدم یکی از شیوه‌های ترویج نقد علمی و غیرمغرضانه، آزادی بیان و اندیشه است. چیزی که در جامعه ما به دلیل حکومت‌های استبدادی، همیشه غایب بوده است. من یادم نمی‌رود در دوران تحصیل در دانشگاه منچستر، استادی داشتیم که رئیس بخش علوم سیاسی دانشگاه بود. آدم معروفی بود به اسم پروفسور فاینر که به اندازه موهای سرش کتاب نوشته بود. در آمفی‌تئاتر دانشگاه انبوهی از دانشجویان جمع می‌شدند و این استاد می‌آمد، تزهایی می‌داد و دانشجویان می‌رفتند با استادان خودشان به شکل گروههای سه–چهار نفره بحث می‌کردند. این پروفسور می‌آمد در جلسات به ناصر رئیس‌جمهور آن زمان مصر بد و بیراه می‌گفت، یک چنین آدمی در دنیا معروف بود و روی نظراتش پیرامون کودتاهای نظامی، کتاب قطوری هم داشت به اسم »من، یکه سوار« که در همه محافل سیاسی خوانده می‌شد. کتابی هم داشت به اسم »حکومت‌های تطبیقی« که به‌عنوان تنها کتاب درسی در رشته علوم سیاسی دانشگاه منچستر به ما معرفی کرده بود. اصرار بر این بود که این کتاب خوانده شود و در موردش بنویسیم. من به دلیل تنفر از این فرد، کتابش را حتی نخریدم. اما راجع به گروههای فشار قرار شد مقاله‌ای بنویسم که یکی از اصول اولیه سیاست در جهان غرب یعنی لیبرال دموکراسی است، و بخش عمده‌ای از مطالب کتاب این پروفسور را تشکیل می‌داد. من مقاله‌ای در چهارده صفحه نوشتم که به من بالاترین نمره کلاس را داده بودند، یعنی بهترین مقاله‌ای بود که استاد دریافت کرده بود. استاد من این مقاله را به پروفسور فاینر داده بود. من در این مقاله تلاش کرده بودم که فقط فحش‌های رکیک به این پروفسور ندهم. همه چیز به او گفته بودم. از جمله این را آوردم که پروفسور فاینر سیاستمداری بورژواست. این لحن برای یک مقاله دانشگاهی اصلاً مناسب نبود. چند روز بعد مرا خواستند، وقتی رفتم، این پروفسور جلو پای من بلند شد و گفت مقاله شما را خواندم و از موضوع مقاله شما خیلی خوشم آمد. مقاله‌ای که نوشتی، پاسخی است به نظریات من، با توجه به شناخت خوبی که داشتی. ولی لحن مقاله، لحن بسیار بدی است. چراکه ما در انگلیس و در محافل آکادمیک معتقدیم به عینیت علمی. در حقیقت با زبان بی‌زبانی به من گفت، لحن مطلب لحن هرزه‌درایی

است. این برخورد اولین و شاید آخرین زنگ بیدارباش برای من بود که مواظب لحن مطالبم در نقد باشم.

اخیراً هم یک مجموعه سه‌جلدی از ترجمه شعر جهان در دست انتشار دارم که یک مقدمه مفصل و طولانی در صد صفحه نوشتم و در آنجا به آن دسته از شاعرانی که به‌قول خودشان شعر پسامدرنیسم می‌نویسند، توپیدم. اما اگر تمام این صد صفحه را بخوانید، یک جمله توهین‌آمیز و بددهنی در آن نمی‌بینید. این شیوه را باید رفته رفته یاد گرفت. من معتقدم اگر واقعاً زمینه تبادل اندیشه و آرا وجود داشته باشد یاد می‌گیریم، چگونه نقد بکنیم که هم نقد محکم و علمی باشد و هم محترمانه. هم طرف بخواند و متوجه ایراد کارش بشود.

هوشنگ مرادی کرمانی

در مورد وضعیت نقد در جامعه تا جایی که من اطلاع دارم، می‌بینم جوانان بسیاری وارد این عرصه شده‌اند که تلاش می‌کنند نقد را از آن بلاتکلیفی نجات دهند. به نظر من این نوید خوبی برای آینده نقدنویسی در ایران است. ما در گذشته فقط تعداد انگشت‌شماری نقد و منتقد کتاب داشتیم. خوشبختانه در این سال‌ها هم منتقدان زیاد شدند و هم نقد زیادتری نوشته می‌شود و هم نشریات و روزنامه‌هایی که به نقد علاقه نشان می‌دهند و نقد چاپ می‌کنند، بیشتر شده‌اند. این شرایطی که به‌وجود آمده، کمک می‌کند صاحبنظران از دیدگاههای مختلف، به مقوله تألیف و ترجمه نگاه کنند.

چیزی که مهم است، این جوان‌ها و کسانی که نقد می‌نویسند، به‌جای این که تعقلی باشند و قانونمند بنویسند، مقداری احساسات در کارشان دیده می‌شود. به هر حال از آنجایی که این جریان در نقد آثار معاصر راه افتاده و به‌وسیله نسل جوان به پیش برده می‌شود، به نظر من در آینده منتقدان خوب و نقدهای علمی و عمیقی خواهیم داشت.

یکی از مشکلاتی که نقد می‌تواند داشته باشد، این است که باید بدانیم هر نویسنده‌ای را باید با سبک و سیاق خودش و با در نظر گرفتن جغرافیای خودش بررسی و داوری کرد. نباید این تفکر در منتقد وجود داشته باشد که همه مثل هم

بنویسند. یا خیال کنند که باید فلانی مثل فلان نویسنده اروپایی یا فلان نویسنده آمریکای لاتین بنویسد، یا بر اساس تئوری‌های جدید آثارش را بنویسد. متأسفانه امروز یک چنین توقعی توسط برخی از منتقدان در جامعه و در میان کتابخوان‌ها دامن زده می‌شود. یک نوع ایده‌آلیست در کار نقد وجود دارد. یک آرمانخواهی و آرزوست. آرزو داشتن بد نیست اما اگر بخواهیم همه یک جور بنویسند، اگر نگاه جزم‌اندیش داشته باشیم و فکر کنیم که هر چه در ذهن ما می‌گذرد، نویسنده باید عمل کند، راه به جایی نمی‌بریم. هر نویسنده‌ای را باید با توجه به سوابقش، با توجه به وضعیت کاری‌اش، آثارش و سن و سالش داوری کرد. این که امروز فلان نویسنده در فلان کشور مثلاً در فلان ژانر و بهمان حیطه خوب می‌نوشته و من او را دوست دارم، بقیه هم باید مثل او بنویسند، چنین تفکری برای یک منتقد پسندیده نیست.

البته هر کسی، هر نویسنده و شاعری دوست دارد از او و کارش تعریف کنند، این یک واقعیت است. به هر صورت هنرمند حساسیتش بیشتر از دیگر اقشار جامعه است و برنمی‌تابد که کسی یک نقد منفی در مورد آثارش بنویسد. هرچند باید نویسنده مقداری تحمل داشته باشد که از دیدگاههای مختلف آثارش نقد و بررسی شود و باید بپذیرد که دیگران حرفشان را بزنند و نظرشان را در مورد اثر این نویسنده بگویند. منتقد باید گاهی خودش را به جای نویسندهٔ اثر فرض کند و در نقد هر اثری وجدان و انصاف را در نظر داشته باشد؛ دو طرف باید به هم اطمینان و اعتماد داشته باشند. نویسنده نباید آن‌قدر کم تحمل باشد که اگر کسی نقدی نوشت به تریج قبایش بربخورد و از منتقد کینه به دل بگیرد. من فکر می‌کنم کیفیت نقد نسبت به قبل از انقلاب خیلی بهتر شده است؛ در گذشته نقد به نوعی عامل دوستی و گاهی دشمنی بود.

امروزه کتاب‌های فراوانی راجع به اصول نقدنویسی منتشر شده که تأثیر فراوانی در آموزش و آگاهی منتقدان جوان دارد.

در گذشته یادم می‌آید که دستغیب یا براهنی نقد می‌نوشتند و ما هنوز جوان بودیم و نقدهایشان را می‌خواندیم و تا سال‌ها جامعه اهل قلم چشمش به همین چند منتقد بود. الان خوشبختانه افراد زیادی داریم که در حوزه‌های مختلف نقد، فعال

هستند. هم منتقد فیلم داریم، هم منتقد ادبی داریم. این اتفاق برای هنرمندان اتفاق مبارکی است. دیگر تکیه به دو- سه منتقد نداریم و شهرت منتقد، دیگر نویسنده را مجاب نمی‌کند. چاپ همین آثار در حوزه نقد ادبی تحولی است که نتیجه‌اش را می‌بینیم. اما چیزی که در این میان مهم است، نباید با متر و معیارهای تئوری غرب آثار نویسندگان را داوری کرد و یک داستان ایرانی را نقد و بررسی کرد. به‌ویژگی‌های فرهنگی ایران و به ادبیات بومی هم باید توجه کنند. مسلماً یک نویسنده ایرانی، آثارش با یک نویسنده آمریکایی تفاوت دارد و هر کدام در موقعیت خاصی قرار دارند و می‌نویسند.

اصلاً هر اثری را با مهر نگاه کردن بهتر است تا بخواهیم همه چیز را سیاه نشان بدهیم. نقد نه باید منفی باشد و نه مثبت. نقد باید منصف باشد، باید پلی بین خواننده و نویسنده باشد و در درک اثر به خواننده کمک کند.

حسن مرتضوی

نقد آثار ادبی دو سویه دارد؛ نویسنده و منتقد. ارتباط این دو با دگرگونی‌هایی سر و کار دارد که هر دو طی یک دوره زمانی یکسان و تحت عوامل اجتماعی یکسان از سر گذرانده‌اند. با چنین بررسی‌ای است که می‌توان هنجارها یا ناهنجاری‌ها را در این عرصه مشخص کرد. به چند عامل در سال‌های اخیر اشاره می‌کنم: رشد کیفی اقشار تحصیلکرده، تخصصی‌تر شدن رشته‌ها، رشد کمی عناوین کتاب‌های اجتماعی، سیاسی و ادبی (عموماً در قالب ترجمه) اما با شمارگان ناچیز، مخاطبانی اندک و نسبتاً ثابت. نویسنده و ناقد با جامعه‌ای روبه‌رو هستند که اکنون از آن با عنوان »جامعه‌گذار« یاد می‌شود. در چنین جامعه‌ای رواج مکتوب اندیشه (صرفنظر از رشد محدود ادبیات ژورنالیستی) هنوز جایگاه خاص خود را نیافته است و در نتیجه ناقد اندیشه مکتوب نیز جایگاه معینی ندارد. خواننده اندک و شمارگان پایین کتاب‌ها تأثیر عملی خود را بر هر دو دسته می‌گذارد. در غرب با رشد ادبیات و حضور عظیم اجتماعی و سیاسی آن، نقد ادبی نیز با رواج و گسترش نقد روزنامه‌ای، به حرفه‌ای پرسود و مستقل تبدیل شد. در جامعه‌گذار، ما با منتقد ادبی به معنای اخص کلمه روبه‌رو نیستیم، همان طور که با نویسنده به معنای اخص کلمه روبه‌رو نیستیم. وجود

جنبش‌های خاص ادبی و هنری مدرن، منتقد خاص خویش را آفرید. حال آن که در جامعه‌گذار هنوز با جنبش ادبی خاص روبه‌رو نیستیم: تنها آمیزه‌ای برگرفته از جنبش‌های ادبی و هنری غرب در چنین جامعه‌ای بر اذهان باذوق‌ترین و مستعدترین افراد حاکم است. پس طبیعی است که منتقد ابدی ما نه با جنبشی ادبی یا هنری خاص، بلکه با افراد و کارهای خاص آنها روبه‌رو می‌شود. در کشوری که ترجمه چه از لحاظ کیفی و کمی بر تألیف حاکم است، فرایند خلق ادبی به آب باریکه‌ای محدود می‌شود. بنابراین طبیعی است که نمی‌توان با رشد کمی و کیفی نقد ادبی روبه‌رو باشیم. به نظر من ما هنوز با آن دوره‌ای که بتوان از رشد یک مکتب نقد ادبی یا سیاسی سخن گفت فاصله زیادی داریم. آنچه شاهدیم تلاش‌های فردی است نه یک جنبش نظام‌مند و تأثیرگذار. متأسفانه به دلیل همین کمبود همان تک‌ستاره‌های پهنه ادبیات نیز دستخوش فراموشی می‌شوند و نمی‌توانند به نطفه‌های آغاز یک جنبش مؤثر تبدیل شوند.

از سوی دیگر مفهوم نقد ادبی به‌طور خاص و نقد کتاب به‌طور عام از مفهوم اصلی آن بسیار دور شده است و این هم طبیعی است. در واقع دیگر قرار نیست در نقد با برجسته‌کردن ویژگی‌های یک مکتب ادبی یا هنری دستاوردهای آن را بررسی کنیم. زیرا هنگامی که ما با جنبشی ادبی‌ای که جلوهٔ معین دگرگونی‌های اجتماعی است روبه‌رو نیستیم، طبعاً نقد ادبی هم خصلت اجتماعی خود را از دست می‌دهد و به کاربرد انتزاعی و تعمیم مستقیم الگوهای رایج در هر کتاب نقد ادبی سوق می‌یابد. شاید در غرب این تعمیم سازی الگوهای انتقادی نقد، محصول رواج همگانی همرنگی و سازگاری باشد (لوکاچ) اما در جامعه‌گذار به نظر من این امر نبود جنبشی حقیقی در عرصه ادبیات است. در چنین اوضاعی چگونه ممکن است روابط نویسنده و اهل قلم با منتقد، عادی و هنجار باشد؟ طبیعی است که منتقد «خوب» کسی است که نویسنده را می‌ستاید و منتقد «بد» کسی است که او را به ریشخند می‌گیرد. تحمل و مدارا جایی در این میان نمی‌تواند داشته باشد. روابط کژدیسه پیامدهای کژدیسه دارد. این دور باطل جای دیگری در عرصه دگرگونی‌های اجتماعی می‌تواند از میان برداشته شود، نه با پند و اندرز منتقد و نویسنده به تحمل و رواداری.

رضا مرزبان

بحث در مورد وضعیت نقد به مطالعه بیشتری نیاز دارد و یک تعمق جدی می‌خواهد که به این مسائل به شکل درست بپردازیم. امروز نقدپذیری در جامعه ما به‌صورتی رواج یافته و زمینهٔ پذیرش آن فراهم شده است، یعنی فضا نسبت به گذشته خیلی مساعدتر شده است. اگر نقد خوب هم نباشد، ولی صاحبان اندیشه و قلم تا حدودی نقدپذیر شده‌اند و بدگویی و پرخاش کمتر دیده می‌شود؛ پرخاش‌هایی از قبیل چرا فلان کس در فلان نشریه آثار مرا نقد کرده است، یا از من چرا تقدیر نکرده‌اند و از این قبیل. تغییر وضعیت در عرصه نقد یک امر مشهود است. من این رأی را می‌دهم که روی‌هم‌رفته نقد در نزد جامعه نه‌تنها منفور نیست بلکه مقبول هم هست. اگر نقد خوب نوشته شود اثرات خوبی هم بر جا می‌گذارد و پذیرای گرمی در میان اهل قلم هم خواهد داشت.

امروزه هم کیفیت نقدهای نوشته‌شده بهتر و علمی‌تر است و هم زمینه پذیرش نقد نسبت به گذشته بهتر شده است. گاه حتی نقدهای خوبی در بیان سلیقه‌ها می‌بینیم بدون آن که تعارفات بی‌جا که در گذشته معمول بوده، در میان باشد، یعنی نقد بدون تعارف و بی‌طرف بیشتر متداول شده است. این وضع کاملاً مشهود است و مشکور هم هست. یعنی باید شکر کرد که چنین وضعیتی روی داده است.

نقد ادبی و نقد هنری مقداری با تعارفات معمول همراه بود و از همین رو اعتباری در میان مردم و مخاطبان نداشت. اما به نظر می‌آید که در میان نسل امروز نقد معنای بهتری پیدا کرده و پذیرش راحت‌تری در جامعه کسب کرده است. یعنی امروز به کسی برنمی‌خورد که مثلاً چرا منتقدان در نقاشی پای مرا به پای سلطان محمد و بهزاد نگذاشتند و در مورد آنها تعریف بیشتری کرده‌اند.

در گذشته مبالغه در نقد، آسیب زیادی به این مقوله وارد کرده است، اما امروز این خوشحالی حاصل است که دقت و سختگیری در نقد، خوب و بد را از یکدیگر جدا کردن و بیان کردن مطبوع نظر صاحبان قلم و اندیشه و نیز خوانندگان نقد، به یک رفتار جمعی تبدیل شده است و از تعارفات بی‌جا در نقد که یک رفتار قدیمی و معمول در ادب و نزاکت خانوادگی و ملی ما بود، از میان رفته و به حقیقت‌گویی نزدیک‌تر شده است. که البته این را جامعه فرهنگی ما هم فهمیده است؛ این که

نخل را از ابریشم و بد را از خوب و چیز نیمه خوب را از خیلی خوب جدا بکنند. باید هم تحمل بشود و هم اهل قلم بپذیرند. این تفاوت‌ها در نقد دو دهه اخیر برای من آشکار شده است.

البته در ترجمه هنوز ایراد و اشکال فراوان است و بعضی‌ها در حوزه ترجمه آثار ادبی، ضعف‌های زیادی دارند که باید آثارشان بیشتر نقد و بررسی شود و نقدپذیری این گروه هم باید افزایش پیدا کند. یعنی صبر صاحب‌قلمی که کتابی را به بازار فرستاده باید بیشتر از این باشد. برای ترجمه رمان و داستان و بخصوص شعر جهان از زبانی به زبان فارسی، نقد می‌تواند بسیار راهگشا و مؤثر باشد. این نوع نقد که در ادبیات جدید به دست جوانان نوشته می‌شود، خیلی مورد توجه است و خوانندگان زیادی هم دارد. در جامعه ما از یک سو دانش نقد نزد منتقدان و اهل قلم بیشتر شده و عموماً علاقه‌مندان و خوانندگان بیشتری پیدا کرده است و چه‌بسا این نقدها به درد صاحب‌قلمان تازه‌کار هم می‌خورد. چنین وضعیتی را ما در سی سال قبل نداشتیم.

تربیت منتقد هم به هیچ‌وجه از دانشگاه‌های ما برنمی‌آید؛ کسی که وارد نقد و نقدنویسی می‌شود باید از روی عشق و علاقه و مطالعه مستمر کار خود را انجام دهد و البته این تلاش‌ها هم باید همراه با استعداد و نبوغ ذاتی باشد؛ این در حالی است که نقدنویسی، مقدماتی نیز لازم دارد که این مقدمات باید در کلاس‌های درس دانشگاه فرا گرفته شود. ولی مطمئن باشید زبانی که در دانشگاه تدریس می‌شود، به درد ترجمه متون ادبی نمی‌خورد. همان طور که آموزش مباحث نقد در دانشگاه کسی را منتقد حرفه‌ای و منتقد خلاق بار نمی‌آورد.

فراگیری در دانشگاه‌ها در زمینه آموزش تئوری نقد، شیوه نقدنویسی و آموزش زبان فقط یک حرکت اولیه است. گام‌های بعدی که درواقع تعیین‌کننده هم هستند باید توسط خود فرد برداشته شود.

محمود معتقدی

من فکر می‌کنم مقوله نقد ادبی در جامعه ایران دچار پیچیدگی‌های خاص خودش است. می‌دانید که دهه چهل، سال‌های اوج نقد و نقدنویسی در ایران بود و

نظریه‌پردازی‌هایی در حوزه ادبیات وجود داشت که از طرف بسیاری از شاعران، نویسندگان و منتقدان مطرح می‌شد. آن دوران با توجه به ترجمه اندک کتاب‌های نظری، اما در عرصه نقد یک دوران شکوفایی محسوب می‌شد. در این دو دهه اخیر با توجه به کمیت ترجمه آثار ادبی و کتاب‌های تئوریک نقد، جامعه ایران از توان و پتانسیل بیشتری برخوردار شده است و کسانی را در گوشه و کنار کشور می‌شناسیم که با تلاش‌های فراوان سعی کرده‌اند دیدگاههای تازه‌ای را در نقدهایی که می‌نویسند، بازتاب دهند. اما این حد به نظر من کافی نیست. برای نوشتن نقد علاوه بر همه این مسائل به ابزارهای دیگری هم نیاز داریم که باید برای ارتقای نقد در جامعه به آنها دسترسی داشته باشیم. مثلاً نقش رسانه‌های جمعی و نقش رادیو و تلویزیون انکارناپذیر است. این ابزارها می‌توانند در مقوله کتاب و کتابخوانی به موازات آثاری که چاپ می‌شوند، به شکل وسیع مبحث نقد را به یک دغدغهٔ همگانی تبدیل کنند و این حوزه را پربارتر کنند. نقد در واقع پلی بین نویسنده و مخاطب است و در حقیقت نقد، وجه تاریک متن را برای مخاطب آشکار می‌کند.

با توجه به آثاری که در حوزه نظریه‌پردازی و نقد ترجمه می‌شوند، اما متأسفانه در حوزه‌های دانشگاهی و مراکز علمی نقد جدی نداریم؛ به‌ویژه در زمینه ادبیات معاصر که بهای چندانی به آن داده نمی‌شود. ما علاوه بر این که نیازمند نقد نو، نقد تازه و حرفه‌ای هستیم، باید رسانه‌ها و مراکز فرهنگی هم به این امر توجه نشان بدهند. داشتن کرسی نقد و نقادی و ادبیات تطبیقی ـ بویژه ادبیات مدرن و معاصر ـ در دانشگاه‌ها می‌تواند سبب ارتقای دانش نقد در جامعه شود و نقدنویسی را نهادینه کند. علیرغم همه تلاش‌ها ما هنوز نتوانستیم خودمان را با نرم جهانی که در حوزه نقد دنیا حاکم است تطبیق دهیم.

آثاری که از رنه ولک توسط ارباب شیرانی ترجمه شده یا آثاری که خانم طاهری از نظریه‌پردازان مختلف در زمینه تئوری‌های نقد به فارسی برگردانده و نیز آثاری که عباس مخبر از رامان سلدون وتری ایگلتون ترجمه کرده و... هر کدام از این آثار تا حد زیادی توانسته‌اند در ارتقای دانش نقد و آگاهی منتقدان مؤثر باشند. ولی متأسفانه این نظریه‌ها به شکل عمیق و نهادینه‌شده توسط منتقدان ایرانی به کار گرفته نشده‌اند. شاید هم علتش این باشد که بخشی از بررسی‌ها و کند و کاوها

مربوط به ادبیات مغرب‌زمین و ادبیات اروپایی است، در نتیجه تطبیق این تئوری‌ها با ادبیات فارسی تا حدی برای منتقدان ما دشوار است. اما آن چشم‌انداز کلی نقد، بخصوص در زمینه زبانشناسی، روانشناختی، فرمالیسم و... که در نقد نوین مطرح هست، یا نظرات رولان بارت، اشکولفسکی، دریدا و... تا حد زیادی در آثار منتقدان ما تأثیرگذار بوده‌اند اما این کتاب‌ها هنوز آن تأثیرپذیری لازم را ایجاد نکرده‌اند.

متأسفانه این سوی قضیه، یعنی نقش‌آفرینان حوزه هنر و ادبیات و همان کسانی که باید به نقد توجه کنند، توجه لازم را به این مقوله ندارند و گاهی شاهد عکس‌العمل‌های نادرستی هستیم و برخی هم از بیخ و بن منکر نقد می‌شوند. این برخوردها نشان می‌دهد که نویسندگان و شاعران ما آنچنان که باید به نقد به‌عنوان پل ارتباطی بین نویسنده و خواننده نگاه نمی‌کنند و اصولاً ارزشی برای نقد قائل نیستند و نمی‌خواهند بپذیرند که بخش‌های تاریک متن باید از سوی یک منتقد برای مخاطب روشن شود. اهل قلم در ایران حاضر نیستند نظرات منتقدان را هرچند که بی‌غرض هم باشد، بخوانند یا بپذیرند. فرهنگ نقدپذیری هنوز در جامعه ما جا نیفتاده و من فکر می‌کنم بخشی از تربیت منتقدان به‌عهده دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی است. اگر نگاه کنید مثلاً در دانشگاه آکسفورد یک شخص ناباکف‌شناس است. این استاد در این رشته در همان دانشگاه کرسی دارد و دانشجویانی تربیت می‌کند که در تبیین نقطه‌نظرات ناباکف کوشش می‌کنند. این استادان افرادی را تربیت می‌کنند که به سمت نقد و نقادی کشیده می‌شوند. متأسفانه مراکز فرهنگی و دانشگاه‌های ما با ادبیات معاصر به کلی بیگانه‌اند و در نتیجه نقد را با آن ساز و کار لازم نه می‌شناسند و نه می‌شناسانند! حتی پایان‌نامه‌های دانشگاهی ما هم اغلب پیرامون ادبیات کلاسیک فارسی نوشته می‌شود.

فرمهر منجزی

نقد کتاب (البته آنچه به این عنوان نامیده می‌شود) چه در حوزه بزرگسال و چه کودک و نوجوان در کشور ما پدیده‌ای نوپا است. آنچه امروز به عنوان نقد می‌بینیم بیشتر بررسی و معرفی کوتاه و اجمالی یک اثر است تا نقدی با رویکردی خاص.

معمولاً در این نقدها، اصول نقد در نظر گرفته نمی‌شود. نقـدها رویکـرد خاصـی ندارد و نقد بدون غرض‌ورزی شخصی کمتر دیده می‌شود. اصولاً بیشتر این نقدها یا تعریف و تمجیدهای دوستانه است یا تکذیب و خرده‌گیری‌های مغرضـانه. هـر چنـد که وجود همین نقدگونه‌ها و چند مجله تخصصی در این زمینه یا اختصـاص سـتون یا صفحه‌ای در نشریات روزانه و هفتگی را هم باید غنیمت یشماریم و امیدوار باشیم با گذشت زمان و ورود نیروهـای جدیـد و آمـوزش‌دیـده وضـع بهتـر شـود و شـاهد نقدهایی اصولی و روش‌مند و نشریات فراوان تخصصی باشیم.

آنچه از این نقدها بر می‌آید نشـان دهنـده ایـن اسـت کـه منتقـدها از مباحـث تئوریک کمتر اطلاع دارند و بیشتر حسی و تجربی دست به ایـن کـار مـی‌زننـد. در حالی که برای نقد یک اثر نیاز به دانستن مبانی نظری، ضروری است. درست اسـت که تا رسیدن به کیفیت مطلوب راه درازی در پیش داریم اما تمرین این کار برای هر دو طرف، نقدکننده و نقد شونده، لازم و ضروری است.

مشکل دیگری که در راه رسیدن به وضع مطلوب وجود دارد ایـن اسـت کـه در این سال‌ها عده‌ای بـا اسـتفاده از شـرایط بـه وجـود آمـده در زمینـه‌هـای مختلـف بخصوص ادبیات، یکه‌تاز شده‌اند و چنان از رانت‌ها استفاده کرده‌اند که باورشان شده به قله‌ها رسیده‌اند. در نتیجه تحمل شنیدن نظر مخالف نسبت به کارشـان را ندارنـد. وجود همین نقدهای دست و پا شکسته می‌تواند تمرینی بـرای گفـت‌وگـو و تحمـل شنیدن صحبت‌های مخالف و موافق و آشنایی با زاویه دیدهای متفاوت باشد. به هـر حال از آنجا که گاهی نقدها هم به جای انتقاد از اثر و تحلیل اثـر بـه نقـد شخصـی یعنی نقد نویسنده، تصویرگر و... می‌انجامد، گاهی تحمل ناپذیری صاحبان اثر را نیـز می‌توان توجیه کرد که این مشکل را هم می‌توان با استفاده از به کارگیری اصـول و مبانی تئوریک و نقدی روشمند، حل کرد.

پایه و اساس نقد اصولی و واقعی، سازندگی است. اکثر نقدهای فعلـی یـا بـرای مطرح کردن کسی است یا از میدان به در بردنش.

این روزها شاهد کتاب‌های چندی در زمینـه‌هـای مختلـف نقـد هسـتیم کـه از زبان‌های دیگر ترجمه شده است. بهره‌گیری از تجارب دیگران کمک مؤثری در این راه است. هر چند هنوز منابع ترجمه نشدهٔ زیـادی مانـده امـا همـین انـدک هـم تـا

حدودی راهگشا بوده است. حداقل نتیجه همین انـدک آثـار تئوریـک در حـوزه نقـد ادبیات کودک و نوجوان باعث فعال شدن نقد این حوزه و به وجـود آمـدن منتقـدانی شده است؛ گرچه نقدهای این حوزه هم بیشتر بررسی تحلیل یا معرفی سطحی است و تا نقد شدن راه درازی در پیش دارد.

اصولاً و قاعدتاً در همه جای دنیا تربیت نیروهای متخصـص در همـهٔ رشـته‌هـا وظیفه مراکز آموزش عالی است. برای شروع هر کاری ابتدا باید علم آن را آموخـت. اما از آنجا که در دانشگاه‌های ما کمتر به این رشته توجه می‌شود، فکر نمی‌کنم حتی چند واحد خاص هم در این رشته هم وجود داشته باشد. با این حساب اکثـر کسـانی که دست به کار نقد می‌زنند به طور تجربی این کار را شروع کرده‌انـد و خودآموختـه هستند و با خوانـدن همـین چنـد کتـاب تئـوری بـه آزمـون و خطـا در ایـن رشـته پرداخته‌اند.

ضیاء موحّد

نقد داستان و نقد شعر در این دوره پیشرفت بسـیار زیـادی داشـته و وضـع نقـد نسبت به گذشته خیلی بهتر شده است؛ نباید بی‌انصافی کرد. افراد نمی‌خواهنـد اسـم یکدیگر را در این زمینه بیاورند، به همین دلیل می‌گویند: نقـد نـداریم یـا نقـدنویس نداریم. من که امروز خودم نقد نمی‌نویسم، نظرم این است، معلوم نبود اگر مـن هـم نقد می‌نوشتم به این صراحت نظرات خود را می‌گفتم یا نه. من سال‌هاست کـه نقـد کتاب نمی‌نویسم و می‌توانم ادعا کنم بسیاری از نقدهایی را کـه مـی‌خـوانم، خیلـی خوب است. ممکن است یک منتقد اشتباهاتی هم در نوشتن نقدی داشته باشد، ولـی نمی‌شود از پایه منکر نقد شد. بالاخره این نقدها چارچوب‌هایی دارند و معیارهـایی را رعایت می‌کنند؛ اگر نقدی و نظریه‌ای مـورد قبـول نیسـت، نبایـد کـه منکـر نقـد و نقدنویسی شد. من از برخی نقدهایی که در این اواخر می‌خوانم یا خوانـده‌ام، خوشـم آمده است.

در مورد نقدهای تخصصی مثل نقد زبانشناختی، یـا نقـد روانشـناختی هـم بایـد گفت شاهد پیشرفت بوده‌ایم. حالا این که اصولاً چقدر به نقد روانشناختی معتقـدم، بحث دیگری است. ولی خوب، کسانی که الان نقد روانشناختی مـی‌نویسـند، معلـوم

است که در این زمینه اطلاعاتی دارند وگرنه دست به قلم نمی‌بردند. نقدها امروز تخصصی‌تر و دقیق‌تر شده است و در مجموع خوب است.

در پاسخ به این که ترجمه کتاب‌های تئوریک نقد، چه تأثیری در نقدنویسی ما داشت؟ باید بگویم سؤال مشکلی است. برای این که در برخی موارد این تئوری‌ها تأثیر مخرب داشته، اما در برخی از موارد هم خوب بوده است. این‌گونه کتاب‌ها هم خوب ترجمه شده‌اند و هم خوب انتخاب شده‌اند. این آثار دانش افراد را بالا برده‌اند و دهه هفتاد به نظر من دهه‌ای بود که خیلی‌ها تحت تأثیر مد و موج و جریانات روز قرار گرفتند و کتاب‌هایی ترجمه شد که بعدها متوجه شدیم خود مترجم هیچ چیز از آن تئوری‌ها نفهمیده و هیچ چیز از مباحث آن کتابی که ترجمه کرده نمی‌داند. من نمی‌خواهم اسم ببرم، ولی واقعاً با نوشتن پیرامون آرای فلاسفه‌ای که فکر می‌کردند کتاب‌های نقدشان را ترجمه کردند، نشان دادند که در واقع چیزی از کتاب و آن تئوری نفهمیدند، یا خیلی اندک فهمیدند. به این ترتیب می‌توان گفت لابد ترجمه‌هایشان تأثیر مخرب داشته. متأسفانه بعضی از این آثار به اندازه‌ای ترجمه‌های بد دارد که هیچ جور نمی‌شود به آن نزدیک شد. این عیب را سال‌هاست که ما داریم یعنی اگر یک کتابی بخوانیم و ترجمه‌اش بد باشد و نفهمیدیم، خیال می‌کنیم، ضعف از ماست و قدرت تفکر ما کم است. غافل از این که اصل کتاب خوب و خواندنی و قابل درک بوده، اما در ترجمه به این درد گرفتار شده و غامض و غیر قابل فهم شده است.

فرهنگ نقدپذیری هم در میان ما بسیار پایین است؛ بسیار پایین است. اصلاً نقدپذیر نیستیم، تعارف هم ندارد. این مسأله هم ریشه در گذشته فرهنگی و سیاسی جامعه ما دارد. استبداد حاکمان در طول تاریخ فرصت عرض اندام و ترویج نقد را به هیچ‌کس نمی‌داد.

وضعیت نقد امروز، صددرصد مربوط به همین مسأله می‌شود وگرنه چرا باید از کسی که به اثر و نوشتهٔ من ایراد گرفت، بدم بیاید؟ باید پذیرفت؛ سلیقه‌ها مختلف است. ما اصلاً تکثر را قبول نداریم. هر کسی، هر کاری می‌کند یا هر اثری منتشر می‌کند، فکر می‌کند بهترین است. این عمل جز استبداد فکری، چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟

تربیت منتقدان و آموزش نقد به‌عنوان یک علم باید به‌عهده دانشگاه‌ها باشد، باید درس نقد ادبی به شکل جدی تعلیم داده شود. شاید در برخی از دانشکده‌ها چنین برنامه‌هایی باشد، من نمی‌دانم، ولی یادم هست که کتاب »نظریه ادبیات» اثر رنه ولک قبل از این که ترجمه شود، سال‌ها چند نفر از استادان از روی همین کتاب به دانشجویان درس می‌دادند. بعد از این که این کتاب را ترجمه کردیم و چاپ شد، دانشجویان متوجه شدند آنچه در کلاس می‌خواندند، مأخوذ از همین کتاب بوده است. باید این را هم در نظر بگیرید که نبود فرهنگ کتابخوانی چه ضرری به جامعه زده است، الان در زمینه نقد ادبی، حدود هشت تا ده عنوان کتاب فوق‌العاده عالی و درجه یک به فارسی داریم. کتاب »تاریخ نقد جدید» را که در پنج جلد آقای سعید ارباب شیرانی ترجمه کرده‌اند؛ کتاب »نظریه ادبیات» رنه ولک با ترجمه من و پرویز مهاجر منتشر شد که سال‌ها نایاب بود و اخیراً تجدید چاپ شده. همین کتاب که به‌عنوان کتاب سال انتخاب شد، چند سال طول کشید تا دو هزار نسخه‌اش به فروش برود. حالا حساب کنید چقدر شاعر و نویسنده و منتقد کتاب داریم؟ کتاب‌های نقد ادبی که خانم فرزانه طاهری ترجمه کرده‌اند، یا کتاب‌هایی که آقای صالح حسینی ترجمه کرده‌اند و یا آقای مخبر، بروید میزان فروش آنها را از ناشر بپرسید، اگر این آثار به‌طور جدی خوانده می‌شد، و اگر همه اهل قلم کتاب می‌خواندند مطمئن باشید وضعیت نقد ادبی ما از این که هست، بسیار بسیار بهتر و عمیقتر می‌شد.

علی موسوی گرمارودی

ما متأسفانه این رویکرد اسلامی »خیرالامور اوسطها» را در مورد نقد کمتر به کار برده‌ایم. یعنی یا به افراط کشانده‌ایم نقد و نقدنویسی را یا به تفریط. به‌صورتی که نقد یا تعریف و تمجید مطلق بوده یا از میدان به در کردن طرف. متأسفانه وضعیت غالب در عرصه نقد این است. البته ما نقدهای بهنجار و خوب هم داشته‌ایم و داریم که موردی است. درحالی‌که سنت نقد در ایران بدون پیشینه هم آن‌گونه که تصور می‌شود، نیست. یعنی کتاب‌هایی مثل چهار مقاله عروضی سمرقندی، یاالمعجم فی معاییر اشعار العجم یا کارهای فارسی شیخ طوسی بخصوص در همین

حوزه شعر، مملو از نقد است.

در ادب عربی متداول در ایران و یا تألیف یافته به قلم ایرانیان هم نقد فراوان داریم. مثل مطول تفتازانی که بخش‌هایی از آن به نقد آثار گذشتگان می‌پردازد. در این آثار نقدهایی هست که یا به آثار گذشتگان پرداخته‌اند یا به آثار دوران خودشان و در نهایت دقت و در نهایت انصاف و مستدل. این سوابق را ما در ادب ایران اسلامی به‌عنوان میراث گذشتگان داریم. حالا نمی‌دانم نقد چرا به این جاها کشیده شد.

شاید یک دلیل، همین باشد که نقد و پذیرش نقد در میان مؤلفان ما رایج نباشد. به دلیل این که ما در نقد یک سنت حد وسط و متعادل نداشته‌ایم؛ البته به‌غیر از موارد استثنا، متأسفانه هر گاه کسی هر کسی آثارش نقد می‌شود آنچه به ذهنش متبادر می‌شود، در درجه نخست می‌خواهد بداند روی چه اصول، به آثارش پرداخته، اگر دوست نیست، پس دشمن اوست. به نظر من باید نخستین صفت هر مؤلفی سعهٔ صدر باشد، به این معنا که اگر حرفی مستدل درباره آثارش زده می‌شود، بپذیرد. یک علت دیگر هم که باعث می‌شود نقد جایگاه واقعی‌اش را پیدا نکند و اهل قلم آن را نپذیرند و تحمل نقد را نداشته باشند، این است که مقدار زیادی پخته‌خواری در میان برخی از مؤلفان متداول شده است. یعنی وقتی زحمتی برای تألیف اثر نمی‌کشند و بعد مورد نقد و داوری قرار می‌گیرند، برافروخته می‌شوند و تاب تحمل از کف می‌دهند. اگر کسی پخته‌خواری نکرده باشد و منتقد هم منصف باشد، عیب و هنر هر دو را در کار دیده و گفته باشد، بی‌گمان آن مؤلف نه‌تنها متأثر و متألم نمی‌شود، بلکه قدر راهنمایی‌های منتقد را هم می‌داند و شاکر می‌شود. در سنت تمام مؤلفان ما تقریباً هست که در پایان کتاب از صاحبنظران تقاضا می‌کنند اگر نقصی در کارشان دیده‌اند گوشزد کنند.

آثاری که در حوزه نقد در ایران ترجمه و چاپ شده‌اند، بی‌گمان در نقدنویسی تأثیر داشته است. منتها کیفیت همه کتاب‌های این حوزه برابر نیست، البته طبیعی هم هست. در ضمن سیستماتیک هم نیست.

من از حوزه دانشگاهی در زمینه نقد اطلاع چندانی ندارم که بدانم آیا رشته‌ای به نام نقد وجود دارد که گمان نمی‌کنم وجود داشته باشد. در حالی که بسیار بجاست

دانشکده‌های ادبیات ما رشته‌ای به نام نقد و بررسی به‌وجود آورند که به صورت روشمند، افرادی برای نقد و بررسی پرورش بیابند.

نقدهای تخصصی هم که به‌صورت پراکنده و موردی امروز در حوزه‌های زبانشناسی، روانشناختی یا دیگر حوزه‌ها می‌بینیم، بسیار مغتنم هستند. اما به تمام معنی کلمه وقتی می‌توانیم در حوزه‌های گوناگون افراد حرفه‌ای فراوان- نه تعداد معدود- داشته باشیم که در این رشته‌ها به‌طور اخص دانشکده‌های تخصصی ایجاد کنیم. در آن شرایط است که می‌توانیم بگوییم جامعه فرهنگی ما به خودبسندگی نزدیک شده است.

فریده مهدوی دامغانی

همان‌گونه که می‌دانید، متأسفانه ما در ایران، از منتقدان بزرگی از قماش هرولد بلوم، اوژنیو منتاله، کارلوبو، ژرژ دوهامل یا نرترپ فرای نامی برخوردار نیستیم. زیرا اساس کار نقد ادبی، به‌صورت امری واحد و یگانه در میان عزیزان روشنفکر ما صورت نمی‌پذیرد. زیرا اکثر عزیزانی که با بزرگواری تمام، از دلسوزی و جدیت لازم برخوردار هستند، تا بدان حد که حاضر می‌شوند به کار نقد آثار ادبی داخلی یا خارجی همت گمارند، در اصل، خبرنگار، مترجم یا استاد دانشگاه هستند و در نتیجه، پیش‌زمینه‌ای جدی و به قول معروف: آکادمیکی و حرفه‌ای در این مقوله ندارند. با این حال، لازم است از چنین عزیزانی، نهایت سپاس را به جای آورد، زیرا در جنگل بی‌قانون و در هم برهم نقد ادبی در کشورمان، از شهامت لازم برخوردار هستند که دل به دریا زنند و به بررسی و توضیح و نقد اثری که لازم است برای خوانندگان کتاب، بیش از پیش معرفی شود همت گمارند و کار نو و جدیدی را دنبال کنند.

با این حال ما در ایران، هنوز هم از نقد ادبی به معنای واقعی کلمه و آن‌گونه که در کشورهای اروپایی یا آمریکا وجود دارد، بهره‌مند نیستیم. این به آن دلیل است که بسیاری از منتقدان ایرانی، (البته این نظریهٔ این کمترین است و هیچ نوع حالت اجباری یا مطلقی ندارد) هنوز هم به احساسات و نظریات باطنی خویش، با علایق یا انزجارهای خود، با آنچه مورد خشنودی‌اش یا برعکس موجب ناراحتی و بی‌علاقگی‌اش می‌گردد، با مبحث »دوست‌ها» و «دشمن‌ها» (اعم از نظر حرفه‌ای،

عقیدتی یا مکتب ادبی)، عمیقاً »گرفتار« است و هنوز به آن درجه از حرفه‌ای بودن نرسیده است که بتواند با زبانی بی‌طرفانه، آکادمیک، و عاری از شرارت و نیش زبان و تمسخر، به نقد ادبی همت گمارد؛ گاه پیش می‌آید که لحن منتقد ایرانی، از حالتی غیرحرفه‌ای و اندکی نیز ناملایم برخوردار می‌گردد که البته جای تأسف بسیار دارد، زیرا همان منتقد، با تلاشی که به انجام رسانده و شایان تقدیر نیز هست، شاید می‌توانسته است با لحن و گفتار باز هم شایسته‌تر، شیرین‌تر و منطقی‌تری، به »نقد« یک اثر بپردازد.

جمال میرصادقی

نقد کتاب با چنین وضعیتی که دارد، مربوط به امروز هم نیست. مربوط به دیروز هم هست، ممکن است برای فردا هم باشد. نقد کتاب در ایران خیلی خراب و نابسامان است. یعنی این که از ابتدا چون پایه و بنیان درستی نداشته، نقد شکل دیگری پیدا کرده، در اینجا اگر نویسنده عضو یکی از این محافل باشد، محافل و دستجاتی که مورد توجه اهالی مطبوعات هستند، اسمش و آثارش در بیشتر مطبوعات می‌آید. این وضعیت از دوران شاه هم به همین صورت وجود داشته، من پنجاه سال است که می‌نویسم و می‌دانم چه کسانی را با تعریف به اوج می‌برند و چه کسانی را به خاک می‌نشانند. و نقدی هم که می‌نویسند، اصلاً نقد نیست. ستایش نامه‌ای است نابه‌جا. نقد در ایران دو صورت دارد. یا ناسزا و تسویه حساب است. یا ستایش است و نان قرض دادن. در گذشته هم این‌گونه بود. مجله فردوسی پایگاه یک عده بود که به محض انتشار یک اثر– اگر نویسنده‌اش از یاران حلقه آنها نبود– شروع می‌کردند به تخریب نویسنده و اثرش. یک عده هم در مجله آرش گرد آمده بودند، یک عده در مجله هنر و اندیشه جمع شده بودند، بنده با این مجلات که حاضر نبودم کار کنم و با مجله سخن دکتر خانلری همکاری می‌کردم، مورد غضب آن نشریات بودم و مرتب به من بد و بیراه می‌گفتند. شاید بخشی از شهرتم در اثر همین ناسزاها بود.

رودن، نقاش مشهور، جملهٔ جالبی دارد و می‌گوید: اگر انتقاد ناحق به شما شد، ناراحت نشوید. چراکه عده‌ای که شما را می‌شناسند بیشتر طرفدار شما می‌شوند، آنهایی که نمی‌شناسند، کنجکاو می‌شوند و آثار شما را می‌خوانند و پی به حقانیت

شما می‌برند.

این جریان از آن دوران تا امرزو به اشکال گوناگون ادامه دارد. من روی هیچ منتقدی نمی‌توانم انگشت بگذارم که یا بیهوده از نویسنده‌ای تعریف نکند، یا بیهوده به کسی ناسزا نگوید. بس که نقدنویسی به بیراهه رفته و اغراض شخصی حرف اول را در نقدنویسی ما می‌زند، نویسندگان ما هم به نقد بی‌اعتماد شده‌اند. دیگر حتی ظرفیت پذیرش نقد سالم را هم ندارند. یا به دلیل تعریف‌های بیجا، امر بر نویسنده مشتبه شده و غرور برش داشته و دیگر خودش و آثارش را بی‌عیب و نقص می‌داند و اگر کسی به ضعف آثارش اشاره کند، ناراحت می‌شود. همه را دشمن فرض می‌کند. تعریف‌ها هم آن‌قدر بی‌پایه و قلابی است که نویسنده را از راه به در می‌کند.

اغلب ترجمه‌هایی که از کتاب‌های تئوریک نقد صورت گرفته، می‌بینیم، افرادی دست به ترجمه این آثار زده‌اند که شناخت کاملی نسبت به موضوع و تسلط کافی نسبت به زبان نداشتند. به ناچار بسیاری از این مباحث قابل فهم نیست. مثلاً امروز پست‌مدرنیسم در ایران شایع است، هر کسی فکر می‌کند اگر تمام ضوابط داستان‌نویسی را کنار بگذارد و چیز عجیب و غریبی بنویسد، اثری پست‌مدرن خلق کرده است. شاید این آثار تئوریک که منتشر شده‌اند مقداری شناخت به افراد داده باشند و در امر نوشتن به منتقد و نویسنده کمک کرده باشد. ولی در نقدنویسی تأثیر چندانی نداشته است.

دانشکده‌های ادبیات هم در زمینه ادبیات معاصر و نقد مدرن بیرون از گود ایستاده‌اند. باید روی این موضوع یک خط قرمز کشید. من خودم دانشجوی دانشکده ادبیات بودم و کوچک‌ترین بهره‌ای از آن نبرده‌ام، آنچه در دانشکده‌ها می‌آموزند، ادبیات نیست، نقد نیست، حواشی ادبیات است. در این مملکت انقلاب شده، ولی پس از ۲۵ سال آنچه که در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود، مباحث کهنه و عقب‌افتاده است. آنچه که امروز به‌صورت پراکنده در نقدنویسی می‌بینیم و مطبوعات چاپ می‌کنند، نویسندگان آنها تربیت شده دانشکده‌های ادبیات نیستند، این افراد از راه ترجمه کتاب‌ها و با استفاده از غریزه و خلاقیت به دانش نقد دست یافتند.

نقدنویس باید اصول نقدنویسی را بداند، باید همه مکاتب نقد را بشناسد. باید شناخت کافی پیرامون اثری که مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد، داشته باشد، معیارهای

نقد امروز در جامعهٔ ما دقیق نیست. منتقدان صرفاً به کلی‌گویی اکتفا می‌کنند.

حسن میرعابدینی

به هر حال وضعیت نقد به لحاظ چاپ و به لحاظ انتشار چندان مطلوب نیست. به دلیل این که از نظر تاریخی نقد ما آن رشدی را که می‌باید، در طول سال‌ها نداشته، زیرا نقد به یک فضای آزادو به یک فضای مکالمه نیاز دارد، فضایی که افراد بتوانند دیدگاههایشان را بدون هیچ مانعی مطرح کنند و جامعه در برخورد آرا و عقاید شاهد پیشرفت باشد. این شرایط هرگز فراهم نبوده و نقد هم در چنین شرایطی نتوانسته اعتلا پیدا کند. از نظر چاپ و نشر هم تریبون‌های بسیار کمی در این سال‌ها در اختیار منتقدان بوده. امروز معدودی نشریه هست، که عمدتاً به نقد به معنای واقعی‌اش بها دهد؛ بیشتر نقدهای چاپ‌شده، نقد کتاب نیست بلکه گزارش یک کتاب است. با این همه فکر می‌کنم همین تعداد منتقد که الان کار می‌کنند، واقعاً با جان و دل فعالیت می‌کنند. چون نقدنویسی در جامعه ما کاری بی‌اجر و مزد است و به شکلی حتی دشمن‌تراشی است. تجربه شخصی خود من همین شرکت در داوری جوایز ادبی که به نوعی نقد شفاهی آثار منتشرشده است، نشان می‌دهد این کار خیلی خوشایند اهل ادب و محافل ادبی نبوده و نیست.

به هر صورت فضای نقد، فضای مطلوبی نیست. از طرفی آن‌گونه که من در اظهارنظرهای اهل قلم دیده‌ام، غالباً نقد را نکوهش کرده‌اند یا اگر خیلی لطف داشتند گفتند ما اصلاً نقد نداریم. در صورتی که نقد ما هم در سطح دیگر آثار ادبی است. یعنی من فکر می‌کنم آنچه که در مورد فضای تاریخی و کمبود فضا برای تعامل اجتماعی در پیدایش نقد گفتم، آثار ادبی و نقد آنها تا حدی مشخص پیش آمدند و در یک سطح قرار دارند.

در تاریخ ادبیات که دقیق شویم، می‌بینیم اهل قلم چندان دل خوشی از منتقدان نداشتند. از چخوف بزرگ بگیرید که منتقدان را خرمگس‌هایی می‌دانست بر تن اسب‌ها...، تا بقیه که گفته‌اند منتقدان، نویسندگان و شاعران شکست‌خورده‌اند. منتقد در هر صورت نباید چندان منتظر تأیید و تشویق باشد. باید به این فکر کند که دارد کاری در خدمت به ادبیات انجام می‌دهد و به‌قول بهرام صادقی »نوشتن

سرنوشت اوست»؛ باید بنویسد و کارش را بکند، اگر کارش ارزشی داشت باقی می‌ماند.

ما منتقد حرفه‌ای به آن معنا که از راه نقدنویسی، زندگی‌اش بگذرد، نداریم. یعنی نقد یک فعالیت جانبی و یک فعالیت از روی علاقه و عشق به ادبیات است.

البته بعد از انقلاب نقد به عنوان یک ژانر کم‌کم دارد در جامعه ما شناخته می‌شود؛ یا حداقل از نظر ذهنی دارد به رسمیت شناخته می‌شود.

این که چه قدر شرایط علمی شکل‌گیری نقد و آن فضای مکالمهٔ مطلوب فراهم هست که نقد بتواند رشد کند، به عوامل اجتماعی جامعه برمی‌گردد، ولی بعد از انقلاب جریان‌های مشخص و تخصصی در نقد نداشته‌ایم. این که بگوییم، نقد روانشناختی داریم و عده‌ای در این زمینه قلم می‌زنند، یا عده‌ای نقد جامعه‌شناختی، عده‌ای نقد زبانشناختی و... می‌نویسند، نه نداریم. ولی جرقه‌هایی در حوزه‌های تخصصی وجود دارد که دیده‌ایم. مثل کتاب »روانکاوی و ادبیات» خانم حورا یاوری، یا آثار دکتر محمد صنعتی، یا آثاری که دکتر شمیسا از دیدگاه یونگی بوف کور هدایت را نقد و بررسی کرده است. این جرقه‌ها گاه‌گاه وجود دارد اما مستمر و نهادینه، نشده است. به‌هرحال نقدهای خوبی از عنایت سمیعی، مشیّت علایی و دیگران می‌خوانیم که همین‌ها نشان می‌دهد آینده نقد در ایران روشن است.

می‌دانید که در دوره‌ای منتقدان خوبی مثل قاسم هاشمی‌نژاد یا شمیم بهار که نقد می‌نوشتند، حتی از نظر خودشان این نقدها را خیلی جدی نمی‌گرفتند. مثلاً هاشمی‌نژاد داستان‌هایش را به‌صورت کتاب منتشر کرد ولی نقدهایش که در مطبوعات، به‌صورت پراکنده چاپ می‌شد، گم شد. یعنی نقد برایشان کاری تفننی بود، با وجود این که هر کدام منتقد جدی روزنامه‌ای بودند و هاشمی‌نژاد در آیندگان قلم می‌زد. الان خوشبختانه جوانانی که بعد از انقلاب وارد یک فضای تعقل و اندیشه انتقادی شده‌اند، کار نقد را دارند جدی می‌گیرند.

البته آثاری هم که پیرامون تئوری نقد و نظریه‌های ادبی در این دهه منتشر شده‌اند در آگاهی و اطلاعات منتقدان تأثیر خوبی داشته. قبل از انقلاب بندرت از نقد جدید جهان، کتابی داشتیم.

البته کتاب‌هایی موجود بودند که عمدتاً نقدهایی از ادبیات روسیه بودند یا ترجمه

یکی دو کتاب از منتقدان و نظریه‌پردازان غرب. اما بعد از انقلاب حجم عظیمی از تئوری‌های جدید در قالب کتاب ترجمه شد. این تئوری‌ها تأثیر ناجوری در کوتاه‌مدت روی شعر و داستان‌نویسی ما داشتند، به دلیل این که برخی از دوستان سعی کردند آن تئوری‌ها را به شکل شعر و داستان در بیاورند. اما از سوی دیگر بر دانش ادبی و انتقادی جامعه ما و اهل قلم افزود. بویژه منتقدان که از این آثار بهره فراوانی بردند. خود من از این آثار استفاده زیادی کردم و روی من تأثیر قابل ملاحظه‌ای داشت.

افتخار نبوی‌نژاد

اتفاقاً اخیراً با برادرم حسام‌الدین نبوی‌نژاد که مجله زنده رود را منتشر می‌کنند، صحبت می‌کردم که چرا ما منتقد کتاب نداریم. حتی به او پیشنهاد دادم ویژه‌نامه‌هایی را به نقد و نقدنویسی اختصاص بدهد. به نظر من وضعیت نقد کتاب امروز بسیار بد است؛ هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی.

از طرفی نویسندگان ما هم تحمل نقد را ندارند. اصلاً فرهنگ نقدپذیری در جامعه ایران نهادینه نشده است. این را جدی می‌گویم. برای این که خودم دوستانی دارم و مواردی بوده که روی ترجمه کارهایشان یکی – دوبار نقدهایی نوشتند که باب میلشان نبوده و در برخورد با این نقدها از کوره در رفتند.

من آثار زیادی دیدم که راجع به تئوری‌های نقد، ترجمه شده‌اند اما این که این آثار چه تأثیری در نقدنویسی ما داشت، نمی‌توانم اظهارنظر کنم. چون خودم منتقد نیستم، نمی‌توانم تأثیرش را توضیح بدهم، اما شخصاً اعتقاد بر این دارم که نقد کتاب در ایران خیلی کمرنگ است.

من فکر می‌کنم در دانشگاه‌ها می‌تواند کلاس‌های آموزش نقد وجود داشته باشد و به تربیت منتقدان بپردازند؛ همان گونه که کلاس‌های مختلف در رشته‌های گوناگون وجود دارد.

البته کسانی هم داریم که توان خوبی برای نقدنویسی داشته باشند و نقدهای خوبی بنویسند. حالا بر چه اساسی و با چه محاسباتی یا کار نمی‌کنند و نقد نمی‌نویسند یا فرصت نوشتن پیدا نمی‌کنند، مشخص نیست یا نقد برای آنها از

اهمیت چندانی برخوردار نیست. من این طور برای شما می‌گویم، آن‌قدر که نقد سینمایی می‌بینم نقد ادبی نمی‌بینم. شاید علاقه مردم به سینما بیشتر از علاقه‌شان به مطالعه کتاب باشد. شاید مقداری رودربایستی و تعارف مانع نوشتن نقد آثار باشد. شاید هم نقد سبب دشمن‌تراشی می‌شود و منتقدان خاموش رغبتی برای ورود به این عرصه ندارند. موارد بسیاری بوده که رابطه دو دوست با نوشتن یک نقد تبدیل به دشمنی شده است. متأسفانه سعه صدر نویسندگان و مترجمان که خودم هم یکی از آنها باشم خیلی کم است. شاید نمی‌توانیم ضعف‌های کارمان را بپذیریم. هیچ وقت حاضر نمی‌شویم به ضعف کار خود اعتراف کنیم، اما هرچه تعریف و تمجید بشنویم و بخوانیم، احساس می‌کنیم کم است. باید تلاش کنیم نقدهای تخصصی و علمی با تشویق و ترغیب از آن حالت موردی و استثنایی به یک فرهنگ عمومی تبدیل بشود.

سیما وزیرنیا

نقد، هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی نسبت به گذشته وضعیت بهتری دارد. اما در درون این مجموعه، طی سال‌های اخیر کیفیت نقد، به پای کمیت آن نمی‌رسد. با همه این احوال نقد نسبت به قبل از انقلاب وضعیت بهتری دارد، اما باز هم نیاز به جهش‌هایی در کیفیت نقدها قابل توجه است. در مجموع می‌توان پذیرفت نقدهای خوبی داریم، بویژه نشریاتی که به‌عنوان نشریات تخصصی کتاب منتشر می‌شوند، برنامه‌های نقد و جلسات بررسی آثار منتشرشده دارند که به نظرم این جلسات راهی است برای این که افراد دور هم جمع شوند، گفت‌وگو کنند و آثار، در حضور نویسنده یا مترجم نقد شود و دیدگاههای مختلف در مورد یک اثر مطرح شود. تلاش‌هایی از این دست در مجموع نتایج خوبی خواهد داشت.

طبیعتاً کتاب‌هایی که در حوزه تئوری نقد و نظریه ادبی منتشر می‌شوند، پیامدهای خوبی در زمینه نقدنویسی و آموزش نقد داشتند و دارند؛ چون اغلب این آثار شامل مکتب‌های نقد جدید هستند. خود من گاهی در جلسات نقد حضور پیدا می‌کنم؛ می‌بینم جوان‌ترهایی که وارد حوزه نقد و نقدنویسی شده‌اند، هم مطلع و آگاه هستند و هم این نظریه‌های جدید را خوانده‌اند. بعضی که معتقدند ما نیاز به

یک زمینه بومی برای نقد ادبی داریم، این نظر صحیح است اما احتیاج به زمان دارد. شاید از بین افرادی که امروز کار می‌کنند افرادی باشند که بعدها نظریه‌های تازه‌ای مطرح کنند و همین که نسل امروز بتواند نظریه‌ها را نقد کند، چیز کمی نیست.

گاهی ما نظریه‌های نقد ارائه می‌کنیم و گاهی هم نظریه‌ها را نقد می‌کنیم که این برمی‌گردد به حوزه نظریه و البته برای خودش جایگاه ویژه‌ای دارد. امروزه من در ایران این حوزه‌ها را فعال می‌بینم؛ امروزه از جمله کسانی که نقدهای تخصصی می‌نویسند دکتر محمد صنعتی و دکتر مهوش قویمی افرادی توانمند و قابل هستند که یکی نقد روانشناختی می‌نویسد و دیگری نقد زبانشناختی، در واقع هر دو نقدهایی بسیار قوی و تخصصی می‌نویسند، به‌ویژه دکتر صنعتی که از منظر یک روانکاو و ادیب به اثر نگاه می‌کند. در حال حاضر که نقدها تخصصی شده‌اند، بسیار مثبت است، اما این تخصصی‌شدن هم باعث می‌شود که مقداری نقدها یکسونگرانه باشد و البته تخصصی‌شدن بیش از حد در همه حوزه‌ها، کار را یک‌سونگرانه و یک‌بعدی می‌کند. من معتقدم هر کاری و هر نقدی برای این که عمیق‌تر باشد باید از چند سو به آن نگریسته شود و مورد بررسی قرار گیرد. مثلاً نقد روانشناختی در کنار نقد جامعه‌شناختی و در کنار نقد زبانشناختی می‌تواند نقد مفید و کاراتری را سبب شود. نقدهای گذشتهٔ ما بیشتر سنتی و سلیقه‌ای بودند، هرچند گاهی نقدهای خوبی هم در میانشان وجود داشته و البته پذیرش نقد هم در جامعه ما بسیار مشکل است و این برمی‌گردد به آسیب‌شناسی نقد که در فرصت مناسبی به‌صورت مشروح به آن خواهم پرداخت.

ما به‌عنوان اهل قلم و اهل فرهنگ، کمتر پذیرای نقد هستیم و هم این که در کنار نقدهای علمی و خوبی که داریم، نقدهایی هم داریم که فقط عبارتست از تعریف و تمجید و دلجویی از صاحب اثر و یا این که غرض‌ورزی محض است. این شیوه‌ها در همه جا هست و در کشور ما هم پررنگ‌تر است.

صاحبنظرانی که معتقدند نقد ادبی، جدا از نقد به معنای عام وجود ندارد و کشور ما به دلیل سلطه استبداد تاریخی و نداشتن پیشینه نقد عمومی نتوانسته نقد ادبی را نهادینه کند، حرف درستی است؛ به هر حال نقد در جامعه‌ای رشد می‌کند که افراد جامعه عادت کرده باشند دیدگاههای مخالف را بشنوند و تحمل کنند یا حتی جرأت مخالفت داشته باشند. برای نهادینه شدن نقد در فرهنگمان، نیاز به تمرین بیشتر و مستمر داریم.

برای من مقداری ثقیل است که نقش دانشگاه‌ها را در تربیت منتقدان بپذیرم. دانشگاه‌ها می‌توانند چند واحد نقد ادبی در برنامه خودشان داشته باشند ولی بعید می‌دانم دانشجویان با گذراندن چند واحد نقد ادبی، به یک منتقد آگاه و با صلابت تبدیل شوند. تصور می‌کنم ذوق و دانش به‌اضافه مطالعات دامنه‌دار و عمیق زمینه‌های لازم برای نقدنویسی است وگرنه نقش دانشگاه‌ها در تربیت منتقد چندان محسوس نیست و تا امروز هم امتحان خوبی پس نداده‌اند.

ابراهیم یونسی

از کدام نقد صحبت می‌کنید، ما در جامعه فرهنگی‌مان اصلاً نقد نداریم. هر کس را خواستند، به عرش اعلا می‌برند، اگر هم نخواستند یک مشت ناسزا تحویل اثرش می‌دهند.

از طرفی نویسندگان ما و از جمله خودم اساساً نمی‌دانیم نقد چه هست! و چون نمی‌دانیم اصول نقد و نقدنویسی چیست، هر نظری که بدهیم باد هواست. شما هرگونه که می‌خواهید تفسیر کنید، ولی من نقد را نمی‌شناسم و بلد هم نیستم.

وقتی نقد را نشناسیم، دیگر پذیرش نقد را چگونه باید تحلیل کنم؟ نقد چه هست؟ منتقد می‌خواهد چکار بکند؟ نقد با باور فرق می‌کند. باز می‌خواهند نویسنده یا اثرش را بگذارند این کفه ترازو یا آن کفه ترازو که بعد بگویند این سنگین‌تر است یا آن سبک‌تر است؟ من نمی‌فهمم هدف از نقدنویسی چیست و به ناچار وقتی نقد را نمی‌شناسم، نمی‌دانم چگونه باید منتقد حرفه‌ای یا غیرحرفه‌ای تربیت کرد. آیا این وظیفه دانشگاه‌هاست که منتقد تربیت کند، یا این که اهل قلم با مطالعه به دانش نقد دست پیدا می‌کنند؟

در مورد آثاری که در زمینه تئوری نقد منتشر شده، هیچ نظری ندارم چون علاقه به نقد ندارم و این کتاب‌ها را هم ندیده‌ام و نخوانده‌ام، پس اصلاً نمی‌توانم در موردشان نظر بدهم. وقتی بنده که سرگرم ادبیات هستم این کتاب‌ها را نخوانده‌ام و ندیده‌ام، نشان می‌دهد که خوانندگان معمولی هم این آثار را نخوانده‌اند. من علاقه‌ای به نقد ندارم. آن نقدی را که من می‌شناسم و می‌فهمم در میان نقدهایی که نوشته می‌شود، وجود ندارد.

فهرست کتاب‌های منتشر شده دبیرخانه جشنواره نقد کتاب

نقد برتر، دفتر اول (مجموعه مقالات برگزیده اولین دوره جشنوارهٔ نقد کتاب)، زیر نظر دبیرخانهٔ جشنوارهٔ نقد کتاب، ۱۳۸۷.

نقد برتر، دفتر دوم (مجموعه مقالات برگزیده دومین دوره جشنوارهٔ نقد کتاب)، زیر نظر دبیرخانهٔ جشنوارهٔ نقد کتاب، ۱۳۸۷.

نقد برتر، دفتر سوم (مجموعه مقالات برگزیده سومین دوره جشنوارهٔ نقد کتاب)، زیر نظر دبیرخانهٔ جشنوارهٔ نقد کتاب، ۱۳۸۷.

نقد برتر، دفتر چهارم (مجموعه مقالات برگزیده چهارمین دوره جشنوارهٔ نقد کتاب)، زیر نظر دبیرخانهٔ جشنوارهٔ نقد کتاب، ۱۳۸۸.

نقد برتر، دفتر پنجم (مجموعه مقالات برگزیده پنجمین دوره جشنوارهٔ نقد کتاب)، زیر نظر دبیرخانهٔ جشنوارهٔ نقد کتاب، ۱۳۸۹.

کتابِ نقد و نقدِ کتاب (مجموعه مقالات به قلم گروهی از نویسندگان)، به کوشش: محمد اسفندیاری، آبان ۱۳۸۶.

از دریچهٔ نقد (گفتارها و جستارهای انتقادی ادبی عبدالعلی دست‌غیب) به کوشش: علیرضا قوجه‌زاده، آبان ۱۳۸۶.

نقد ادبیات منطبق با حقیقت، کامران پارسی‌نژاد، ۱۳۸۷.

عیار نقد، دفتر اول (مجموعه مقالاتی در حوزهٔ مبانی نظری نقد)، به کوشش: علی اوجبی، ۱۳۸۸.

کارنامه (گزارش پنج دوره جشنواره نقد کتاب)، زیر نظر دبیرخانهٔ جشنوارهٔ نقد کتاب، ۱۳۸۸.

فهرست برخی از کتاب‌های منتشر شده مؤسسه خانه کتاب

- ***مجموعه مقالات نخستین گردهمایی سراسری انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران***، *زیرنظر: دکتر علی‌اصغر میرباقری فرد، مقدمه: دکتر مهدی محقق، ۱۳۸۷.*
- ***مولانا***، *علی اوجبی، ۱۳۸۷.*
- ***رودکی سرآمد شاعران فارسی***/ به کوشش منوچهر اکبری، ۱۳۸۷.
- ***گزارش اجمالی شانزدهمین دورهٔ تجلیل از خادمان نشر***، ۱۳۸۷
- ***گزارش اجمالی پنجمین دورهٔ جشنوارهٔ نقد کتاب***، زیرنظر: دبیرخانه جشنواره نقد کتاب، ۱۳۸۷
- ***گزارش اجمالی دومین دورهٔ جایزهٔ گام اول***، زیرنظر: دبیرخانه جشنواره نقد کتاب، ۱۳۸۷
- ***گزارش نخستین دورهٔ جایزهٔ ادبی جلال آل احمد***، زیر نظر: دبیرخانه جشنواره نقد کتاب، ۱۳۸۷.
- ***گزارش ششمین دورهٔ جایزهٔ کتاب فصل***، زیر نظر: دبیرخانه جشنواره نقد کتاب، ۱۳۸۷.
- ***جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی، سیاسی ایران***، رسول جعفریان، ۱۳۸۷.
- ***رسانه‌ای به نام احمدی‌نژاد***، *ساسان والی‌زاده، ۱۳۸۸.*
- ***خرد و خردورزی***، به کوشش علی اوجبی، ۱۳۸۸
- ***سیره نبوی و سیره‌نگاران***، تألیف: دکتر صادق آیینه‌وند، ۱۳۸۸
- ***زمخشری و تفسیر کشاف***، تألیف علیرضا باقر، ۱۳۸۸
- ***پروین اعتصامی***، دکتر غلامعلی حداد عادل، ۱۳۸۸
- ***الگوهای برنامه‌ریزی تصمیم‌گیری و اداره کتابخانه***، رابرت ام. هایس، ۱۳۸۸
- ***مجموعه قوانین و مقررات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، معاونت حقوقی و امور مجلس وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.*** *تهیه و تدوین: معاونت حقوقی و امور مجلس وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، شهرام توکلی* ۱۳۸۸
- ***امریکا تمام می‌شود***، *تألیف مجتبی زارعی،* ۱۳۸۸
- ***شیخ آقابزرگ تهرانی***، به کوشش و ویرایش: عبدالحسین طالعی، ۱۳۸۸

- ***تبارشناسی و بررسی عملکرد سازمان برنامه و بودجه به روایت اسناد نخست-وزیری،*** ۱۳۸۸تحقیق و تدوین: مجتبی زارعی، علی‌رضا روحانی
- ***پهلویسم یا شبه‌مدرنیسم در ایران،*** تحقیق و تدوین: مجتبی زارعی، رضا مختاری اصفهانی ۱۳۸۸
- ***خبرنگار کتاب،*** تحقیق و تدوین: حمید باباوند، ۱۳۸۸
- ***گزارش سومین دوره گام اول،*** دبیرخانه گام اول، ۱۳۸۸
- ***یادی از گل سرخ،*** (یادنامه زنده‌یاد حسین ابراهیمی الوند)، تهیه و تدوین: انجمن نویسندگان کودک و نوجوان، ۱۳۸۸
- ***مجموعه مقالات همایش ایران و سیاست جهانی در آغاز قرن بیستم،*** زیرنظر: داریوش رحمانیان، به کوشش منیر قادری، ۱۳۸۸
- ***کتابشناسی انقلاب اسلامی و امام خمینی (ره)،*** به کوشش: دکتر موسی مهدوی، جمشید منصور قناعی، ۱۳۸۸
- ***سویه‌های تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی،*** *به اهتمام خانه کتاب*، ۱۳۸۸
- ***گزارش تفصیلی بیست و ششمین دوره کتاب سال،*** زیر نظر: دبیرخانه کتاب سال، ۱۳۸۸
- ***قرارداد۱۹۰۷ به روایت اسناد وزارت خارجه (جلد اول)،*** زیر نظر: حبیب‌اله اسماعیلی، تألیف علی ططری و محمدحسن نیا، سال ۱۳۸۸
- ***قرارداد۱۹۰۷ به روایت اسناد وزارت خارجه (جلددوم),*** زیر نظر: حبیب‌اله اسماعیلی، تألیف علی ططری و محمدحسن نیا، سال ۱۳۸۸
- **آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و حقانیت ایران در برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای به روایت اسناد،** تحقیق و ترجمه: کاظم غریب‌آبادی و امیرعباس قاسم‌پور، ۱۳۸۸.
- ***شهود حسن (مولوی و تجربه زیبانگری)،*** تألیف: مژده احمدزاده هروی، ۱۳۸۸.
- ***برگ چهاردهم،*** چهاردهمین دوره هفته کتاب جمهوری اسلامی ایران، ۲۱ تا آبان تا ۲ آذر ۱۳۸۵، تهیه و تنظیم: محمدرضا نظری
- **علی‌بن ابراهیم و تفسیر قمی** (ایرانیان و قرآن)، تألیف: زهرا آشیان، سال ۱۳۸۸.
- **رامیار و تاریخ قرآن** (ایرانیان و قرآن)، تألیف: حسن بشارتی راد، سال ۱۳۸۸.
- **ابوالفتوح رازی و تفسیر روض‌الجنان** (ایرانیان و قرآن)، تألیف: محمد باهر، سال ۱۳۸۸.

- **قاریان و حافظان ایرانی** (ایرانیان و قرآن)، تألیف: سیدحسین مرعشی، سال ۱۳۸۸.
- **نجم‌الدین نسفی و تفسیرش** (ایرانیان و قرآن)، تألیف: علی‌رضا فاضلی، سال ۱۳۸۹
- **سیدحیدر آملی و تفسیر محیط اعظم** (ایرانیان و قرآن) تألیف: عبدالله صلواتی، سال ۱۳۸۹.
- **فیض کاشانی و دو تفسیر صافی و آصفی** (ایرانیان و قرآن)، تألیف شهناز شایانفر، سال ۱۳۸۹.
- **آیت‌الله طالقانی و تفسیر پرتوی از قرآن** (ایرانیان و قرآن)، تألیف: سیدمحمدمهدی جعفری، سال ۱۳۸۹.
- **میبدی و تفسیر کشف‌الاسرار** (ایرانیان و قرآن)، تألیف: عزت‌الله مرتضایی، سال ۱۳۸۹.
- **مقدس اردبیلی و تفسیر زبده‌البیان** (ایرانیان و قرآن)، تألیف: حمید حسن‌زاده اصفهانی، سال ۱۳۸۹.
- **طبرسی و تفسیر مجمع‌البیان** (ایرانیان و قرآن)، تألیف: علی‌اکبر شایسته‌نژاد، سال ۱۳۸۹.
- **طبری و تفسیر جامع‌البیان** (ایرانیان و قرآن)، تألیف: غلامرضا جمشیدنژاد اول، سال ۱۳۸۹.
- **ثنای سنایی** (مجموعه مقالات همایش بین‌المللی حکیم سنایی)، تألیف: مریم حسینی.
- **پنجره‌ای به باغ شعر ایران** (لاتین) تألیف: فتاح احمدزاده، سال ۱۳۸۹.
- **پنجره‌ای به باغ شعر ایران** (فارسی) تألیف: پروین طلوعی، حسین کرمیار، اعظم ناصری، سال ۱۳۸۹
- **پنجره‌ای به شعر جهان**، تألیف: مهوش غلامی، سال ۱۳۸۹.
- **توتیای چشم جان**، تألیف: محمدکاظم یوسف‌پور، سال ۱۳۸۹.
- **نام‌آوران**، معصومه حسینی، سال ۱۳۸۹.
- **آثار برگزیده و نویسندگان برتر**، جشنواره‌های فرهنگی حوزه کتاب، تهیه و تنظیم: دبیرخانه‌های فرهنگی مؤسسه خانه کتاب، سال ۱۳۸۹